

زینب کی درویشی



آیتہ العظمیٰ کا دم شہسازہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زندگی در پرتو اخلاق

نویسنده:

ناصر مکارم شیرازی

ناشر چاپی:

سرور

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	زندگی در پرتو اخلاق
۱۱	مشخصات کتاب
۱۱	پیشگفتار
۱۱	اشاره
۲۱	در این کتاب به دنبال چه می‌گردیم؟
۲۵	۱- اخلاق و تربیت
۲۵	اشاره
۲۹	اخلاق بد یک نوع بیماری است
۳۲	تهذیب نفس یا جهاد اکبر
۳۴	سعادت و خوشبختی
۳۴	اشاره
۳۴	سعادت چیست؟
۳۵	آیا سعادت فقط جنبه روحی دارد؟
۳۹	اخلاق فردی و اجتماعی
۳۹	اشاره
۴۰	اشتباه بزرگ
۴۱	راه درمان انحرافات اخلاقی
۴۳	بهداشت اخلاق
۵۳	۲- اصول چهارگانه اخلاق از نظر قدما
۵۳	اشاره
۵۵	اصول اخلاق از نظر قدما
۵۸	بررسی و انتقاد

- ۶۱ مقیاس برای سنجش اخلاق نیک و بد
- ۶۴ اثر انزوا و گوشه‌گیری در اخلاق
- ۶۴ اشاره
- ۶۷ زیاده‌های گوشه‌گیری و انزوا
- ۷۲ موارد استثنایی که انزوا در آن جایز است
- ۷۴ مراقبه و محاسبه یا بررسی انگیزه‌ها و نتایج
- ۷۹ ۳- نخستین گام در راه تهذیب اخلاق پس از آشنایی با الفبای این علم
- ۷۹ اشاره
- ۸۱ زبان ترجمان دل و کلید شخصیت است
- ۸۲ سی گناه بزرگ که از زبان سرچشمه می‌گیرد
- ۸۵ خاموشی و سکوت
- ۹۱ ۴- راستی بارزترین نشانه شخصیت
- ۹۱ اشاره
- ۹۳ راستی بارزترین نشانه شخصیت
- ۹۳ ارزش و اهمیت راستی
- ۹۵ اثرات معجز آسای راستگویی
- ۹۶ دروغ، سرچشمه انواع گناهان!
- ۹۹ دروغ با ایمان سازگار نیست
- ۱۰۱ دروغ، انسان را لا ابالی بار می‌آورد
- ۱۰۲ دروغگو حتی به خودش هم اطمینان ندارد!
- ۱۰۳ سرچشمه دروغ
- ۱۰۴ راه درمان دروغ
- ۱۰۹ دروغ در موارد استثنایی
- ۱۱۲ توره چیست؟

- ۱۱۲ اشاره
- ۱۱۲ آیا توره جزء دروغ نیست
- ۱۱۲ و باید در موارد استثنایی از آن استفاده کرد؟
- ۱۱۴ تفسیر تازه‌ای درباره توره
- ۱۱۵ ۵- غیبت
- ۱۱۵ اشاره
- ۱۱۷ حربه خطرناک ناجوانمردان
- ۱۱۹ خطرات غیبت
- ۱۳۰ مفاسد اجتماعی و فردی غیبت
- ۱۳۰ اثرات سوء غیبت از نظر فردی:
- ۱۳۲ اثرات سوء غیبت از نظر فردی:
- ۱۳۲ حدود و کیفیات غیبت
- ۱۳۲ ۱- انواع غیبت
- ۱۳۳ ۲- غیبت‌های آمیخته با گناه دیگر
- ۱۳۵ ۳- غیبت، جنبه حق التاس دارد
- ۱۳۶ مستثنیات غیبت
- ۱۴۰ متجاهر به فسق کیست و چرا غیبت او جایز است؟
- ۱۴۳ ۶- سوء ظن و بدگمانی
- ۱۴۳ اشاره
- ۱۴۵ مصونیت در برابر گمان بد شرط وجود یک اجتماع سالم
- ۱۴۸ سرچشمه‌های سوء ظن و بدبینی
- ۱۵۱ زیانهای اجتماعی بدبینی
- ۱۵۳ زیانهای فردی سوء ظن
- ۱۵۶ طرق مبارزه با سوء ظن

- ۱۵۹ راه‌های درمان سوء ظن
- ۱۶۳ ۷- اجتماع سالم در پرتو اخلاق
- ۱۶۳ اشاره
- ۱۶۵ بدون اخلاق، طرح اجتماع سالم با شکست روبرو می‌شود
- ۱۶۶ امتیازات زندگی اجتماعی انسان
- ۱۶۸ سرچشمه پیدایش اجتماع
- ۱۷۰ ارزش اجتماعی
- ۱۷۱ اسلام و مسائل اجتماعی
- ۱۸۲ انزوای اجتماعی
- ۱۸۲ واکنش انزوا طلبی و رهبانیت در عقب‌روی فرد و اجتماع
- ۱۸۳ اسلام و رهبانیت
- ۱۸۳ اشاره
- ۱۸۴ سرچشمه تاریخی
- ۱۸۴ سرچشمه روانی
- ۱۸۹ بدعت «رهبانیت» در میان مسیحیان
- ۱۹۳ ۸- واحدهای اجتماعی
- ۱۹۳ اشاره
- ۱۹۵ مهمترین مسأله در زندگی اجتماعی این است که چگونه می‌توان از واحدهای کوچک، واحد بزرگ و نیرومندی ساخت؟
- ۱۹۵ اشاره
- ۱۹۵ ۱- نژاد
- ۱۹۶ ۲- منطقه جغرافیایی
- ۱۹۶ ۳- ایدئولوژی
- ۱۹۸ نیرومندترین پیوند اجتماعی
- ۱۹۸ اشاره

- ۱- سهولت وسائل ارتباطی ۱۹۸
- ۲- وحدت ایدئولوژی ۱۹۸
- ۳- رشد فکری و اخلاقی کامل ۱۹۹
- اسلام و جامعه واحد جهانی ۲۰۲
- یادآوری لازم ۲۰۷
- راه ایجاد وحدت فکری ۲۰۹
- روح وحدت در تعالیم اسلام ۲۱۳
- رشد اخلاقی، شرط نخستین ۲۱۵
- ۹- راه تسخیر دلها ۲۳۵
- اشاره ۲۳۵
- پی‌جویی حقیقت کنیم یا پرخاشگری و جدال؟ ۲۴۳
- چرا از مباحثات خود نتیجه نمی‌گیریم؟ ۲۴۳
- عوامل مؤثر در تسخیر دلها ۲۴۶
- ۱- تفوق طلبی در بحث یا جدال و مرء ۲۴۶
- ۲- ترک خودخواهی ۲۵۰
- ۳- برانگیختن عواطف مثبت ۲۵۳
- ۴- ایمان به گفتار خود ۲۵۷
- ۵- اثر تقوای گوینده ۲۵۹
- ۱۰- رابطه اخلاق و تربیت ۲۶۱
- اشاره ۲۶۱
- تربیت چیست؟ ۲۶۳
- قرآن و تربیت ۲۶۵
- شخصیت و منش ۲۶۷
- رابطه تربیت و شخصیت ۲۶۹

عوامل تشکیل دهنده شخصیت ۲۷۰

درباره مرکز ۲۷۲

زندگی در پرتو اخلاق

مشخصات کتاب

- سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -
 عنوان و نام پدیدآور : زندگی در پرتو اخلاق / تالیف مکارم شیرازی.
 مشخصات نشر : قم: سرور، ۱۳۷۶.
 مشخصات ظاهری : ۲۶۱ ص.
 شابک : ۶۵۰۰ ریال ۹۶۴-۹۱۴۶۷-۶-۷ ؛ ۸۵۰۰ ریال (چاپ سوم) ؛ ۱۸۰۰۰ ریال : چاپ ششم : ۹۷۸-۹۶۴-۹۱۴۶۷-۶-۷ ؛ ۲۵۰۰۰ ریال (چاپ هفتم) ؛ ۳۰۰۰۰ ریال (چاپ هشتم)
 یادداشت : چاپ قبلی: نسل جوان، ۱۳۶۸.
 یادداشت : چاپ سوم: ۱۳۸۰.
 یادداشت : چاپ ششم: ۱۳۸۶.
 یادداشت : چاپ هفتم: ۱۳۸۸.
 یادداشت : چاپ هشتم: ۱۳۸۹.
 یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.
 موضوع : اخلاق اسلامی
 رده بندی کنگره : BP۲۴۷/۸ م ۹۷۶ ۱۳۷۶
 رده بندی دیویی : ۲۹۷/۶۱
 شماره کتابشناسی ملی : م ۷۷-۱۸۳۳۴
 ص: ۱

پیشگفتار

اشاره

در این کتاب به دنبال چه می‌گردیم؟

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بن‌بستهای جهانی، ناله‌های قربانیان تجاوزها، جنگها، جنایتها و بریدن روزافزون پیوندهای خانوادگی؛ همگی گواه صادق یک حقیقتند که: قوانین جاری دنیا با تمام تلاشی که ظاهراً در راه اصلاح و بهبود و اجرای آنها می‌شود نه تنها نتیجه‌ای برای بخشیدن یک زندگی ایده‌آل به انسانها نداشته، بلکه این امید را برای آینده نیز از بین برده است.

نمی‌دانیم تا کی باید این اصول فرسوده را آزمود و باز هم آزمود، اینها حتی نمی‌توانند از متولیان خود حمایت کنند تا چه رسد به دیگران!

این قوانین همچون چاههای عمیقی هستند که گاهی به قطعات عظیم سنگهای زیرزمینی می‌رسند و هرچه برای شکافتن آن سنگها و پیشرفت در دل آنها بیشتر تلاش کنیم خود را خسته کرده‌ایم و از آب خبری نیست

ص: ۱۲

که نیست!

بنابراین باید دید عیب کار کجاست و با تشخیص آن پیرامون راه حل آن بیندیشیم.

در مرحله اول به این نکته برخورد می‌کنیم که این قوانین همانند داروهایی هستند که تنها جنبه استعمال خارجی دارد و اثر آنها کاملاً سطحی است. اینها هرگز نتوانسته‌اند کوچکترین گامی در اعماق وجدان بشری که الهام‌بخش تلاشها و کوششها و حرکات اوست بگذارند و از درون، نیروهای او را بسیج کنند و ریشه‌های درد را برکنند.

کدام قانون می‌تواند - مثلاً - آن دسته از ثروتمندان ینگه دنیا را که با اختصاص دادن ثروت‌های خود از طریق وصیت به گربه‌هایشان، وسایل ایجاد دهکده گربه‌های میلیونر را فراهم ساخته‌اند، بر سر عقل و عاطفه انسانی بیاورد و به حمایت از میلیونها گرسنه آفریقایی دعوت کند؟ کدام قانون می‌تواند روح نوع دوستی را در آنها که قطعات الماس چهارده میلیون تومانی را به خود می‌آویزند و آلبومهای تمبر چندین میلیونی یکی از تزیینات کم‌اهمیت اطاق پذیرایی آنها را تشکیل می‌دهد، زنده کند، و به نجات جان میلیونها بیمار جذامی و سرطانی و مسلول دعوت نماید؟

کدام قانون می‌تواند غریزه‌های سرکش و ویرانگر را رام، و احساسات آدمی را تلطیف و قدرتهای عظیم صنعتی او را در مسیر عمران و آبادی کشورها به کار گیرد؟

آیا قانونی توانایی دارد در قلمرو روح و جان ایشان نفوذ کند و این دگرگونیها را بوجود آورد؟ بدیهی است در میان قوانین کنونی، نه.

ص: ۱۳

اینجاست که ضرورت پرورش و توسعه اصل دیگری به نام «اخلاق» روشن می‌شود، اصلی که همچون امواج نیرومند جاذبه از هر مانعی عبور می‌کند و حتی از خلأ می‌گذرد و به درون جان آدمی راه پیدا می‌کند، او را زیر و رو کرده و شخصی تازه با صفاتی عالی و آسمانی و به معنی واقعی کلمه، انسانی می‌سازد.

انسانی که در غم و اندوه دیگران شریک است.

انسانی که منافع خود و دیگران را به یک چشم می‌بیند.

انسانی که آسایش خود را هرگز در ناراحتی دیگران جستجو نمی‌کند.

و بالاخره انسانی که افق وسیع دید فکر او سبب می‌شود که از مزاحمتها، تجاوزها، تنگ نظریها و انتقام جوییها بر کنار بماند و با دیگر هموعان خود یک واحد حقیقی تشکیل دهد که خیر و برکتی در آن وجود داشته باشد.

بله، باید این اصل یعنی «اخلاق» را زنده کرد. و کتاب حاضر نیز به همین منظور نوشته شده و از منابع غنی و پرمایه اسلامی ریشه گرفته است.

قم - حوزه علمیه

ناصر مکارم شیرازی

شوال ۱۳۹۳ / مطابق با آبان ۱۳۵۲

ص: ۱۵

۱- اخلاق و تربیت

اشاره

- * اخلاق بد یک نوع بیماری است
- * تهذیب نفس یا جهاد اکبر
- * سعادت و خوشبختی
- * آیا سعادت فقط جنبه روحی دارد؟
- * اخلاق فردی و اجتماعی
- * بهداشت اخلاق

ص: ۱۷

آیا اخلاق و روحیات اشخاص، در سایه تربیت قابل تغییر است؟

این سؤالی است که سرنوشت علم اخلاق را روشن می‌سازد، زیرا اگر قبول کنیم که اخلاق و روحیات افراد تابع وضع ساختمان روح و جسم آنهاست، علم اخلاق علم بیهوده‌ای خواهد بود. اما اگر پذیرفتیم که قابل تغییر است، اهمیت و ارزش این علم بخوبی روشن خواهد شد.

بعضی از دانشمندان احتمال اول را پذیرفته‌اند و معتقدند همانطور که برخی درختان مثلاً میوه تلخ دارند، با تربیت باغبان تغییر ماهیت نمی‌دهند، بدگوه‌ران و ناپاک‌دلان نیز با «تربیت» تغییر روحیه نخواهند داد و اگر هم تغییری پیدا کنند بسیار سطحی است و بزودی به حال اول باز می‌گردند!

آنها می‌گویند: ساختمان جسم و جان، رابطه نزدیکی با «اخلاق» دارد، و در واقع اخلاق هر کس تابع وضع خلقت روح و جسم اوست و به همین دلیل قابل تغییر نیست! و احادیثی مانند:

«النَّاسُ مَعَادِنٌ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ»

ص: ۱۸

مردم همچون معادن طلا و نقره‌اند(۱) را نیز شاهد مدعای خود قرار می‌دهند.

در برابر این طرز تفکر، اکثریت دانشمندان معتقدند که اخلاق و روحيات اشخاص در سایه تربیت کاملاً قابل تغییر می‌باشد. تجربیات فراوانی که روی افراد «فاسد الاخلاق» شده، نیز این حقیقت را کاملاً اثبات کرده است که بر اثر «محیط سالم» و «معاشرت خوب» و «تربیت عالی» بسیاری از افراد شرور و نادرست کاملاً اصلاح شده‌اند؛ بعلاوه اگر این نبود تمام دستورهای آسمانی انبیا و پیشوایان دینی لغو می‌شد، زیرا اینها همه برای تربیت نفوس انسانهاست؛ همچنین تمام مجازاتهایی که جنبه تأدیبی دارند و در میان تمام اقوام جهان معمول است، بیهوده بود!

ما می‌بینیم حتی حیوانات درنده و وحشی را در سایه تربیت رام می‌کنند و در راههایی برخلاف خلق و خوی اصلی به کار وامی‌دارند، چگونه می‌توان باور کرد که اخلاق سوء در افراد انسان از درنده‌خویی حیوانات وحشی ریشه‌دارتر باشد! به عقیده ما برای اثبات این مدعا راهی بهتر از این نیست که طرز به وجود آمدن یک «ملکه اخلاقی» را بررسی کنیم تا از همان راه که به وجود می‌آید، راه از بین بردن آن را دریابیم: این را می‌دانیم که هر عمل خوب یا بد اثری موافق خود در روح انسان باقی می‌گذارد و روح انسان را به سوی

۱- مجلسی، بحارالانوار ۶۱/۶۵، روایت ۵۱.

ص: ۱۹

خود «جذب» می‌کند، تکرار یک عمل این اثر را بیشتر می‌نماید و کم‌کم کیفیتی به نام «عادت» حاصل می‌شود و اگر بیشتر شود بصورت «ملکه» درمی‌آید و به این ترتیب تمایل درونی انسان با ریشه‌دار شدن عادات و ملکات نسبت به انجام عمل بیشتر می‌گردد، این حقیقتی است که تجربه آن را بخوبی ثابت می‌کند.

بنابراین چنانکه عادات و ملکات اخلاقی در سایه تکرار عمل تشکیل می‌گردد، از همین طریق قابل زوال است، یعنی نخست «عمل» سپس «تکرار» و بعد «تشکیل صفت و ملکه اخلاقی» است.

البته تلقین، تفکر، تعلیمات صحیح و محیط سالم- که آن هم اثر تلقینی دارد- در فراهم آوردن زمینه در روح، برای پذیرش و تشکیل اخلاق خوب بسیار مؤثر است.

اخلاق بد یک نوع بیماری است

همه می‌دانیم که در میان تمام موجودات زنده، انسان یک وضع خاص و استثنایی دارد، زیرا وجود او مرکب از نیروهای متضادی است؛ از سویی یک سلسله هوسهای سرکش و غرایز و امیال حیوانی او را به طغیان، تعدی نسبت به حقوق دیگران، هوسبازی و شهوترانی، دروغ و خیانت دعوت می‌کنند؛ و از طرف دیگر نیروی عقل و ادراک، عواطف انسانی و وجدان، او را به عدالت، نوع‌دوستی، پاکدامنی، درستکاری و تقوی فرامی‌خوانند.

کشمکش این نیروها در همه انسانها وجود دارد و پیروزی نسبی یکی از این عوامل موجب می‌شود که افراد از نظر ارزشهای انسانی در سطوح

ص: ۲۰

کاملاً مختلفی باشند و فاصله «فوس صعودی» و «نزولی» انسان فوق‌العاده زیاد گردد. گاهی از مقربترین فرشتگان بالاتر و زمانی از خطرناک‌ترین درندگان پست‌تر شود!

این حقیقت از احادیث فراوانی نیز استنباط می‌گردد، به عنوان نمونه امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ خَصَّ الْمَلَكَ بِالْعَقْلِ دُونَ الشَّهْوَةِ وَالْغَضَبِ، وَخَصَّ الْحَيَوَانَاتِ بِهِمَا دُونَهُ وَشَرَّفَ الْإِنْسَانَ بِإِعْطَائِهِ الْجَمِيعِ فَإِنْ انْقَادَتْ شَهْوَتُهُ وَغَضَبُهُ لِعَقْلِهِ، صَارَ أَفْضَلَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ لَوْصُولِهِ إِلَى هَذِهِ الرَّتْبَةِ مَعَ وُجُودِ الْمُنَازَعِ» (۱)

«خداوند فرشته را تنها عقل داد، نه شهوت و غضب؛ و حیوانات را تنها شهوت و غضب داد، نه عقل؛ ولی انسان را به اعطای همه اینها شرافت بخشید، لذا اگر شهوت و غضب او تحت فرمان عقلش قرار گیرد بالاتر از فرشتگان خواهد بود، زیرا به چنین مقامی با وجود نیروی مخالف رسیده است».

ولی نکته‌ای که در اینجا لازم است به آن توجه شود این است که غرایز و امیال و شهوات بصورت اصلی و طبیعی و متعادل نه تنها زیانبخش نیستند، بلکه وسایل ضروری ادامه حیات خواهند بود.

به عبارت دیگر، همانطور که در ساختمان جسم انسان یک عضو بی‌مصرف و بیکار آفریده نشده، در ساختمان روح و جان او نیز هر انگیزه

ص: ۲۱

و غریزه و میلی نقش حیاتی دارد، و تنها در صورت انحراف از وضع طبیعی و برهم خوردن تعادل، بصورت‌های خطرناک و کشنده بیرون می‌آیند.

مثلاً چه کسی می‌تواند نقش «غضب» را در حیات انسان انکار کند؟

آیا هنگامی که حقوق یک فرد مورد تجاوز قرار می‌گیرد اگر تمام قدرتهای ذخیره وجود او در پرتو غضب برافروخته و بسیج نگردد چگونه ممکن است در حال خونسردی که شاید یک‌دهم نیروهای ذخیره خود را وارد میدان مبارزه نمی‌کند از حقوق خویش دفاع کند؟ اما همین خشم و غضب اگر از محور اصلی خود منحرف گردد و از صورت ابزار نیرومندی در دست عقل خارج شود، انسان را به صورت حیوان درنده‌ای بیرون می‌آورد که هیچگونه حد و مرزی را به رسمیت نمی‌شناسد.

همچنین نقش میل معتدل انسان به ثروت و مقام و امثال آنها، در کوشش هرچه بیشتر در راه ترقی و پیشرفت بر همه کس روشن است؛ همانطور که اثر مخرب ثروت پرستی و جاه‌طلبی یعنی افراط در این امیال بر هیچ کس مخفی نیست.

بنابراین همانطور که بهم خوردن تعادل جسمی همیشه با عوارض ناگواری همراه است که نام «بیماری» به آن می‌دهند، بهم خوردن تعادل قوای روحی و غرایز و امیال نیز یک نوع «بیماری روحی» محسوب می‌گردد که علمای اخلاق به آن «بیماری قلب» می‌گویند. این تعبیر در اصل از قرآن مجید گرفته شده که نفاق منافق را مرض قلمداد کرده است آنجا که می‌فرماید:

ص: ۲۲

(فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَّادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا) (۱)

در دل‌های آنها یک نوع بیماری است، خداوند (به خاطر اعمال زشتشان) بر بیماری آنان افزوده است.

تهدیب نفس یا جهاد اکبر

در اهمیت تهدیب نفس از رذایل اخلاقی همین بس که آن را «جهاد اکبر» نامیده‌اند، و این تعبیر مأخوذ از حدیث معروفی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به مجاهدین اصحابش پس از مراجعت از یکی از جنگها فرمود:

«مَرَحَبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ.

فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ؟ قَالَ: جِهَادُ النَّفْسِ» (۲)

آفرین بر جمعیتی که جهاد کوچک را انجام دادند و جهاد اکبر بر آنها باقی مانده است. عرض کردند: جهاد اکبر کدام است؟ فرمود: جهاد و مبارزه با هوسهای سرکش نفسانی.

بدین جهت بعضی از بزرگان اصحاب حدیث در کتابهای خود بحثهای مربوط به تهدیب اخلاق را در کتاب جهاد عنوان کرده و آن را جزء جهاد دانسته‌اند، و در بعضی از احادیث در ذیل این روایت این جمله نیز از آن حضرت نقل شده:

۱- سوره بقره (۲) آیه ۱۰.

۲- حرّ عاملی، وسائل الشیعه ۱۱/۱۲۳.

ص: ۲۳

«إِنَّ أَفْضَلَ الْجِهَادِ مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْهِ» (۱)

برترین جهاد، جهاد با هوسهای سرکشی است که در درون سینه آدمی است.

این بیان بخوبی می‌تواند منطق اسلام را در این مسأله حیاتی روشن سازد و پس از بررسی و مطالعه، حقایق زیر از آن کشف می‌گردد:

۱- در درون وجود انسان همیشه نیروهای متضادی است که صورت یک صحنه جنگ را دارد و سرنوشت انسان بستگی به پیروزی یکی از این دو قسمت از نیروها دارد.

۲- این «جهاد» از این رو «جهاد اکبر» نامیده شده که یک جهاد ابدی و پایان ناپذیر است، بعلاوه یک نبرد داخلی همیشه از یک نبرد خارجی خطرناک‌تر می‌باشد؛ و گذشته از اینها شکست در این جهاد نتیجه‌ای جز شقاوت و بدبختی ندارد، در صورتی که شکست در جهاد معمولی ممکن است موجب کسب افتخار «شهادت» گردد. به عبارت دیگر، جهاد با دشمن بیرونی هرگز شکست واقعی ندارد، اما احتمال شکست در جهاد با نفس فراوان است.

۳- این جهاد با اینکه ناراحت کننده است، رمز تکامل انسان می‌باشد، زیرا تکامل معمولاً نتیجه تضادها و کشمکش قوای «نفی» و «اثبات» است، و به همین جهت انسان تا در کوران حوادث قرار نگیرد و با مشکلات دست و پنجه نرم نکند، ورزیده و آبدیده نمی‌شود، همانطور که امیر مؤمنان

۱- همان مدرک.

ص: ۲۴

علی علیه السلام فرموده است: «درختان جنگلی (که همیشه با امواج حوادث روبه‌رو هستند) چوبشان محکمتر و آتششان بادوامتر است».

و از اینجا رمز آفرینش این نیروهای متضاد و رمز آفرینش هوسهای نفسانی روشن می‌گردد.

۴- جهاد با دشمن ظاهری ممکن است احیاناً برای منظورهای مادی (جمع‌آوری غنائم یا تحصیل شهرت و امثال آن) صورت گیرد، ولی جهاد با نفس همیشه به منظور تحصیل کمال و کسب فضیلت خواهد بود و پیروزی در آن نشانه تصمیم و اراده و قدرت ایمان و علو همت و بزرگی شخصیت انسان می‌باشد.

سعادت و خوشبختی

اشاره

دانشمندان اخلاق هدف نهایی علم اخلاق را خوشبختی و سعادت دانسته‌اند همان حقیقتی که برای بدست آوردن آن تمام انسانها در یک تلاش و کوشش همیشگی به سر می‌برند و غالباً از عدم وصول به آن ناراحت و نالانند.

سعادت چیست؟

سعادت را می‌توان با یک عبارت کوتاه چنین معنی کرد: «رسیدن به هر نوع کمال ممکن که انسان استعداد و شایستگی وصول به آن را دارد»؛ و به عبارت دیگر: بهره‌برداری صحیح از نیروهای مختلف مادی و معنوی که در اختیار انسان است.

ص: ۲۵

ولی از آنجا که «کمال» و «بهره‌برداری» به همان اندازه که از نظر مفهوم کلی، روشن است، از نظر مصادیق جزئی، مبهم و پیچیده می‌باشد و غالباً در یافتن راه سعادت گرفتار اشتباه می‌شوند تا آنجا که فی‌المثل یک نفر ثروتمند- خودخواه که یک عمر آسایش و آرامش روح و جسم خود را فدای جمع‌آوری ثروت کلانی کرده است- ممکن است خود را سعادتمند بداند، در حالی که فرزند هوسباز او هم بعد از مرگ پدر «پراکنده کردن» این ثروت را در راه ارضای شهوات خود، خوشبختی و سعادت بداند... با اینکه مسلماً هر دو در اشتباهند.

به هر حال در اینجا است که باید به کمک تجزیه و تحلیل‌های عقلی آنچه تکامل واقعی انسان و راه صحیح بهره‌برداری از مواهب مادی و معنوی اوست از غیر آن باز شناخت اگرچه این شناسایی نیازمند به مطالعات و زحمت فراوانی باشد.

آیا سعادت فقط جنبه رومی دارد؟

عده‌ای از فلاسفه قدیم یونان مانند «کلیون» معتقد بودند سعادت فقط جنبه رومی دارد و وضع جسمی و مادی هرچه باشد کوچکترین اثری در سعادت انسان نخواهد داشت و به همین جهت راه سعادت را تنها در تحصیل کمالات و فضایل اخلاقی می‌دانستند؛ بلکه معتقد بودند سعادت کامل برای انسان در این جهان ممکن نیست و تا روح با این بدن مادی ارتباط دارد و آلوده به کدورات جسمانی است از سعادت حقیقی محروم است، تنها هنگامی که از بدن جدا شد ممکن است به سعادت مطلق برسد،

ص: ۲۶

و به همین دلیل آنها در راه وصول به سعادت به تمام امور مادی پشت‌پا می‌زدند و نسبت به آن بی‌اعتنا بودند. حالات دیوجانس، حکیم معروف کلیون و زندگی کردن او در یک «خم»! بجای خانه و اتاق، و قناعت کردن او به یک ظرف آبخوری از تمام وسایل زندگی، مشهور است؛ حتی می‌گویند روزی مشاهده کرد کسی با دست خود از نهر آب می‌خورد، او همان یک ظرف را هم به دور انداخت!

نقطه مقابل این عقیده «اگزیستانسیالیستها» هستند که سعادت را منحصراً در بهره‌برداری بی‌قید و شرط از لذایذ مادی می‌دانند و هرگونه مانعی بر سر این راه قرار گیرد، محکوم می‌کنند!

«اگزیها» خوشبختی مطلق را فقط از طریق لذت مادی می‌پندارند و در این راه تا سرحد جنون پیش می‌روند و عملاً تمام قیود و آداب اجتماعی و اخلاقی را بخاطر وصول به آن زیر پا می‌گذارند!

بدیهی است نام این طرز تفکر را- که بدبختانه امروز در میان غریبها و غریزه‌ها در حال گسترش است- نمی‌توان «مکتب» گذارد بلکه یک نوع هذیان و بیماری روانی است؛ ولی هرچه هست می‌توان آن را عکس‌العملی در برابر مکتبهای افراطی امثال مکتب «کلیون» که جنبه‌های جسمی را در مسأله سعادت بکلی نادیده گرفته‌اند، دانست.

مکتب میانه: از آنجا که انسان تنها جسم یا روح نیست، بلکه حقیقت وجود او از هر دو قسمت تشکیل یافته، بنابراین سعادت را هم باید در هر دو قسمت جستجو کند و مسلماً هر برنامه‌ای که تنها به یک قسمت از وجود انسان توجه داشته باشد متضمن سعادت او نخواهد بود چون با واقعیات

ص: ۲۷

خارجی تطبیق نمی‌کند؛ منتها جنبه مقدماتی جسم و ماده و ذی‌المقدمه بودن روح و معنی را نباید فراموش کرد. در میان فلاسفه یونان، معلم اول «ارسطو» و پیروان او طرفدار این مکتب بوده‌اند و تعلیمات عالی اسلام بطور آشکاری این مکتب را تقویت کرده و اصول تازه‌ای برای آن طرح نموده است. این حقیقت در آیات متعددی از قرآن و بیانات پیشوایان بزرگ ما منعکس است و شعار اسلام در این زمینه در آیات زیر خلاصه می‌شود:

(فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ * وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ * أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ) (۱)

بعضی از مردم می‌گویند: خداوندا! به ما در دنیا (نیکی) عطا کن، ولی در آخرت بهره‌ای ندارند و بعضی می‌گویند: پروردگارا! به ما در دنیا نیکی عطا کن و در آخرت نیز نیکی مرحمت فرما! و ما را از عذاب آتش نگاه دار! آنها از کار (و دعای) خود نصیب و بهره‌ای دارند و خداوند سریع الحساب است.

نکته‌ای که باید به آن در اینگونه بحثها کاملاً توجه داشت این است که رابطه و پیوستگی روح و جسم بقدری به هم نزدیک است که هرگونه انحراف در یکی از آن دو، اثرش در دیگری آشکار می‌گردد.

علم روانکاوی امروز ثابت کرده که قسمتی از انحرافات اخلاقی

ص: ۲۸

و فکری، مولود عدم اشباع صحیح غرایز جسمی و مادی است.

امیال و غرایز سرکوفته و واپس زده همیشه بصورت عقده‌های روحی خودنمایی می‌کنند. اینگونه عقده‌ها مشکل بزرگی برای علمای اخلاق بوجود می‌آورند و راه گشودن این عقده‌ها از طرقی که دانشمندان اخلاق رای تربیت نفوس دارند، معمولاً میسر نیست، بلکه باید از همان راهی که بوجود آمده معالجه شود یعنی غرایز جسمی بصورت صحیحی اشباع گردد.

بسیارند اشخاصی که مبتلا به بدبینی، ترس، حسد، تکبر، کینه و مانند آن از صفات رذیله هستند و عامل آن محرومیتها و سرخوردگی در اشباع صحیح یکی از غرایز جسمی آنهاست. لذا امروز بر تمام دانشمندان اخلاق و مربیان روحی لازم است که برای درمان بیماریهای اخلاقی، وضع جسمی و روحی را هر دو همراه یکدیگر در نظر بگیرند تا در کار خود پیروز گردند.

اسلام با نظر موشکاف خود این مسأله حساس را نیز بررسی کرده و صریحاً می‌گوید:

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (۱)

بگو: چه کسی زینتهای الهی را که برای بندگان خود آفریده و روزیهای پاکیزه را حرام کرده است! بگو: اینها در زندگی دنیا برای کسانی است که

۱- سوره اعراف (۷) آیه ۳۲.

ص: ۲۹

ایمان آورده‌اند.

و در کلمات قصار علی علیه السلام می‌خوانیم:

«لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ: فَسَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ وَسَاعَةٌ يُرْمُ مَعَاشَهُ وَسَاعَةٌ يُخَلِّي بَيْنَ نَفْسِهِ وَبَيْنَ لَذَّتِهَا فِيمَا يَحِلُّ وَيَجْمَلُ» (۱)

انسان مؤمن ساعات زندگی خود را به سه بخش تقسیم می‌کند: قسمتی را صرف مناجات با پروردگارش می‌نماید؛ قسمت دیگری را در طریق اصلاح معاش و زندگیش به کار می‌گیرد؛ و قسمت سوم برای بهره‌گیری از لذت‌های حلال و دلپسند.

و در بعضی از روایات این جمله نیز دیده می‌شود:

«وَذَلِكَ عَوْنٌ عَلَى سَائِرِ السَّاعَاتِ»

«و این قسمت اخیر مایه نیرو و کمک به سایر قسمت‌هاست».

اخلاق فردی و اجتماعی

اشاره

بعضی معتقدند تمام اصول اخلاقی بازگشت به مناسبات خاص اجتماعی انسان با دیگران می‌کند بطوری که اگر اجتماعی اصلاً وجود نمی‌داشت و هر انسانی کاملاً جدا از دیگران می‌زیست و هر فرد، بی‌خبر از وجود دیگران زندگی می‌کرد، «اخلاق» اصولاً مفهومی نداشت، زیرا غبطه و حسد، تواضع و تکبر، حسن ظن، عدالت و جور، عفت، سخاوت و بخل و امثال اینها همه از مسایلی است که فقط و فقط در اجتماع

ص: ۳۰

و برخورد انسان با دیگران مفهوم دارد. بنابراین انسان منهای اجتماع با انسان منهای اخلاق همراه خواهد بود. ولی به عقیده ما در عین اینکه باید اعتراف کرد که بسیاری از فضائل و رذائل اخلاقی با زندگی اجتماعی انسان بستگی دارد، چنان نیست که این مسأله عمومیت داشته باشد، زیرا بسیاری از مسائل اخلاقی هستند که فقط جنبه فردی دارند و در مورد یک انسان تنها نیز کاملاً صادقند. مثلاً «صبر» یا «جزع» بر مصائب، شجاعت یا ترس در برابر پیشامدها، کوشش یا تنبلی در راه رسیدن یک فرد به هدف خود، غفلت یا توجه نسبت به آفریدگار جهان، شکر یا کفران در برابر نعمتهای بی‌پایان او و امثال این امور - که علمای اخلاق در کتب اخلاقی از آن بحث نموده‌اند و جزء فضائل یا رذائل اخلاقی شمرده‌اند - می‌تواند جنبه فردی داشته باشد و درباره یک فرد که زندگی کاملاً جدا از اجتماع دارد نیز صدق کند.

از اینجا تقسیم اخلاق به «اخلاق فردی» و «اخلاق اجتماعی» روشن می‌گردد؛ ولی ناگفته پیداست که اخلاق اجتماعی وزنه سنگین‌تری در علم اخلاق دارد و شخصیت انسان بیشتر بر محور آن دور می‌زند اگرچه اخلاق فردی نیز سهم قابل توجهی در مورد خود دارد.

اشتباه بزرگ

نکته دیگری که در اینجا ذکر آن ضرورت دارد این است که کسانی که برای تهذیب اخلاق و تربیت نفوس از اجتماع کناره‌گیری کرده و به انزوا می‌گیرند و تصور می‌کنند از این راه بهتر می‌توانند به این هدف بزرگ نایل

ص: ۳۱

شوند سخت در اشتباهند، زیرا آنها در واقع موضوع اخلاق اجتماعی را از بین می‌برند و این عمل گرچه آنها را از مفاسدی برکنار می‌دارد، ولی این در واقع فضیلت محسوب نمی‌شود، بلکه به این می‌ماند که کسی برای ترک فحشا و شهوترانی خود، آلت جنسی خود را قطع کند، درست است که چنین فردی آلوده بی‌عفتی نمی‌شود ولی این فضیلتی برای او نخواهد بود. از این گذشته تجربه نشان داده که انزوا و گوشه‌گیری از اجتماع یک رشته مفاسد اخلاقی را مانند کج خلقی، بدبینی به مردم، عجب و غرور، سوء ظن به تقدیر خداوند در انسان ایجاد می‌کند که در بحثی جداگانه مشروحاً عنوان خواهد شد. لذا اسلام مسلمانان را به زندگی اجتماعی و حتی «سواد اعظم» (شهرهای بزرگ) تشویق کرده و رعایت اصول اخلاقی را در دل اجتماع به انسان توصیه می‌کند.

راه درمان انحرافات اخلاقی

تا اینجا کلیاتی درباره هدف علم اخلاق و اهمیت آن و پیوند آن با زندگی فردی و اجتماعی به دست داده شد و اکنون موقع آن رسیده که به بررسی جزئیات «ملکات اخلاقی» و راه درمان «رذائل اخلاقی» پردازیم؛ اما در اینجا ذکر دو نکته کمال لزوم را دارد: نکته اول: همیشه با کسانی که گرفتار انحرافات اخلاقی هستند، معامله یک بیمار باید کرد، زیرا انحرافات اخلاقی همانطور که اشاره شد در حقیقت یک نوع بیماری روحی است که گاهی منشأ بیماریهای جسمی

ص: ۳۲

هم می‌شود و یا بعکس گاهی از بیماریهای جسمی سرچشمه می‌گیرد.

بنابراین باید همان اصولی را که در درمان بیماریهای جسمی رعایت می‌کنیم در این قسمت نیز رعایت نماییم.

نکته دوم: در درمان بیماریها، همیشه سه اصل را در نظر می‌گیریم:

۱- تشخیص نوع بیماری.

۲- تشخیص عوامل پیدایش بیماری.

۳- راه درمان بیماری.

برای تشخیص نوع بیماری غالباً از علایم و آثار آن استفاده می‌شود، البته این موضوع در بیماریهای جسمی نسبتاً کار آسانی است- مخصوصاً با وسایل و امکانات فعلی- ولی در مسائل اخلاقی موضوع فوق‌العاده پیچیده‌ای است، زیرا بسیار می‌شود که انحرافات اخلاقی تظاهرات و علایم مشابهی دارند، یا تظاهراتی که معلول آمیختن چند نوع از بیماریهای اخلاقی است دیده می‌شود که تشخیص آن مشکل می‌گردد، و لذا عالم اخلاق و طبیب روح برای درمان خود یا دیگران باید این علم را با حوصله و دقت بررسی کند.

و برای تشخیص عوامل پیدایش بیماری باید معمولاً سابقه زندگی شخص منحرف- مخصوصاً سوابق دوران کودکی که زیربنای شخصیت انسان را تشکیل می‌دهد- و همچنین محیط خانوادگی و اجتماعی و شغل و کار و منطقه جغرافیایی او را کاملاً بررسی کرده و عواملی که باعث بروز این بیماری اخلاقی شده است بدست آورد، حتی عامل وراثت را نیز نباید از نظر دور داشت، زیرا اخلاق بد (مانند بیماریهای جسمی) گاهی جنبه

ص: ۳۳

موروثی دارد.

و برای درمان مفسد اخلاقی باید توجه داشت که اگر آنها به صورت مزمن درآمده و مدت‌ها از عمر آنها گذشته باشد، باید با صبر و حوصله و دقت و مراقبت به درمان آن پرداخت و از طول مدت هرگز نباید خسته شد، ولی اگر یک حالت سطحی و عارضی باشد در مدت کوتاهی درمان پذیر خواهد بود.

به همین دلیل اصلاح مفسد اخلاقی جوانان و کودکان به مراتب آسانتر از اصلاح بزرگسالان است، زیرا دسته اول هم زود آلوده می‌شوند و هم زود درمان می‌پذیرند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«عَلَيْكَ بِالْأَحْدَاثِ فَإِنَّهُمْ اسْرَعُ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ» (۱)

به جوانان توجه کن که برای پذیرش سریع هر نیکی آماده‌اند.

بهداشت اخلاق

نکته دیگری که ذکر آن در اینجا ضرورت دارد این است که طب امروز در حقیقت به دو بخش تقسیم می‌گردد: «طب درمانی» و «طب بهداشت». منظور از طب درمانی روشن است؛ اما منظور از طب بهداشت، پیشگیری از بوجود آمدن بیماریها و از بین بردن عوامل آن است و از آنجا که جلوگیری از پیدایش بیماری به مراتب آسانتر از درمان آن است، بهداشت

ص: ۳۴

اهمیت فوق‌العاده‌ای در حیات افراد و سرنوشت اجتماعات دارد و لذا بودجه‌های سنگینی صرف آن می‌شود. در مسایل اخلاقی و بیماریهای روحی عیناً همین دو بخش موجود است، بنابراین باید کاری کرد که حتی الامکان انحرافات اخلاقی پیش نیاید و با اتخاذ تدابیر لازم در بهداشت اخلاق خود و دیگران کوشید و برای انجام این هدف باید امور زیر رعایت شود:

۱- ترک معاشرتهای مسموم و مشکوک

بسیاری از انحرافات اخلاقی بطور مسلم از طریق معاشرت بوجود می‌آید و عیناً مانند بیماریهای مسری و واگیردار مخصوصاً در مواردی که بر اثر کمی سن یا کمی معلومات یا سستی ایمان و مانند آن زمینه روحی برای پذیرش اخلاق دیگران آماده باشد، در این موارد معاشرت با افراد فاسد سم مهلک و کشنده‌ای است.

بسیار دیده شده که سرنوشت انسان بر اثر معاشرت بکلی عوض می‌شود و مسیر زندگی تغییر می‌کند.

تأثیرات معاشرت در ساختن شخصیت انسان بقدری زیاد است که گفته‌اند: برای شناسایی هر کس باید به رفیق و همنشین او نگاه

کرد، علی علیه السلام می‌فرماید:

«مَنْ اشْتَبَهَ عَلَيْكُمْ امْرُؤٌ وَلَمْ تَعْرِفُوا دِينَهُ فَانظُرُوا اِلَى خُلَطَائِهِ» (۱)

۱- مجلسی، بحار الانوار ۷۴ / ۱۹۷.

ص: ۳۵

کسی که وضع او بر شما مبهم شد و دین او را ندانستید، نگاه به دوستانش کنید.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید:

«الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَقَرِينِهِ» (۱)

انسان بر دین دوست و همنشین خویش است.

معاشرت با بدان روح را تاریک و حس تشخیص را ضعیف و قبح اعمال و اخلاق سوء را در نظر کم می‌کند و از آن در اخبار به

«مردن دل» تعبیر شده است. پیغمبر اکرم می‌فرماید:

«ارْبَعُ يُمِثَّنِ الْقُلُوبَ... وَ مُجَالَسَةُ الْمَوْتَى فَقِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَا الْمَوْتَى قَالَ: كُلُّ غَنِيِّ مُتْرَفٍ» (۲)

چهار چیز قلب را می‌میراند... از جمله همنشینی با مردگان، عرض کردند: ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: ثروتمندان اسراف کار.

معاشرت با بدان حس بدینی را در انسان بر می‌انگیزد و انسان را به همه بدبین می‌کند. امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید:

«مُجَالَسَةُ الْأَشْرَارِ تُورِثُ سُوءَ الظَّنِّ بِالْأَخْيَارِ» (۳)

همنشینی با بدان موجب بدبینی به نیکان می‌شود.

خلاصه، موضوع معاشرت بقدری مهم است که خداوند در قرآن حتی

۱- کلینی، کافی ۲/ ۳۷۵.

۲- مجلسی، بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۲۸.

۳- مجلسی، بحار الانوار ۷۴/ ۱۹۱.

ص: ۳۶

پیغمبرش را از معاشرت با بدان بر حذر می‌دارد.

ولی بعکس معاشرت با نیکان یکی از مهمترین وسایل تربیت، تهذیب و پرورش فضائل اخلاقی و زنده کردن دل و کسب شخصیت است.

اسلام اهمیت فراوانی نسبت به موضوع معاشرت با اخیار و نیکان می‌دهد. قرآن مجید می‌فرماید:

وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوِيَهُ وَكَانَ امْرُؤً فُرُطًا (۱)

با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر می‌خوانند و تنها رضای او را می‌طلبند! و هرگز بخاطر زیورهای دنیا، چشمان خود را از آنها بر مگیر! و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم اطاعت مکن؛ همانها که از هوسهای نفس پیروی کردند و کارهایشان افراطی است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید:

«اسْعُدُ النَّاسَ مَنْ خَالَطَ كِرَامِ النَّاسِ» (۲)

از همه سعادت‌مندتر آن کسی است که با مردم نیک و بزرگوار معاشرت کند. ۲- اصلاح محیط محیط‌های آلوده- مخصوصاً محیطی که در آن تظاهر به گناه و فساد اخلاق زیاد است- خطر ابتلای به مفسد اخلاقی را افزایش می‌دهد و این

۱- سوره کهف (۱۸) آیه ۲۸.

۲- مجلسی، بحار الانوار ۷۴/۱۸۵.

ص: ۳۷

یک حقیقت غیر قابل انکار است، لذا یکی از اقداماتی که جنبه بهداشت اخلاق دارد مبارزه با مفسد محیط و جلوگیری از تظاهر به گناه و فساد است.

اصولاً یکی از مهمترین موانع آلودگی به گناه و فساد اخلاق، اهمیت و عظمت فساد و گناه در نظر انسان و نفرت از آن است. تظاهر به مفسد اخلاقی و گناهان اهمیت آن را در نظرها کم می‌کند و از نفرت آن می‌کاهد و روح را برای پذیرفتن آن آماده می‌سازد.

و لذا در اسلام برای تجدید اهمیت گناه در نظرها، دستور داده شده مجازات در حضور جمعیت و در ملاء عام انجام گردد:

(وَلْيَشْهَدْ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ) (۱)

مجازات آن دو (زن و مرد زناکار) را باید جمعی از مؤمنان مشاهده کنند.

تا به این وسیله اهمیت گناه در نظرها تجدید شود، و این سدی که شکسته شده بود ترمیم گردد.

اسلام برای تجاهر به گناه و فساد اهمیت فراوانی قائل شده و پرده دری و تجاهر به فسق را موجب هتک احترام شخص قرار داده

است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«إِذَا جَاهَرَ الْفَاسِقُ بِفِسْقِهِ فَلَا حُرْمَةَ لَهُ» (۲)

هنگامی که گنه کار تجاهر به گناه کند احترام او سلب می‌شود.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

۱- سوره نور (۲۴) آیه ۲.

۲- حرّ عاملی، وسائل الشیعه ۸/ ۶۰۴.

ص: ۳۸

«ثَلَاثَةٌ لَيْسَ لَهُمْ حُرْمَةٌ: صَاحِبُ هَوًى مُّبْتَدِعٍ وَ الْأَمَامُ الْجَائِرُ وَ الْفَاسِقُ الْمُعْلِنُ بِالْفِشْقِ» (۱)

سه کس احترام ندارند: بدعت گزار، پیشوای ظالم و گنه کار متظاهر به گناه.

حتی نقل مطالب مربوط به فساد و فحشا که موجب آلودگی فکر و آمادگی محیط برای پذیرش فساد می شود از نظر اسلام ممنوع می باشد.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

«مَنْ سَمِعَ فَاحِشَةً فَأَفْشَاهَا كَانَ كَمَنْ أَتَاهَا، وَمَنْ سَمِعَ خَيْرًا فَأَفْشَاهُ كَانَ كَمَنْ عَمِلَهُ» (۲)

کسی که کار زشتی را بشنود و آن را فاش سازد همچون کسی است که آن را انجام داده و کسی که کار نیکی را بشنود و فاش سازد همچون کسی است که آن را بجا آورده است.

خلاصه، اصلاح محیطهای آلوده و مسموم و جلوگیری از نشر فساد و تظاهر به آن، یکی از وسایل پیشگیری از انحرافات اخلاقی است و بدون آن کمتر ممکن است انسان موفق به اصلاح کامل اخلاقی خود یا دیگران گردد.

و همانطور که برای مبارزه با بیماریهای جسمی باید مراکز آلوده به میکرب را از بین برد و محیط زندگی را پاک کرد و از آلودگی هوا، آب و غذا و امثال آن جلوگیری نمود؛ باید محیط زندگی اجتماعی را از آلودگی به وسایل انحراف اخلاق پاک کرد.

۱- همان مدرک، صفحه ۶۰۵

۲- حرّ عاملی، وسائل الشیعه ۸ / ۶۰۹.

ص: ۳۹

۳- مهاجرت و فرار از محیطهای آلوده

برای اصلاح محیطهای آلوده و فاسد حداکثر کوشش را باید به خرج داد؛ ولی اگر به عللی اصلاح محیط امکان نداشته باشد و بیم آن رود که ماندن در آن محیط موجب آلودگی گردد و محیط سالمتری که امکان مهاجرت به آن هست وجود داشته باشد، چاره‌ای جز «مهاجرت» نیست.

نظیر این موضوع نیز در بیماریهای جسمانی دیده می‌شود که افرادی که به سلامت خود علاقه‌مندند، در چنان شرایطی از محیط آلوده فوراً مهاجرت می‌کنند.

مسئله «مهاجرت» در اسلام اهمیت خاصی دارد و جالب این است که پایه نخستین تاریخ اسلام را تشکیل می‌دهد. مهاجرت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از مکه به مدینه جز فرار از یک محیط آلوده و نامساعد به یک محیط مساعدتر برای نشر ایمان و فضیلت، نبود.

مهاجرت گروهی از مسلمانان راستین، از مکه به سرزمین حبشه، طبق فرمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز نمونه دیگری از این موضوع بود.

مهاجرین صدر اسلام امتیاز و اهمیت فوق‌العاده‌ای در تاریخ اسلام دارند و آیات متعددی در قرآن درباره آنان دیده می‌شود، احادیث متعددی در زمینه مهاجرت از نقاط آلوده به گناه و شرک، به نقاط سالم وارد شده که اهمیت موضوع را روشن می‌سازد. در تفسیر «مجمع‌البیان» در ذیل آیه

ص: ۴۰

وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعِمًا كَثِيرًا وَسَعَةً^(۱)

کسی که در راه خدا هجرت کند، جاهای امن فراوان و گسترده‌ای در زمین می‌یابد.

از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده:

«مَنْ فَرَّ بِدِينِهِ مِنْ أَرْضٍ إِلَى أَرْضٍ وَأَنْ كَانَ شَبْرًا مِنَ الْأَرْضِ اسْتَوْجَبَ الْجَنَّةَ وَكَانَ رَفِيقَ إِبْرَاهِيمَ وَمُحَمَّدٍ»^(۲)

کسی که برای آیین خود از سرزمینی به سرزمین دیگر - اگرچه به اندازه یک وجب از زمین باشد - مهاجرت کند، مستحق بهشت می‌گردد و همنشین ابراهیم و محمد (دو پیامبر بزرگ مهاجر) خواهد بود.

تأکید مطلب از جمله

«وَأَنْ كَانَ شَبْرًا»

اگرچه به اندازه یک وجب باشد» روشن می‌شود، و رفاقت و مصاحبت با این دو پیغمبر عظیم‌الشان بواسطه این است که هر دو اقدام به هجرت فرمودند، ابراهیم علیه السلام از بابل که مرکز بت پرستان و نمرودیان بود آهنگ شام و فلسطین کرد، و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از مکه به مدینه.

در تفسیر علی بن ابراهیم در ذیل آیه

(يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإَيَايَ فَاعْبُدُونِ)^(۳)

ای بندگان من که ایمان آورده‌اید! زمین من وسیع است، پس تنها مرا پرستید.

۱- سوره نساء (۴) آیه ۱۰۰.

۲- مجلسی، بحار الانوار ۱۹ / ۳۱.

۳- سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۵۶.

ص: ۴۱

از امام عسکری علیه السلام نقل می‌کند:

«لَا تُطِيعُوا أَهْلَ الْفُسُوقِ مِنَ الْمُلُوكِ فَإِنْ خِفْتُمُوهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ فَإِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ»

از زمامداران گناه کار پیروی نکنید و اگر می‌ترسید شما را از آیین پاکتان منحرف سازند (مهاجرت کنید) زیرا زمین من وسیع و گشاده است.

عدم شرکت در مجالس معصیت و گناه که در دستورات اسلام وارد شده و عدم خلوت با اجنبیه و امثال اینها نیز یک نوع مهاجرت کوتاه از منطقه معصیت و لغزشگاه و خطر محسوب می‌گردد و مسلماً برای جلوگیری از سرایت مفسد اخلاقی و آلوده نشدن به گناه می‌باشد.

ص: ۴۳

۲- اصول چهارگانه اخلاق از نظر قدما

اشاره

- * بررسی و انتقاد
- * مقیاس برای سنجش اخلاق نیک و بد
- * اثر انزوا و گوشه‌گیری در اخلاق
- * دلایل طرفداران «انزوا» و «معاشرت»
- * موارد استثنایی که انزوا در آن جایز است
- * «مراقبه» و «محاسبه» یا (بررسی انگیزه‌ها و نتایج)

اصول اخلاق از نظر قدما

نخست باید دورنمایی از اصول علم اخلاق از دریچه افکار بزرگان این فن را از نظر بگذرانیم و مسیر بحثهای آنها بطور اجمال در این علم مورد دقت و بررسی قرار گیرد.

علمای اخلاق، اصول فضایل اخلاقی را در چهار اصل خلاصه کرده‌اند:

۱- حکمت.

۲- عفت.

۳- شجاعت.

۴- عدالت.

آنها معتقدند هر یک از این چهار اصل حد وسطی است در میان افراط و تفریط قوای نفسانی و غرایز، و به این ترتیب رذائل اخلاقی در دو طرف آنها قرار دارند و لذا در برابر هر فضیلتی دو صفت رذیله ذکر کرده‌اند به این ترتیب:

۱- حکمت که عبارت است از اعتدال در تشخیص و درک واقعیات آنچنان که هست؛ و در مقابل آن در طرف افراط «جریزه ودهاء» یعنی

ص: ۴۶

فعالیت بیش از اندازه قوه ادراک و تکیه بر احتمالات و تشکیکات کردن و عدم ثبات بر نظریات صحیح، و در طرف تفریط «بلاهت» و کودنی است.

۲- عفت که عبارت است از اعتدال در اعمال شهوات و بهره‌برداری صحیح از امیال و غرایز؛ و نقطه مقابل آن در طرف افراط «حرص و شره»، و در طرف تفریط «خمود» است.

۳- شجاعت که عبارت است از اعتدال در قوه غضب و ترسیدن از آنچه باید ترسید و نترسیدن از آنچه نباید ترسید؛ و نقطه مقابل آن در طرف افراط «تهوّر» و بی‌باکی، و در طرف تفریط «جبن» و ترس است.

۴- عدالت که عبارت است از پیروی نیروی شهوت و غضب از نیروی عقل و کنترل صحیح آنها در راه اصلاح و سعادت؛ و نقطه مقابل آن در طرف افراط «ظلم»، و در طرف تفریط «انظلام و تحمل ظلم» است.

آنها از یک نظر رذایل اخلاقی را غیر متناهی دانسته در حالی که فضائل اخلاقی که حد وسط و نقطه اعتدال است یک مرحله بیشتر ندارد و لذا آن را تشبیه به مرکز دایره که یک نقطه بیشتر نیست و رذائل را تشبیه به نقاط نامتناهی که در اطراف دایره فرض می‌شوند نموده‌اند.

گاهی نیز آن را تشبیه به خط مستقیم در میان دو نقطه کرده‌اند که همواره یکی است، در حالی که خطوط کج و منحنی در میان دو نقطه بی‌نهایت می‌باشد.

از محقق طوسی، خواجه نصیرالدین و جمعی دیگر از محققان نقل شده که منظور از «صراط» که وصف آن در اخبار آمده:

«أَدَقُّ مِنَ الشَّعْرِ وَاحِدٌ»

ص: ۴۷

مِنَ السَّيْفِ (۱)؛

از موباریکتر و از شمشیر تیزتر است»، همین «اعتدال اخلاقی» است.

بعضی دیگر از بزرگان علم اخلاق این موضوع را چنین تفسیر کرده‌اند که: چون وضع جهان دیگر در حقیقت تجسمی از وضع این جهان می‌باشد ممکن است آن «صراط» تجسمی از همین اعتدال ملکات اخلاقی در این دنیا بوده باشد.

اکنون باید دید این اصول چهارگانه از کجا بدست آمده است؟

علمای اخلاق در پاسخ این سؤال می‌گویند: نفس انسان دارای سه قوه است:

۱- قوه تشخیص و ادراک.

۲- قوه جلب منافع یا «جاذبه» و به عبارت دیگر «شهوت» (به معنی وسیع کلمه).

۳- قوه دفع ضرر یا «دافعه» و به عبارت دیگر «غضب».

اعتدال هریک از این سه قوه یکی از فضائل اخلاقی را تشکیل می‌دهد که به ترتیب حکمت، عفت و شجاعت نامیده می‌شوند.

و اگر دو قوه شهوت و غضب در اختیار قوه تمیز و ادراک قرار گیرد «عدالت» حاصل می‌گردد.

به عبارت دیگر، تعادل قوای سه‌گانه مزبور هر کدام به تنهایی فضیلتی

ص: ۴۸

است، ولی ترکیب آنها به یکدیگر که همان پیروی نیروی شهوت و غضب از نیروی «ادراک» است فضیلت دیگری خواهد بود، زیرا بسیار می‌شود که انسان شجاعت دارد و مثلاً در میدان جنگ بدون جهت نمی‌ترسد ولی این شجاعت ممکن است در راه غلطی اعمال گردد مانند جنگ بخاطر هدفهای پست و بی‌ارزش در این مورد شجاعت هست ولی عدالت نیست اما اگر این شجاعت در راه یک هدف عالی و عقلانی به کار افتد و با حکمت آمیخته شود عدالت بوجود می‌آید.

بررسی و انتقاد

اصولی که دانشمندان پیشین برای اخلاق (نیک و بد) گفته‌اند و در بحث سابق تشریح شد گرچه جالب به نظر می‌رسد ولی خالی از اشکالاتی نیست:

۱- پاره‌ای از ملکات اخلاقی پیدا می‌شود که قرار دادن آنها در یکی از اصول چهارگانه مزبور مشکل به نظر می‌رسد. مثلاً «نوع دوستی و ایثار و فداکاری» را به زحمت می‌توان در «عفت» جای داد زیرا ممکن است شهوات کسی در سرحد اعتدال باشد در عین حال ایثار و فداکاری و نوع دوستی هم نداشته باشد، به این معنی که نه تجاوز به حقوق دیگران می‌کند و نه راضی به زیان آنهاست ولی در عین حال ایثار و فداکاری هم ندارد.

همچنین موضوع «خوش‌بینی» را نمی‌توان جزء «حکمت» شمرد، زیرا «خوش‌بینی» با «تشخیص صحیح» دوتاست.

ص: ۴۹

شاید اصرار بر این تقسیم رباعی (چهارگانه) معلول طرز تفکر قدما باشد که اصول بسیاری از موضوعات جهان را بر پایه عدد چهار می‌دانستند و عناصر اصلی را چهار چیز می‌دانستند، و اجزاء ترکیبی بدن را نیز چهار، و مزاج را هم به چهار نوع تقسیم می‌کردند، و اصول بیماریهای جسمی را هم چهار بیماری می‌دانستند، و برای تمام داروها یکی از چهار طبیعت قائل بودند، در حالی که امروز برای ما مسلم است که هیچ یک از این تقسیمهای چهارگانه صحیح نیست؛ تقسیم اصول اخلاق نیک به چهار، نیز از همین قبیل به نظر می‌رسد.

۲- حکمت را جزء اصول فضائل اخلاقی و نقطه مقابل آن را جزء رذائل شمردن، چندان صحیح نیست، زیرا ملکات اخلاقی در کنار دستگاه ادراک قرار دارد و سروکار آن با امیال و عواطف و غرایز است، نه با ادراکات، و لذا تعبیر «حسن اخلاق» در مورد خوش فکر بودن مناسب به نظر نمی‌رسد.

۳- اصرار بر اینکه تمام ملکات فاضله اخلاقی حد وسط میان افراط و تفریط است آن نیز خالی از دلیل می‌باشد زیرا این موضوع گرچه در پاره‌ای از موارد صحیح است اما در پاره‌ای دیگر نادرست می‌باشد.

مثلاً حکمت را حد وسط در فهم و تمیز دانستن چندان صحیح نیست زیرا «جربزه» از کثرت فهم و هوش نمی‌باشد چون اصولاً افراط در علم معنی ندارد، بلکه «جربزه» در اصطلاح علمای اخلاق یک نوع نارسایی فکر و انحراف ذهنی و عدم درک صحیح می‌باشد. همچنین طرف افراط برای عدالت که تحمل ظلم شمرده شده صحیح

ص: ۵۰

نیست، زیرا در عدالت افراط معنی ندارد؛ اگر تحمل ظلم به معنی سستی و خمودی باشد نقطه مقابل عفت خواهد بود، و اگر به معنی ترس از احقاق باشد تفریط قوه غضبیه خواهد بود و در هر حال افراط در عدالت معنی ندارد، بخصوص اینکه عدالت را به معنی پیروی قوه غضب و شهوت از عقل گرفته‌اند، مسلم است که در این پیروی، افراط معنی ندارد.

نتیجه اینکه مسأله حد وسط بودن ملکات فاضله اخلاقی گرچه در بعضی از موارد مانند شجاعت و عفت صادق است ولی عمومیت ندارد و در مورد عدالت و حکمت صادق نیست - دقت کنید.

از بحث‌های فوق چنین استفاده می‌شود که تقسیم بندی اصول صفات نیک و بد، به چهار اصل نه تنها دلیل روشنی ندارد بلکه از جهات مختلفی قابل ایراد است.

بنابراین حق این است که اصول فضائل اخلاقی را منحصر به چهار ندانیم بلکه به تعداد غرایز و امیال و عواطف مختلفی که در وجود انسان به ودیعه نهاده شده است صفات اخلاقی نیک و بد داریم، زیرا پرورش و تعدیل هر یک از این غرایز و امیال بطوری که در راه تکامل فرد و اجتماع مفید و مؤثر باشد فضیلت است، و انحراف هر یک از آنها بطوریکه موجب انحطاط فرد یا اجتماع گردد رذیلت محسوب می‌گردد.

روی این حساب تعداد صفات فضیله و رذیله به تعداد غرایز و امیال انسان است همانطور که تعداد بیماریهای جسمی به تعداد دستگاههای مختلف بدن و اجزاء ترکیبی آن می‌باشد.

در احادیث و روایات اهل بیت علیهم السلام نیز برای فضائل اخلاقی عدد

ص: ۵۱

بزرگی دیده می‌شود که با عدد چهار فاصله بسیار دارد، مثلاً در حدیث معروفی که در اوایل اصول کافی از امام صادق علیه السلام درباره «جنود عقل و جهل» نقل شده تعداد لشکرهای عقل و جهل هر کدام ۷۵ شمرده شده که قسمت مهم از آن جزء فضائل یا رذائل اخلاقی می‌باشد.

ضمناً تعبیر به «جند» (لشکر) یک تعبیر پرمعنی است و حکایت از این می‌کند که غرایز و عواطف در حقیقت وسیله و ابزار هستند در دست نیروی عقل که به کمک آنها مشکلات حل می‌گردد، نه اینکه خود آنها حکمران وجود انسان باشند.

مقیاس برای سنجش اخلاق نیک و بد

مفاهیم اخلاقی، همه روشن و آشکار نیستند، البته بعضی مانند شجاعت، سخاوت و فداکاری، چنان روشن می‌باشند که هیچ کس در فضیلت بودن آنها تردید نمی‌کند و نقطه مقابل آنها (ترس، بخل و خودخواهی) بطور وضوح جزء رذائل است.

ولی بعضی دیگر ممکن است از نظر فضیلت یا رذیلت بودن مورد بحث و تردید واقع گردد، بنابراین بدون در دست داشتن یک مقیاس سنجش واضح، نمی‌توان مباحث اخلاقی را تعقیب کرد.

مثلاً امروز بعضی از دانشمندان مادی همچون «برتراند راسل» معتقدند: «اگر از انجام عملی - هر عمل که باشد - زیانی متوجه دیگران نشود دلیلی نداریم که ارتکاب آن را محکوم کنیم و نمی‌توان عملی را تنها به زعم اینکه فلان مذهب قدیمی «تابو» (منظور منهیاتی است که بدون

ص: ۵۲

دلیل در مذاهب یا سنتهای قدیمی وجود داشته) زشت شناخته است محکوم ساخت؛ فقط باید سود و زیان کار را حساب آورد» (۱). نامبرده به دنبال این عقیده بسیاری از اخلاق و اعمال شنیع را از نظر اینکه زبانی به دیگری نمی‌رساند تجویز می‌کند (مانند اعمال منافی عفت با جنس مخالف و موافق! در صورتی که به رضایت طرفین باشد).

عده‌ای دیگر از مادیها مانند کمونیستها معتقدند بسیاری از اصول اخلاقی کهن، مولود اقتصاد سرمایه‌داری بوده و با از میان رفتن آن اصول، از بین می‌رود و لذا آنها اخلاق را منحصر به اموری می‌دانند که به ایجاد یا ادامه انقلاب کارگری (پرولتاریا) کمک کند! زمره‌های دیگر از ناحیه بعضی افراد که پیرو مکتب خاصی نیستند درباره بعضی از مسایل اخلاقی (مانند حیا و عفت) نشان می‌دهد که در بحثهای اخلاقی خود بطور قطع نیازمند به یک مقیاس روشن می‌باشیم.

بنابراین باید دید مقیاس سنجش در این موارد چیست و چگونه می‌توان تشخیص داد فلان عمل جنبه اخلاقی و فضیلت دارد، یا ضد اخلاق و رذیلت است؟

اگر بخواهیم از نظر دینی و مذهبی در این زمینه بحث کنیم تکلیف ما کاملاً روشن است، زیرا پس از آنکه حقانیت اسلام را به دلایل قطعی شناختیم برای ارزیابی اصول فضائل و رذائل اخلاقی باید به مدارک قطعی که در قرآن و سنت وجود دارد مراجعه نماییم.

۱- نقل از کتاب «جهانی که من می‌شناسم» صفحه ۶۸.

ص: ۵۳

و اما از نظر عقلی باید یک اصل را در نظر بگیریم و آن اینکه: «هرگونه عامل اخلاقی که به تکامل وجودی انسان کمک کند، فضیلت و هر عاملی که او را به انحطاط می‌کشاند رذیلت می‌باشد».

ولی باید توجه داشت که انسان تنها از جنبه مادی و احتیاجات اولیه این زندگی نباید مورد مطالعه قرار گیرد، بلکه باید جنبه‌های معنوی و روحانی که بیشتر افتخارات انسان در آن خلاصه می‌شود و زندگی مادی نیز وسیله‌ای برای نیل به آن است کاملاً مورد توجه قرار گیرد.

بنابراین ممکن است یک عمل زشت و ناپسند تولید زحمتی برای دیگران نکند، اما از نظر انسانی و جنبه‌های معنوی موجب انحطاط و سقوط شخص مرتکب شونده باشد. مسلماً چنین عملی جزء رذائل خواهد بود.

کسانی که تنها به جنبه‌های مادی می‌نگرند در حقیقت نیمی از وجود انسان (نیم کمتر و کوچکتر) را شناخته‌اند در حالی که اصول اخلاقی باید بر اساس شناسایی تمام وجود انسان (اعم از جسم و روح) مورد بررسی قرار گیرد.

و از آن بدتر اخلاق کمونیستی است که نه تنها جنبه‌های معنوی انسان را نادیده گرفته بلکه در جنبه‌های مادی نیز تنها به یک قسمت (قسمت اقتصاد) چشم دوخته و انسان را از این نظر مورد مطالعه قرار داده است.

بدیهی است اینگونه مکتبهای اخلاقی چون توأم با واقع بینی و انسان شناسی صحیح نیست، نمی‌تواند آثار صحیحی بوجود آورد و مسلماً آنها در راه شناسایی فضایل و رذائل اخلاقی گرفتار اشتباهات بزرگی خواهند

ص: ۵۴

شد.

بنابراین، اساس صحیح عقلانی و منطقی در بررسی اصول اخلاقی همان است که گفته شد، باید همواره تکامل وجود انسان را در تمام جنبه‌ها مورد توجه قرار دهیم و آنچه را به آن کمک می‌کند از دیگر امور بشناسیم و فضائل و رذائل را بر طبق آن مورد بررسی قرار دهیم.

اثر انزوا و گوشه‌گیری در اخلاق

اشاره

آیا تهذیب نفس و بدست آوردن فضائل اخلاقی در اجتماع، بهتر ممکن است یا در گوشه‌گیری و انزوا؟ این سؤال است که بسیاری از خود می‌کنند.

عده‌ای معتقدند انسان هرچه منزوی‌تر باشد از نظر اخلاقی سالم‌تر خواهد بود، زیرا بسیاری از انحرافات و رذائل اخلاقی و یا اکثر آنها هنگام برخورد با دیگران بروز می‌کند. حسد، تکبر، دروغ، غیبت، بهتان، ریا و کینه‌توزی و امثال اینها همه بر اثر آمیزش با دیگران دامنگیر انسان می‌شود؛ کسی که با مردم سر و کار ندارد نه غیبت می‌کند و نه غیبت می‌شود؛ نه به کسی حسد می‌ورزد و نه محسود دیگران می‌گردد؛ نه مبتلا به ریاکاری می‌شود و نه دروغ و نه کینه‌توزی و سوءظن پیدا می‌کند.

طرفداران انزوا و گوشه‌گیری که در میان آنها بعضی از علمای اخلاق و جمعی از زهاد و عباد معروف دیده می‌شوند علاوه بر دلیل فوق دلایل دیگری هم بر فضیلت این عمل و تأثیر آن در بهبود اخلاق دارند.

آنها می‌گویند: انسان هنگام گوشه‌گیری بهتر می‌تواند عبادت خدا کند

ص: ۵۵

و با حضور قلب به درگاهش مناجات و راز و نیاز نماید؛ بهتر می‌تواند در اسرار آفرینش و در رشته‌های مختلف علوم تفکر و اندیشه کند و حقایق را از غیر آن تشخیص دهد؛ حبّ و بغضها و تشاجرها و جدال و مرائها که مانع از درک حقایق و واقعیات است در حال انزوا کمتر وجود دارد و لذا بسیاری از متفکران بزرگ در گوشه‌گیری و انزوا بسر می‌بردند.

علاوه بر این هنگام معاشرت و آمیزش با مردم، انسان غالباً با صحنه‌هایی روبه‌رو می‌گردد که برای او وظایف سنگینی ایجاد می‌نماید و بسیار می‌شود که انسان در انجام آن وظایف کوتاهی کرده و در نتیجه منحرف می‌گردد، مثلاً موقع معاشرت و زندگی در اجتماع غالباً با منکرات و خلافکاریها و ترک معروفهایی روبه‌رو می‌شویم که وظیفه امر به معروف و نهی از منکر ایجاب می‌کند به مبارزه برخیزیم، در حالی که اطمینان نداریم همیشه وظیفه خود را در این قسمت انجام دهیم پس چه بهتر که انزوا را اختیار کرده و از زیر بار این مسؤولیتها رهایی یابیم!

از همه اینها گذشته در آیات و روایاتی مدح عزلت و گوشه‌گیری دیده می‌شود، به عنوان نمونه به چند آیه و روایت زیر توجه می‌کنیم.

۱- (فَلَمَّا اعْتَزَلْتَهُمْ وَمَا يُعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا) (۱)

هنگامی که از آنان و آنچه غیر خدا می‌پرستیدند کناره‌گیری کرد، ما اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم و هریک را پیامبری (بزرگ) قرار دادیم.

ص: ۵۶

این آیه دلالت دارد که موهبت فرزندان که پیامبر باشند به ابراهیم هنگام عزلت و کناره‌گیری بوده است.

۲- (وَ إِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْوَا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ) (۱)

و (به آنها گفتیم:) هنگامی که از آنان و آنچه جز خدا می‌پرستند کناره‌گیری کردید، به غار پناه برید، که پروردگارتان (سایه) رحمتش را بر شما می‌گستراند.

این آیه نیز دلالت دارد که اصحاب کهف پس از انزوا و گوشه‌گیری از اجتماع، مشمول لطف الهی شدند.

۳- «قِيلَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَمٍ: أَيُّ النَّاسِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: مُؤْمِنٌ مُجَاهِدٌ بِنَفْسِهِ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَى قِيلَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ:

رَجُلٌ مُعْتَزِلٌ فِي شَعْبٍ مِنَ الشُّعَابِ يَعْبُدُ رَبَّهُ وَ يَدْعُ النَّاسَ فِي شَرِّهِ» (۲)

به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردند: چه کسی از همه مردم بالاتر است؟

فرمود: فرد باایمانی که با مال و جان خود در راه خدا جهاد می‌کند.

پرسیدند: پس از او چه کسی افضل است؟ فرمود: کسی که در درّه کوهی از مردم کناره‌گیری کرده خدا را پرستش می‌کند و مردم

از شرّ او درامانند!

این روایت نیز مقام انزوا و عزلت را بعد از مقام جهاد قرار داده و ستوده است.

۱- سوره کهف (۱۸) آیه ۱۶.

۲- فیض کاشانی، محجّه البیضاء ۹/۴. راوی حدیث ابوسعید خدری است و در حواشی احیاء العلوم آمده: «این حدیث متفق علیه

است.»

ص: ۵۷

۴- در مصباح الشریعه از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده که فرمود:

«صاحبُ العزلة مُحَصَّنٌ بِحِصْنِ اللَّهِ وَمُحْتَرَسٌ بِحِرَاسَتِهِ فَيَا طُوبَى لِمَنْ تَفَرَّدَ بِهِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً» (۱)

گوشه‌گیران در قلعه الهی و تحت حفاظت پروردگار می‌باشند، خوشا به حال آنها که در آشکار و نهان با خدایند.

زیانهای گوشه‌گیری و انزوا

در برابر منافع و فوایدی که در بالا برای عزلت و انزوا ذکر گردید زیانهای متعددی در تنهایی و فواید زیادی در معاشرت است که آنها را می‌توان دلایل برتری و فضیلت معاشرت شمرد:

۱- نخستین چیزی که اهمیت و ارزش معاشرت را روشن می‌سازد این است که کسب غالب ملکات فاضله اخلاقی تنها در اجتماع میسر است و در تنهایی ممکن نیست، زیرا بیشتر این ملکات مربوط به طرز روابط با یکدیگر می‌باشد. تواضع و فروتنی و محبت و ایثار و عفو و گذشت و سخاوت و بردباری و کظم غیظ و عاطفه و ترحم و تملک نفس و... در چگونگی روابط و مناسبات انسانها پیدا می‌شود و برای کسب این فضائل حتماً باید در دل اجتماع زندگی نمود. از این گذشته سلامتی از مفسد اخلاقی از قبیل حسد، تکبر، دروغ، غیبت و... بواسطه انزوا و گوشه‌گیری، در حقیقت فضیلت و افتخار نیست؛

۱- مجلسی، بحار الانوار ۷۰ / ۱۱۰.

ص: ۵۸

بلکه از قبیل «منتفی به انتفاء موضوع» است و درست به این می‌ماند که شخصی برای رهایی از آلودگی به اعمال منافی عفت خود را با وسایلی محروم سازد، گرچه چنین شخصی از این آلودگی محفوظ می‌ماند ولی این نوع پاکدامنی فضیلت نیست بلکه سلامت است. فضیلت این است که انسان در اجتماع زندگی کند و در لحظات حساس یوسف وار تالپ پرتگاه برود و تسلط خود را بر نفس خویش حفظ نماید و بازگردد (البته نه اینکه انسان عمداً و با دست خویش چنین صحنه‌هایی را ایجاد نماید).

بنابراین برای کسب ملکات فاضله که مقیاس ارزشهای انسانی محسوب می‌شوند راهی جز این نیست که در اجتماع زندگی کنیم و با مردم معاشرت داشته باشیم.

و به عبارت دیگر این صفات برجسته از طریق مبارزه با شهوات و عوامل فساد بدست می‌آید، همانطور که استحکام و قدرت چوبهای جنگلی بواسطه پرورش در میان طوفانهای سخت حوادث است و اگر در گوشه انزوا و در محیطی در بسته و محدود پرورش یابند آن استحکام را از دست می‌دهند، همچنین افراد منزوی و گوشه‌گیر قدرتهای روحی و اخلاقی خود را تدریجاً از دست خواهند داد. شاید حدیث زیر نیز اشاره به همین حقیقت باشد:

در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم یکی از مسلمانان برای عبادت به کوهی رفته و از مردم کناره‌گیری نموده بود، وی را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آوردند حضرت به او فرمود:

«لَا تَفْعَلْ أَنْتَ وَلَا أَحَدٌ مِنْكُمْ، لَصَبْرٌ أَحَدِكُمْ فِي بَعْضِ مَوَاطِنِ

ص: ۵۹

الْإِسْلَامَ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ أَحَدِكُمْ اَرْبَعِينَ عَامًا» (۱)

نه تو و نه هیچ یک از مسلمانان چنین نکنید، چه اینکه صبر و استقامت یکی از شما در یکی از محیطهای اسلامی بهتر از چهل سال عبادت است.

از این سخن پاسخ استدلال اول طرفداران انزوا روشن گردید.

۲- تنهایی و عزلت مایه بسیاری از انحرافات فکری و اعوجاج سلیقه است، زیرا انسان هر قدر هم خوش فکر و با ذوق و پرمایه باشد باز دارای اشتباهاتی است، این اشتباهات جز در برخورد با دیگران آشکار نمی‌گردد، در معاشرت خیلی زود انسان به اشتباهات خود پی می‌برد، ولی در «گوشه تنهایی» چون راهی برای اصلاح آنها نیست انسان به مسیرهای انحرافی خود ادامه می‌دهد و مانند کسی که از بیراهه می‌رود هر چه جلوتر برود فاصله او از جاده اصلی بیشتر می‌گردد، و گاهی همان یک فکر انحرافی را پایه استنباطات دیگری قرار داده و تدریجاً انبوهی از اشتباهات مغز او را فرا می‌گیرد و افکار او را به کلی از ارزش می‌اندازد.

از این بیان ضمناً پاسخ استدلال دیگر طرفداران انزوا- که می‌گویند:

تفکر در گوشه تنهایی بهتر میسر است- روشن می‌گردد، زیرا خطر انحراف در تنهایی خیلی بیشتر است.

۳- عیب بزرگ دیگری که در عزلت دامنگیر انسان می‌شود مسأله «عُجْب و خودپسندی» است، انسان روی غریزه حب ذات معمولاً به خود و آثار خود بیش از اندازه علاقه‌مند است و غریزه «حَبِّ ذات» در

۱- فیض کاشانی، محجّة البیضاء ۷/۴.

ص: ۶۰

واقع مانند یک ذره‌بین، با قدرت بزرگ‌نمایی خود، افکار و اعمال انسان را در نظرش بزرگتر از آنچه هست جلوه می‌دهد. به علاوه عیوب شخص را نیز کوچکتر از آنچه هست نشان می‌دهد و مجموع این دو جهت، عامل «عجب و خودپسندی» است. محیط عزلت و تنهایی محیط بسیار مساعد برای پرورش بذر این صفت رذیله می‌باشد. ولی انسان با معاشرت و زندگی با دیگران خود را آنچنان که هست می‌شناسد، به میزان واقعی کمالات و فضایل خود واقف می‌گردد و از عیوب خویش با خبر می‌شود و ضمناً با افرادی که از او برجسته‌تر و دارای کمالات بیشتری هستند روبه‌رو می‌گردد و در نتیجه پی به نقص خود می‌برد و همین موضوع ریشه عجب را در او قطع می‌کند و یا به حداقل می‌رساند. و لذا بسیار دیده شده که افراد گوشه‌گیر و منزوی ادعاهای بزرگ و گاهی عجیب کرده‌اند که همگی حاکی از عجب و خودبینی شدید آنها بوده است.

ضمناً از این بیان یکی دیگر از فواید بزرگ معاشرت با مردم روشن گردیده و آن تشخیص عیوب خویش است، مردم- بخصوص آنها که با ما روابط دوستانه ندارند یا دشمن هستند- آینه خوبی برای عیوب ما محسوب می‌شوند که شاید اگر آنها نباشند بسیاری از عیوب ما، برای همیشه، بر ما مخفی بماند. اگر ما در گوشه تنهایی بسر بریم این آینه را شکسته‌ایم و قیافه روحی ما همچون قیافه ناموزون کسانی خواهد بود که هرگز نگاه در آینه نمی‌کنند!

۴- سوءظن به بندگان خدا: یکی دیگر از عیوب گوشه‌گیری

ص: ۶۱

و انزوا، سوءظن به مردم است و در حقیقت این از آثار «عجب» می‌باشد که دامنگیر این گونه افراد می‌شود، زیرا انسان پس از ابتلا به «خودبینی شدید» و اعتقاد افراطی به خویش و عدم مشاهده واکنش مناسب از مردم (تقدیر و قدردانی به اندازه‌ای که این افراد انتظار دارند) کم‌کم این فکر در آنها پیدا می‌شود که مردم در قضاوت خود گرفتار اشتباه، سوء نیت، سوء تشخیص، غرض‌ورزی و بی‌اعتنایی به ارزشها می‌باشند و چنین مردم حق شناس و مغرض و بی‌اعتنا به فضائل، مردمی فاسد و گمراه و منحرف هستند و شایسته هیچ گونه معاشرت و آمیزش نمی‌باشند.

به این ترتیب گوشه‌گیری خود عاملی برای تشدید گوشه‌گیری و تقویت این روحیه و فاصله گرفتن بیشتر از مردم می‌گردد.

۵- کج خلقی و عصبانیت: افراد گوشه‌گیر، کج خلق و عصبانی بار می‌آیند و تحمل آنها در مقابل برخوردهای ناراحت کننده با مردم بسیار کم است؛ ممکن است با مشاهده مختصر ناملامی یا با شنیدن جمله‌ای که موافق میل آنها نباشد، ناراحت شوند و به اصطلاح از کوره دررفته و عکس‌العملهای خشونت آمیزی نشان دهند- البته این حکم عمومیت ندارد ولی در بسیاری از موارد دیده می‌شود.

اما در مقابل؛ افراد معاشرتی غالباً ملایم و خوش خلق هستند و کمتر عصبانی می‌شوند.

دلیل این موضوع نیز روشن است؛ حوصله و تحمل معمولاً بر اثر ممارست و مواجه شدن با ناملامات و عادت کردن روح با آنها پیدا می‌شود، و چون زندگی اجتماعی طبعاً آمیخته با برخوردهای ناراحت

ص: ۶۲

کننده است، انسان را تدریجاً پرحوصله بار می‌آورد.

علاوه بر آن افراد منزوی غالباً کم‌نشاط هستند، بسیار کم می‌خندند، کمتر شوخی می‌کنند، در برابر خستگی‌ها کمتر تفریح دارند و زندگی آنها یکنواخت و خسته کننده است. همین موضوع تعادل روحی آنها را به هم زده یک نوع ناراحتی در آنان ایجاد می‌نماید؛ و اگر عقده‌هایی پیدا کنند چون وسیله‌ای برای گشودن آنها در اختیار ندارند همواره در یک نوع نگرانی و ناراحتی روانی بسر می‌برند، و این موضوع بر عصبانیت و کج‌خلقی آنان می‌افزاید.

۶- محرومیت از علوم و تجارب: بسیاری از علوم و دانشهاست که باید از دهان بزرگان و روش آنها و الهام گرفتن از طرز تفکر آنان بدست آورد؛ بدیهی است این گونه علوم را تنها از طریق معاشرت می‌توان تحصیل نمود، و پختگی و تجربه‌های گوناگون را در گوشه انزوا نمی‌توان تحصیل کرد، بلکه راه آن زندگی در دل اجتماع است؛ این را هم می‌دانیم که ثمره زندگی چیزی جز تجربه‌های مفید و سودمند نیست.

با توجه به حقایق فوق و فواید و زیانهایی که برای معاشرت و انزوا ذکر شد برتری نظریه و منطق طرفداران معاشرت کاملاً روشن است.

موارد استثنایی که انزوا در آن جایز است

در اینجا ذکر یک نکته لازم به نظر می‌رسد و آن اینکه: با اینکه اساس زندگی هر انسانی باید بر پایه معاشرت و آمیزش با مردم باشد ولی باز

ص: ۶۳

موارد استثنایی پیش می‌آید که در آن چاره‌ای جز انزوا و قطع معاشرت یا لااقل تقلیل معاشرت نیست و آن در صورتی است که انسان در محیط‌های بسیار مسموم و فاسدی قرار گیرد که از معاشرت در آن چیزی جز انحراف و آلودگی عاید او نشود؛ البته از چنین اجتماع و چنین محیطی باید دوری کرد همانطور که از یک اجتماع آلوده به بیماری‌های واگیردار دوری می‌کنیم.

اعتزال و کناره‌گیری ابراهیم علیه السلام یا اصحاب کهف نیز از این قبیل موارد بوده است.

گفتار امام صادق علیه السلام به سفیان ثوری نیز اشاره به همین حقیقت است، آنجا که فرمود:

«فَسَدَ الزَّمَانُ وَتَغَيَّرَ الْأَخْوَانُ فَرَأَيْتُ الْأَنْفِرَادَ اشْكَنَ لِلْفُؤَادِ» (۱)

زمانه فاسد شده و دوستان دگرگون شده‌اند، لذا گوشه‌گیری را آرامبخش‌تر دیدم.

و از اینجا پاسخ بسیاری از دلایل طرفداران انزوا روشن می‌گردد.

همچنین در مواردی که انسان دارای سوءخلق باشد که قادر به ترک آن نیست عزلت او برای حفظ مردم از سوءخلق خود، پسندیده

است. حدیث

«رجل معتزل في شعب من الشعاب...»

که در ادله طرفداران انزوا نقل کردیم شاید اشاره به همین گونه افراد باشد.

نکته دیگری که ذکر آن لازم است اینکه: انسان در عین معاشرت با

ص: ۶۴

مردم باید بعضی از ساعات شب و روز را در حال انزوا و تنهایی بسر برد تا در این ساعات بتواند به فکر و مطالعه عمیق پردازد و فراغت برای عبادت و توجه مخصوص و خالی از هرگونه شک و ریا نسبت به خداوند حاصل نماید، بسیاری از بزرگان در برنامه زندگی روزانه چنین ساعاتی را داشته‌اند و ممکن است قسمتی از روایات عزلت نیز اشاره به همین معنی بوده باشد. بنابراین نخستین اصل در زندگی انسان معاشرت است، و انزوا و عزلت موارد خاصی دارد.

مراقبه و محاسبه یا بررسی انگیزه‌ها و نتایج

علمای اخلاق در کتب خود لزوم این دو اصل را در تحصیل ملکات فاضله اخلاقی و نجات از رذائل، تأکید کرده‌اند، و مسلماً بدون این دو هیچ کس نمی‌تواند مراتب تکامل روحی و اخلاقی را پیماید.

«مراقبت» همان توجه کامل به چگونگی اعمال و کارها قبل از انجام آن است و «محاسبه» مربوط به بررسی نتیجه و آثار عمل پس از انجام آن می‌باشد.

گاه می‌شود مختصر غفلت و بی‌خبری از خود، در یکی از این دو مرحله، انسان را گرفتار سرنوشت شومی می‌سازد که رهایی از آن به آسانی ممکن نیست.

حال روح انسان در این قسمت درست مانند جسم است انسان، برای حفظ سلامت جسم خود ناچار است مراقبتهای مختلف بهداشتی داشته

ص: ۶۵

باشد، پیش از خوردن هر نوع غذا و زندگی در هر محیط باید در اموری که ممکن است سرچشمه بیماریهای گوناگون گردد دقت کند. گاهی انسان مجبور است برای پیشگیری از بیماریها تزریق واکسن کند. گاهی باید رژیمهای خاصی از نظر غذا و غیره را بپذیرد و گاه و بی‌گاه خود را برای معاینات دقیق طبی در اختیار پزشکان حاذق بگذارد و پس از ابتلای به بیماری و درمان آن تا مدتی باید برای جبران نقاهت و رفع آثار سوء آن، به تقویت بنیه خویش پردازد.

برای مبارزه با انحرافات اخلاقی و کسب سلامت روح نیز رعایت تمام این امور لازم است. بطور کلی انسانی که علاقه‌مند به تحصیل ملکات فاضله اخلاقی است باید جهات زیر را در نظر بگیرد:

۱- باید همیشه مراقب حال خود باشد و بداند قبل از او، در همه حال، خدا ناظر و مراقب اوست، قرآن مجید می‌فرماید (أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ) (۱)، از این آیه استفاده می‌شود که خداوند مانند کسی که بالای سر انسان ایستاده باشد نگهبان و مراقب اوست.

و نیز می‌فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا) (۲)

خداوند مراقب (اعمال) شماست.

و در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده:

۱- سوره رعد (۱۳) آیه ۳۳.

۲- سوره نساء (۴) آیه ۱.

ص: ۶۶

«اعْبُدِ اللَّهَ كَمَا نَكَكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ» (۱)

آنچنان پرستش خدا کن که گویی او را می‌بینی و اگر تو او را نمی‌بینی او تو را می‌بیند.

جالب توجه اینکه این حدیث در تفسیر کلمه «احسان» در آیه شریفه

(إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ) (۲)

خداوند به عدل و احسان فرمان می‌دهد.

وارد شده یعنی؛ سرچشمه تمام نیکیها همان «مراقبت» است.

۲- باید پیش از هر سخن و هر عمل در انگیزه و نتیجه و پایان آن به دقت مطالعه کند چنانکه در خبر وارد شده:

«أَنَّهُ يُشِيرُ لِلْعَبْدِ فِي كُلِّ حَرَكَهٍ مِنْ حَرَكَاتِهِ وَأَنْ صَعُرَتْ ثَلَاثَةٌ دَوَّابِينَ: الْأَوَّلُ لِمَنْ؛ الثَّانِي كَيْفَ؛ الثَّلَاثُ لِمَنْ» (۳)

هنگام انجام هر عمل هر قدر هم کوچک باشد، سه دفتر برای ثبت خصوصیات آن گشوده می‌شود: دفتر اول بعنوان چرا؛ و دوم

چگونه؟

و سوم برای چه کس می‌باشد.

یعنی در دفتر نخستین انگیزه‌های عمل، و در دوم کیفیت عمل، و در سوم منظور و هدف نهایی آن ثبت می‌گردد.

مسئلاً توجه به چنین حقیقتی انسان را در برابر کارهای خلاف کنترل خواهد نمود.

۱- مجلسی بحارالانوار ۲۷۹/۷۲.

۲- سوره نحل (۱۶) آیه ۹۰.

۳- احیاء العلوم و محجّه البیضاء.

ص: ۶۷

۳- همه روزه باید پس از انجام کارهای روزانه اعمال خود را تحت محاسبه دقیق قرار دهد. چنانچه گناه و خطا و خلافی از او سرزده برای اینکه ریشه‌دار نشود و بصورت یک حالت روحی در نیاید هرچه زودتر آثار آن را از دل و روح خود بشوید به این طریق که در عواقب شوم آن کار بیندیشد و خود را سرزنش و ملامت کند و تصمیم لازم برای مراقبت و کنترل شدیدتر در آینده اتخاذ نماید و به همان مقدار که کار خلاف مرتکب شده اعمال نیک انجام دهد تا نورانیت و صفای دل و جان او به حال اول برگردد و مانند کسی که از بیماری جسمی برمی‌خیزد، باید مدتی به تقویت بنیه ایمان و روح و معنویت خود پردازد (حقیقت توبه نیز چیزی جز اینها نیست).

موضوع «محاسبه و جبران عمل» بقدری لازم است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمود:

«أَنْتِ لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ فِي الْيَوْمِ سَبْعِينَ مَرَّةً» (۱)

من همه روز هفتاد بار استغفار و توبه می‌کنم.

ناگفته پیداست توبه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از گناه نیست بلکه از چگونگی طاعتهاست!

ص: ۶۹

۳- نخستین گام در راه تهذیب اخلاق پس از آشنایی با الفبای این علم

اشاره

اصلاح گفتار

* زبان ترجمان دل و کلید شخصیت است

* سی گناه بزرگ که از زبان سرچشمه می‌گیرد

* خاموشی و سکوت

اصلاح گفتار

زبان ترجمان دل و کلید شخصیت است

اصلاح «زبان» و گفتار از آن جهت اهمیت فوق‌العاده در بحث‌های اخلاقی بخود گرفته که زبان ترجمان دل و نماینده عقل و کلید شخصیت انسان است و مهمترین دریچه‌ای می‌باشد که به روح انسان گشوده می‌شود. به عبارت روشنتر، آنچه در صفحه روح بشر نقش می‌بندد (اعم از پدیده‌های فکری و عاطفی و احساساتی) قبل از هر چیز بر صفحه زبان و در لابه‌لای گفته‌های او خودنمایی می‌کند. اگر در گذشته اطبا قسمت مهمی از اعتدال و انحراف مزاج را از چگونگی زبان تشخیص می‌دادند، روانکاوان امروز بیشتر مسایل روانی را در خلال گفتگوهای افراد، جستجو می‌کنند!

روی این جهات است که علمای اخلاق اهمیت خاصی برای اصلاح زبان قائل هستند و اصلاح آن را نشانه تکامل روح و تقویت فضائل و ملکات برجسته اخلاقی می‌دانند. در احادیث اهل بیت علیهم السلام نیز این حقیقت در ضمن بیانات کوتاه

ص: ۷۲

و جالبی بیان شده است. دو جمله زیر که به ترتیب از امیرمؤمنان علی علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل شده است شاهد گویای این مدعا است:

۱- «الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ» (۱)

انسان زیر زبان خود پنهان است!

یعنی نه تنها شخصیت علمی بلکه شخصیت اخلاقی و اجتماعی و بطور کلی شخصیت انسانی او زیر زبان اوست و تا سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد.

۲- «لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ، وَلَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ» (۲)

استقامت و راستی ایمان، بدون استقامت و راستی قلب ممکن نیست، و آن نیز بدون استقامت و راستی زبان وجود پیدا نخواهد کرد.

سی گناه بزرگ که از زبان سرچشمه می‌گیرد

اهمیت اصلاح زبان آنگاه آشکارتر می‌گردد که بدانیم قسمت مهمی از گناهان، مانند قسمت مهمی از اعمال نیک بوسیله زبان انجام می‌گیرد.

مرحوم «فیض» در کتاب «مَحْجَةُ الْبَيْضَاءِ» و «غزالی» در «احیاء العلوم» بحث بسیار مشروحی تحت عنوان «گناهان زبان» ذکر کرده‌اند، از جمله غزالی بیست نوع انحراف و گناه برای زبان نقل نموده است بدین ترتیب:

۱- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۱۴۸.

۲- مجلسی، بحار الانوار ۷۵/۲۶۲ و محجّة البیضاء ۵/۱۹۳.

ص: ۷۳

- ۱- گفتگو در اموری که به انسان مربوط نیست.
- ۲- سخنان زیاد و بیهوده گویی.
- ۳- گفتگو در امور باطل مانند وصف مجالس شراب و قمار و زنان آلوده.
- ۴- جدال و مرء (خرده گیری و اعتراض بر دیگران به منظورهای غلط مانند تحقیر دیگران یا اظهار فضل خود).
- ۵- خصومت و نزاع و لجاج در کلام.
- ۶- تصنع در سخن و تکلف در سجع و مانند آن.
- ۷- بد زبانی و دشنام.
- ۸- لعن کردن.
- ۹- غنا و اشعار غلط.
- ۱۰- افراط در مزاح.
- ۱۱- سخریه و استهزاء.
- ۱۲- افشاء اسرار دیگران.
- ۱۳- وعده دروغ.
- ۱۴- دروغ در گفتار و قسم.
- ۱۵- غیبت.
- ۱۶- سخن چینی.
- ۱۷- نفاق در سخن (زبان دوگانه داشتن).
- ۱۸- مدح بیجا.
- ۱۹- غفلت از دقایق و لوازم سخن و خطاهایی که از این رهگذر

ص: ۷۴

دامنگیر انسان شود.

۲۰- سؤالات عوام از مسایل پیچیده مربوط به عقاید که درک آنها از عهده او خارج است.

ناگفته پیداست که آفات و انحرافات زبان منحصر به آنچه «غزالی» شماره کرده نیست بلکه آنچه در کلام او ذکر شده تنها قسمت مهمی از آن است و شاید نظر او هم غیر از این نبوده، مثلاً امور زیر نیز از انحرافات زبان است که در گفتار او نیامده است:

۱- تهمت زدن.

۲- شهادت به باطل.

۳- خودستایی.

۴- اشاعه فحشا و نشر شایعات بی‌اساس و اکاذیب اگرچه بعنوان احتمال باشد.

۵- خشونت در سخن.

۶- اصرار بیجا (مانند کار بنی اسرائیل و امثال آن).

۷- ایذاء دیگران با گفتار خود.

۸- مذمت کسی که سزاوار نکوهش نیست. ۹- کفران نعمت با زبان.

۱۰- تبلیغ باطل و تشویق به گناه.

البته بعضی از آنچه در بالا ذکر شد ممکن است مندرج در بعضی دیگر شود (مثلاً وعده دروغ و شهادت به باطل را می‌توان داخل در مطلق دروغ دانست) و نیز پاره‌ای از آنها اختصاص به زبان ندارد (مثلاً غیبت، ایذاء

ص: ۷۵

مؤمن، کفران نعمت و مانند اینها هم ممکن است با زبان تحقق یابد و هم بوسیله غیر از زبان). ولی آنچه جای تردید نیست این است که مسأله اصلاح زبان باید بعنوان یکی از مهمترین مسائل اخلاقی مورد مطالعه و تعلیم قرار گیرد.

اهمیت این موضوع هنگامی روشنتر می‌شود که توجه به این حقیقت داشته باشیم که زبان سهلترین و ساده‌ترین و کم‌خرجترین وسیله‌ای است که در اختیار انسان قرار دارد، بعلاوه سرعت عمل آن با هیچ چیز دیگر قابل مقایسه نیست و لذا باید به شدت مراقب آن بود و از این نظر می‌توان آن را به مواد مفیدی که قابلیت و قدرت انفجار شدید دارد تشبیه نمود، همانطور که انسان از چنان موادی به دقت مراقبت می‌کند باید همواره مراقب این عضو حساس خویش نیز باشد.

خاموشی و سکوت

با توجه به خطراتی که از آزاد گذاشتن زبان دامنگیر انسان می‌شود بزرگان اخلاق سکوت را در مواردی که سخن گفتن ضرورتی ندارد بعنوان یکی از طرق پیشگیری از آن خطرات بزرگ شمرده‌اند و درباره آن روایات فراوانی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اهل بیت علیهم السلام رسیده که اهمیت آن را کاملاً روشن می‌سازد و به همین جهت است که عده‌ای از بزرگان، تهذیب نفس را از همین مسأله شروع نموده‌اند.

گذشته از اینها سکوت یک حالت «تفکر» و «روحانیت» و «روشن‌بینی» به انسان می‌بخشد که قابل توجه است و شاید روی همین

ص: ۷۶

جهت است که در شرح سرگذشت زکریا پیامبر بزرگ خدا می‌خوانیم که سه روز سکوت و بسته شدن زبان وی به عنوان نشانه استجابت دعای او در مورد تقاضای فرزند قرار داده شد:

(قَالَ آيَتُكَ إِلَّا تَكَلَّمَ النَّاسُ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا) (۱)

فرمود: نشانه تو این است که سه شبانه روز قدرت تکلم (با مردم) نخواهی داشت؛ در حالی که زیانت سالم است.

و به «مریم» دستور نذر روزه سکوت داده شد:

(فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أَكَلِمَ الْيَوْمَ أَنسِيًّا) (۲)

بگو: من برای خداوند رحمان روزه‌ای نذر کرده‌ام، بنابراین امروز با هیچ انسانی سخن نمی‌گویم.

در حالات پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می‌خوانیم که قبل از نزول وحی روزهای متوالی در غار حرا به سکوت و تفکر می‌پرداخت و در اسرار آفرینش اندیشه می‌کرد.

فواید سکوت را می‌توان بطور فشرده در امور زیر خلاصه کرد:

۱- سکوت انسان را در مقابل بسیاری از گناهان بیمه می‌کند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در آن جمله کوتاه و پرمعنی خود می‌فرماید:

«مَنْ صَمَتَ نَجَا» (۳)

آن کس که سکوت کند نجات می‌یابد.

۱- سوره مریم (۱۹) آیه ۱۰.

۲- سوره مریم (۱۹) آیه ۲۶.

۳- مجلسی، بحار الانوار ۷۷/۸۸ و محجّه البیضاء ۵/۱۹۲.

ص: ۷۷

علت این مطلب نیز روشن است، زیرا بسیاری از گناهان بوسیله زبان انجام می‌گیرد. چنانکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید:

«أَنَّ أَكْثَرَ خَطَايَا ابْنِ آدَمَ فِي لِسَانِهِ» (۱)

بیشتر اشتباهات انسان در زبان است.

و در حدیث دیگر از آن حضرت نقل شده:

«اخْزَنُ لِسَانِكَ إِلَّا مِنَ الْخَيْرِ فَإِنَّكَ بِذَلِكَ تَغْلِبُ الشَّيْطَانَ» (۲)

زبان را جز از سخن نیک نگاهدار که به این وسیله بر شیطان پیروز می‌شوی.

۲- سکوت، انسان را به فکر و اندیشه که سرچشمه حیات معنوی اوست دعوت می‌کند و لذا افراد ساکت نوعاً فکور و پرمایه و اهل عملند، بعکس افراد پرحرف که غالباً کم‌مایه‌اند و کمتر از خود عمل نشان می‌دهند.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمود:

«إِذَا رَأَيْتُمُ الْمُؤْمِنَ صَمُوتًا وَقَوْرًا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ يُلْقِي الْحِكْمَةَ» (۳)

هنگامی که مؤمن را ساکت و با وقار یافتید با وی تماس بگیرید که حکمت تعلیم می‌دهد.

و نیز از علی علیه السلام نقل شده:

۱- فیض کاشانی، محجّه البیضاء ۵/ ۱۹۴.

۲- فیض کاشانی، محجّه البیضاء، جلد ۵، صفحه ۱۹۵.

۳- فیض کاشانی، محجّه البیضاء ۵/ ۱۹۵.

ص: ۷۸

«اِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ» (۱)

هنگامی که عقل انسان کامل شد، سخنش کم می‌شود.

ممکن است نکته این مطلب گذشته از آنچه ذکر شد که «سکوت بهترین وسیله برای زنده کردن نیروی اندیشه است» این باشد که هنگام سخن گفتن نیروهای فراوان فکری مصرف می‌شود، اگر این انرژیها ذخیره گردد نیروی عظیمی را تشکیل خواهد داد که بوسیله آن حقایق بزرگی را می‌توان درک نمود؛ بعلاوه سکوت، آرامبخش روح و تعدیل کننده احساسات است.

۳- پرحرفی که نقطه مقابل سکوت است انسان را لابلالی بار می‌آورد، زیرا لغزشهای انسان را زیاد و حیا را کم می‌کند و با شکسته شدن سد حیا که نتیجه کثرت لغزشهاست اعمال خلاف را برای شخص ساده می‌نماید چنانکه امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید:

«مَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ خَطَاؤُهُ، وَمَنْ كَثُرَ خَطَاؤُهُ قَلَّ حَيَاؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ، وَمَنْ قَلَّ حَيَاؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ، وَمَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ» (۲)

آن کس که زیاد سخن می‌گوید زیاد اشتباه می‌کند، و آن کس که زیاد اشتباه کند حیای او کم می‌شود، و کسی که حیا کم شد پارساییش نقصان می‌گیرد، و کسی که پارساییش نقصان گیرد قلبش می‌میرد، و کسی که قلبش بمیرد داخل آتش دوزخ می‌شود. و شاید به همین ملاحظه است که «سکوت» یکی از عبادات مهم

۱- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۷۱.

۲- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۳۴۹.

ص: ۷۹

شمرده شده است:

«الْعِبَادَةُ عَشْرَةٌ أَجْزَاءُ تَشَعُّ مِنْهَا فِي الصَّمْتِ» (۱)

عبادت ده جزء دارد که نه جزء آن در سکوت است.

اشتباه نشود، سکوت از قبیل عزلت و کناره‌گیری که موضوع گناه را از بین می‌برد نیست، بلکه یک نوع خودداری از گناه است و در مواردی که میل به بعضی از گناهان از قبیل غیبت، دروغ و... پیدا می‌کند، هرگاه خویشتن‌داری و سکوت اختیار نماید فضیلتی را علاوه بر سلامت برای خود کسب کرده است.

این موضوع نیز ناگفته نماند که سکوت در مواردی که سخن گفتن لازم است، یکی از بزرگترین معایب محسوب می‌گردد و نشانه ضعف و زبونی و ناتوانی و عدم شهامت روحی و ترس از غیر خداست.

این را هم باید توجه داشت همانطور که بیشتر گناهان با زبان انجام می‌شود، قسمت مهمی از عبادات و اعمال نیک از قبیل ذکر خدا، ارشاد مردم، تعلیم و تربیت، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد با سخن و... بازبان انجام می‌گیرد.

۱- فیض کاشانی، محجّة البیضاء ۵/ ۱۹۶.

ص: ۸۱

۴- راستی بارزترین نشانه شخصیت**اشاره**

- * اثرات معجز آسای راستگویی
- * دروغ سرچشمه انواع گناهان
- * دروغ با ایمان سازگار نیست
- * دروغ انسان را لایبالی بار می آورد
- * دروغگو حتی به خودش هم اطمینان ندارد
- * سرچشمه دروغ
- * راه درمان دروغ
- * دروغ در موارد استثنایی
- * توریه چیست؟
- * تفسیر تازه‌ای درباره توریه

راستی بارزترین نشانه شخصیت

بدون شك دو صفت راستی و درستی (صدق و امانت) بارزترین نشانه شخصیت است، بلکه نام انسان واقعی را بدون این دو نمی‌توان بر کسی گذارد، و این دو از يك ریشه مشترك منشعب می‌شوند، زیرا راستگویی چیزی جز امانت در ادای سخن نیست، همانطور که امانت هم چیزی جز صداقت در عمل نمی‌باشد، و چنانکه خواهیم دید آثار اجتماعی این دو نیز مشابه یکدیگرند. شاید به همین ملاحظه است که در کلمات پیشوایان بزرگ اسلام «صدق الحدیث» و «اداء الامانه» با هم ذکر شده و در گفتگوهای معمولی نیز راستی و درستی را با هم می‌آورند.

ارزش و اهمیت راستی

همانطور که اشاره شد صدق و راستگویی یکی از نشانه‌های بارز شخصیت انسان و عظمت فکر و پاکی روح اوست. افراد راستگو معمولاً افرادی شجاع، صریح، با اخلاص، کم طمع و خالی از تعصبات غلط و حب و بغضهای افراطی هستند زیرا راستگویی

ص: ۸۴

بدون اینها ممکن نیست.

بعکس، افراد دروغگو معمولاً ترسو، ریاکار، طماع، متعصب و لجوج و یا گرفتار حب و بغضهای غلط می‌باشند.

افراد راستگو حتماً در زندگی پایبند به اصولی هستند، این اشخاص کمتر ممکن است ابن الوقت و مزور و دمدمی مزاج و منافق باشند زیرا صداقت با هیچ یک از این امور سازگار نیست. و همانطور که در شرح انگیزه‌های دروغگویی خواهد آمد این صفت از یکی از ردایل فوق سرچشمه می‌گیرد و به همین دلیل راستگویی را می‌توان کلیدی برای کشف باطن اشخاص از جنبه‌های مختلف دانست و لذا در بعضی از اخبار و احادیث اهل بیت علیهم السلام صدق حدیث وسیله‌ای برای ارزیابی وجود افراد شمرده شده:

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«لَا تَنْظُرُوا إِلَى طُولِ رُكُوعِ الرَّجُلِ وَسَيُجُودِهِ فَإِنَّ ذَلِكَ شَيْءٌ قَدْ اِعْتَادَهُ فَلَوْ تَرَكَهُ اسْتَوْحَشَ لِدَلِكُ، وَلَكِنْ اَنْظُرُوا إِلَى صِدْقِ حَدِيثِهِ وَاَدَاءِ اِمَانَتِهِ» (۱)

نگاه به رکوع و سجود طولانی کسی نکنید چه اینکه ممکن است عادت او باشد و اگر آن را ترک کند ناراحت شود، ولی نگاه به راستگویی و امانت او کنید.

قرآن مجید نیز می‌فرماید:

ص: ۸۵

«وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ» (۱) می‌توانی آنها (منافقان) را از طرز سخنانشان بشناسی.

اثرات معجز آسای راستگویی

از نظر اجتماعی بزرگترین خدمتی که صدق و راستی می‌تواند به انسانها کند مسأله جلب اطمینان و اعتماد است. البته می‌دانیم تمام پیشرفتهای علمی و صنعتی و اقتصادی که نصیب بشر شده مولود سیستم زندگی او، یعنی زندگی دسته جمعی است. ولی همکاری و همفکری که اساس زندگی دسته جمعی است در صورتی میسر است که افراد نسبت به هم اعتماد و اطمینان کامل داشته باشند. در غیر این صورت مشکلات زندگی دسته جمعی، مزاحمتها، نزاعها، کشمکشها و کار شکنی‌ها را خواهند داشت بدون اینکه از فواید آن بهره‌مند گردند.

بدیهی است مهمترین و مؤثرترین وسیله جلب اطمینان و اعتماد همان «صدق و راستی» و خطرناکترین دشمن آن دروغ است. اگر مؤسسات اقتصادی تنها در معرفی یکی از کالاهای خود دروغ بگویند، مردم نسبت به بهترین فرآورده‌های آنان بدبین خواهند شد.

اگر زمامداران دروغ بگویند، مردم به وعده‌های آنها، به دعوت‌های آنها، به اعلام خطرهای آنها وقعی نخواهند گذارد و از پشتیبانی نیروی عظیم ملت

ص: ۸۶

محروم خواهند شد.

اگر در محیط‌های علمی دروغ رایج گردد، دانشمندان و دانش‌طلبان به گفته‌های یکدیگر، به نقل‌های یکدیگر، به قضاوت‌های یکدیگر اعتماد نخواهند کرد و به این ترتیب هرکس باید تمام زحمات لازم را برای یک تحقیق علمی شخصاً متحمل گردد و از زحمات هزاران سال عمر دیگران نتواند استفاده کند. و این نوع دروغ زشت‌ترین و کثیف‌ترین انواع دروغ است.

دروغ، سرچشمه انواع گناهان!

در اخبار متعددی به این حقیقت اشاره شده که صدق و راستی موجب «پاکی عمل»، و دروغ کلید «انواع گناهان» است. ممکن است درک این حقیقت برای بعضی مشکل آید که راستی و دروغ چه اثری در سایر اعمال و کردار انسان می‌تواند بگذارد، لذا لازم است این نکته را مشروح‌تر بیان کرده نخست به پاره‌ای از اخباری که از اهل بیت علیهم السلام در این زمینه رسیده اشاره نموده و سپس به تجزیه و تحلیل آن پردازیم.

علی علیه السلام می‌فرماید:

«الصِّدْقُ يَهْدِي إِلَى الْبِرِّ وَالْبُرِّ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ» (۱)

راستگویی، مردم را به نیکی هدایت می‌کند، و نیکی دعوت به بهشت.

ص: ۸۷

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«اِذَا صَدَقَ الْعَبْدُ قَالَ اللَّهُ: صَدَقَ وَ بَرَّ، وَ اِذَا كَذَبَ قَالَ اللَّهُ كَذَبَ وَ فَجَرَ» (۱)

هنگامی که بنده خدا راست بگوید، خداوند می‌گوید: او راست گفت و کار نیک کرد؛ و هنگامی که دروغ بگوید، می‌فرماید:

دروغ گفت و کار زشت انجام داد!

امام عسکری علیه السلام می‌فرماید:

«جُعِلَتِ الْخَبَائِثُ كُلُّهَا فِي بَيْتٍ وَ جُعِلَ مِفْتَاحُهَا الْكُذْبُ» (۲)

تمام پلیدیها در اطاقی قرار داده شده و کلید آن دروغ است.

از این حدیث به خوبی برمی‌آید که دروغ کلید تمام پلیدیها و زشتیهاست.

اکنون تأثیر راستگویی و دروغ را در اعمال انسان بررسی کنیم:

۱- دروغ سرچشمه نفاق است، زیرا صدق هماهنگی زبان و دل و دروغ ناهماهنگی این دو است، و از اینجا تفاوت میان ظاهر و

باطن انسان شروع می‌شود و دروغگو تدریجاً بسوی نفاق کامل پیش می‌رود.

قرآن مجید به این حقیقت اشاره کرده، می‌فرماید:

(فَاعْتَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ اِلَى يَوْمٍ يَلْقَوْنَهُ بِمَا اخْلَفُوا اللّٰهَ مَا وَعَدُوهُ وَ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ) (۳)

۱- همان مدرک صفحه ۱۵۶.

۲- مجلسی، بحار الانوار ۷۲/۲۶۳.

۳- سوره توبه (۹) آیه ۷۷.

ص: ۸۸

این عمل، (روح) نفاق را، تا روزی که خدا را ملاقات کنند، در دل‌هایشان برقرار ساخت. این بخاطر آن است که از پیمان الهی تخلف جستند و بخاطر آن است که دروغ می‌گفتند.

۲- ابزار بسیاری از گناهان، دروغ است؛ افراد متقلب و مزور، دزد و خائن، کم‌فروش و محترک، شیاد و پیمان شکن بدون دروغ دست و پایشان بسته می‌شود و کارشان به بن‌بست می‌کشد.

۳- آدم حسود برای اعمال حسد، آدم متکبر برای خودنمایی و خودفروشی، آدم متملق و چاپلوس برای رسیدن به هدف خود، افراد طماع و دنیا پرست برای نیل به مقصد خویش معمولاً متوسل به دروغ می‌شوند. با دروغ، محسود را در انظار مردم کوچک می‌کنند؛ با دروغ، خود را بزرگ جلوه می‌دهند؛ با دروغ، هزار گونه تملق می‌گویند و برای اشباع روح طماع خود به هر دری می‌زنند و به دروغ متوسل می‌گردند.

۴- کسی که مقتید به راستگویی است ناچار است خود را در برابر بسیاری از گناهان محدود سازد، زیرا فکر می‌کند اگر توضیحی درباره آن از او بخواهند باید راست بگوید و اگر راست بگوید مایه رسوایی است، پس چه بهتر که از آن اعمال بکلی چشم‌پوشد. بنابراین تقید به همین صفت او را در مقابل بسیاری از گناهان بیمه می‌کند.

۵- بسیاری از دروغها خود منشأ دروغها یا گناهان دیگری است، زیرا زیاد دیده شده افراد دروغگو برای توجیه مطالب خلاف خود دهها دروغ دیگر می‌گویند، و یا برای جلوگیری از فاش شدن دروغ خود دست به اعمال خلاف دیگری می‌زنند.

ص: ۸۹

از آنچه در بالا ذکر شد (با در نظر گرفتن توضیحاتی که در هر قسمت می‌توان داد) بخوبی روشن می‌شود که انسان اگر حقیقتاً مقید به صدق و راستی باشد ناچار است بیشتر گناهان را ترک کند زیرا هر کدام بنحوی از انحاء از دروغ مایه می‌گیرد و بدون آن رونقی ندارند، چه اینکه دروغ کلید آنهاست و راه وصول به آنها و شخص راستگو خواه ناخواه باید از گناه فاصله بگیرد.

دروغ با ایمان سازگار نیست

از احادیث مختلفی برمی‌آید که دروغ با ایمان سازگار نیست و دروغگویی نشانه یک نوع بی‌ایمانی است.

این احادیث همه از قرآن مجید الهام می‌گیرد آنجا که می‌فرماید:

(أَنْمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ) (۱)

تنها کسانی دروغ می‌بندند که به آیات خدا ایمان ندارند؛ (آری) دروغگویان واقعی آنها هستند.

ممکن است مراد از

«یفتري الكذب»

تعمد در کذب بوده باشد.

و اینکه قسمتی از اخبار:

۱- «سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: يَكُونُ الْمُؤْمِنُ جَبَانًا؟ قَالَ: نَعَمْ. قِيلَ:

وَيَكُونُ بَخِيلًا؟ قَالَ: نَعَمْ. قِيلَ: وَيَكُونُ كَذَابًا؟ قَالَ: لَا» (۲)

۱- سوره نحل (۱۶) آیه ۱۰۵.

۲- مجلسی، بحار الانوار ۷۲/۲۶۲.

ص: ۹۰

از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند: آیا آدم با ایمان ممکن است ترسو باشد؟ فرمود:

آری. پرسیدند: آیا ممکن است بخیل باشد؟ فرمود: آری. پرسیدند: آیا ممکن است دروغگو باشد؟ فرمود: نه.

۲- «قَالَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا يَجِدُ عَبْدٌ طَعَمَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَتْرُكَ الْكَذِبَ هَزْلَهُ وَجِدَهُ» (۱)

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: انسان طعم ایمان را نمی‌چشد تا دروغ را - اعم از جدی و شوخی - ترک کند.

۳- «عنه عليه السلام: جَاءُوا الْكَذِبَ فَأَنَّهُ مُجَانِبُ الْإِيمَانِ» (۲)

از دروغ دوری کنید که با ایمان سازگار نیست.

از این اخبار بخوبی برمی‌آید که افراد با ایمان از دروغ اجتناب می‌کنند و ایمان و دروغ یک جا جمع نمی‌گردد.

بعید نیست نکته مطلب علاوه بر تیرگی خاصی که دروغ در قلب انسان ایجاد می‌کند این باشد که افراد دروغگو روی حساب «مقایسه» به خود، دعوت انبیاء را به آسانی باور نمی‌کنند، آنها چون خودشان در مسایل کوچک زندگی دروغ می‌گویند نمی‌توانند باور کنند که پیامبران در چنان مسایل مهمی حقیقتاً راست می‌گویند، ممکن است چنین کسانی در صف افراد با ایمان باشند ولی اگر اعماق قلب آنها را جستجو و کاوش کنیم خواهیم دید خالی از شک و تردید نیست، البته این درباره افرادی است که دروغ بر وجود آنها سایه افکنده و به تعبیر حدیث «کذاب» می‌باشند.

۱- مجلسی، بحار الانوار ۷۲ / ۲۴۹.

۲- همان مدرک، جلد ۷۸، صفحه ۹.

ص: ۹۱

عکس این مطلب نیز صادق است، یعنی افراد راستگو غالباً زود باور هستند چون خودشان اهل صدق و راستی می‌باشند و هر سخنی را می‌شنوند به طبع اولی خود باور می‌کنند و به اصطلاح «اُدُن» هستند مگر اینکه به آنها تذکر داده شود. افراد دروغگو بدبینی و سوء ظن خاصی نسبت به همه کس و همه چیز دارند، همه چیز را قلابی، نادرست، یا لا-اقل مشکوک می‌پندارند، چنین افرادی چگونه ممکن است ایمان محکم و خالی از هر گونه شک و تردید به آن همه گفته‌های انبیاء پیدا کنند، لذا در تاریخ می‌بینیم که افراد منافق و منحرف و کذاب غالباً به پیغمبران خدا نسبت دروغگویی می‌دادند. موضوع مقایسه به خود یکی از حالات روانی انسان است که می‌تواند کلید حل بسیاری از مشکلات گردد، بسیار دیده شده که افراد جانی یا دزد و خائن با حرکات غیر عادی خود دیگران را با خبر می‌سازند. چون خودشان از وضع خود باخبرند درباره دیگران نیز چنین فکر می‌کنند و لذا می‌کوشند خود را مخفی نمایند و با همین حرکات غیر عادی نظر دیگران را به خود جلب می‌نمایند.

دروغ، انسان را لا ابالی بار می آورد

شخص دروغگو تصور می‌کند اگر وظایف مختلف خود را انجام ندهد می‌تواند با اعدا دروغی، تخلف خود را توجیه نماید، برای چنین کسی پایبند نبودن به عهد و پیمان، عدم رعایت وقت، عدم انجام تکالیف محول شده و امثال اینها آسان است، زیرا با یک سلسله عذرهای ساختگی

ص: ۹۲

موضوع را به اصطلاح ماست مالی کرده و خود را از زیر بار مؤاخذه رها می‌سازد. ولی بعکس کسی که مقید به رعایت اصل «صدق و راستی» باشد ناگزیر است که تمام این امور را رعایت نماید و لذا نمی‌تواند لابلالی باشد.

دروغگو حتی به خودش هم اطمینان ندارد!

افرادی که دروغ می‌گویند نه تنها به دیگران اطمینان ندارند چون آنها را هم مثل خودشان فرض می‌کنند؛ بلکه به خودشان هم اطمینان ندارند، چون به واقعیت همه چیز، حتی به میزان توانایی قدرت خویش در برابر مشکلات و حوادث مختلف زندگی، به عزم و اراده خود در مورد انجام کارها، ظنین هستند.

در کلمات قصار امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم:

«إِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْكُذَّابِ فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ! يُقَرَّبُ عَلَيْكَ الْبُعِيدَ وَيُبْعَدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ» (۱)

از دوستی با دروغگو برحذر باش چرا که او مثل سراب است، دور را در نظر تو نزدیک، و نزدیک را دور می‌سازد. گرچه این موضوع یعنی دگرگون ساختن چهره واقعیتها، نسبت به معاشرین دروغگو گفته شده ولی این حالت بر اثر عادت به دروغ، در خود شخص دروغگو نیز پیدا می‌شود و نسبت به واقعیتها و حقایق مربوط به

ص: ۹۳

خود و دیگران متزلزل و ظنین می‌گردد و این یکی از دردناک‌ترین حالاتی است که برای انسان در زندگی پیدا می‌شود.

سرچشمه دروغ

همانطور که در سابق هم اشاره شد دروغ معمولاً از یکی از نقاط ضعف روحی سرچشمه می‌گیرد:

گاهی انسان بخاطر ترس از فقر، پراکنده شدن مردم از دور او و از دست دادن موقعیت و مقام، دروغ می‌گوید.

زمانی بخاطر علاقه شدید به مال و جاه و مقام و شهوات دیگری زبان به دروغ می‌گشاید و از این وسیله نامشروع برای تأمین مقصود خود کمک می‌گیرد.

گاهی تعصبهای شدید و حب و بغضهای افراطی سبب می‌شود که انسان به نفع کسی که مورد علاقه اوست یا به زیان کسی که مورد نفرت و کینه او می‌باشد بر خلاف واقع سخن بگوید.

زمانی برای آنکه خود را بیش از آنچه هست بنمایاند و اظهار علم و اطلاع کند در مسائل مختلف علمی و تاریخی و امثال آن دروغ می‌گوید.

ولی در حقیقت تمام این صفات رذیله که ریشه صفت دروغ را تشکیل می‌دهند از کمبود شخصیت و ناتوانی روح و ضعف ایمان ناشی می‌گردد.

کسانی که به شخصیت خود مؤمن نیستند و دارای روحی ناتوان و زبون می‌باشند برای نیل به مقاصد خود و فرار از ضررها به دروغ و تزویر و تقلب و خیانت متوسل می‌گردند، بعکس افراد توانا و با شخصیت تکیه بر

ص: ۹۴

شخصیت و توانایی خویش می‌کنند و پیروزی خود را در آنها می‌جویند.

همچنین کسانی که ایمان کامل به قدرت لایزال الهی دارند و سرچشمه تمام برکات و پیروزیها و موفقیتها را در گرو اراده نافذ او می‌دانند، قدرت او را مافوق همه قدرتها و حمایت او را بالاترین حمایتها شناخته‌اند، دلیلی ندارد که برای نیل به منفعت یا دفع ضرری متوسل به خلاف واقع گردند و دروغ‌پردازی کنند.

و گاهی نیز بخاطر عدم توجه به مضارّ دروغ و اهمیت راستگویی، یا آلودگی محیط خانوادگی، یا محیط اجتماع و معاشرین، این رذیله خطرناک در انسان ریشه می‌دواند.

یکی دیگر از عوامل مهم دروغ‌گویی احساس کمبود شخصیت و عقده حقارت است. کسانی که گرفتار چنین عقده‌ای هستند سعی می‌کنند با انواع دروغها و لاف و گزافها حقارتی که در خود احساس می‌نمایند جبران کنند.

راه درمان دروغ

با توجه به عواملی که در ایجاد این صفت و ریشه‌دار ساختن آن مؤثر است راه درمان آن نسبتاً روشن خواهد بود و بطور کلی برای درمان این انحراف اخلاقی باید از طرق زیر اقدام نمود:

۱- قبل از هر چیز باید مبتلایان را به عواقب دردناک و آثار سوء معنوی و مادی، فردی و اجتماعی این رذیله زشت متوجه ساخت و با تدبیر و تفکر در آیات قرآن مجید و سخنان پیشوایان بزرگ دین و تجزیه

ص: ۹۵

و تحلیلهایی که قبلاً بیان شد و گفتار بزرگان، درست سنجید که منافع فرضی دروغ هرگز نمی‌تواند با آن همه مفاسد برابری نماید. همچنین باید مبتلایان را متوجه ساخت که اگر دروغ در پاره‌ای از موارد نفع شخصی هم داشته باشد نفعش آنی و بسیار زودگذر است، زیرا هیچ سرمایه‌ای برای یک انسان در اجتماع- در هر شرایط و هر مقامی باشد- بالاتر از سرمایه اعتماد و اطمینان مردم نسبت به وی نیست که بزرگترین دشمن آن همین دروغ است.

نکته قابل توجه اینکه بعضی تصور می‌کنند ممکن است انسان دروغهایی بگوید بدون اینکه هرگز فاش گردد و موجب سلب اطمینان شود.

ولی این موضوع اشتباه بزرگی است زیرا تجربه نشان داده که در غالب موارد خلافگویی شخص فاش می‌گردد و نکته آن این است که هر حادثه‌ای در خارج رخ می‌دهد پیوندهای گوناگونی با زمان و مکان و اشخاص و حوادث دیگر دارد شخصی که می‌خواهد حادثه‌ای را- که وجود خارجی ندارد- با گفتار خود خلق کند، تنها یک حادثه مجرد از تمام پیوندها می‌آفریند و اگر خیلی زیرک و با هوش باشد ممکن است چند دروغ دیگر هم قبلاً در اطراف آن فکر کند و پیوند حادثه دروغی اصلی را با این حوادث برقرار سازد.

ولی او هرگز نمی‌تواند همه پیوندهای ممکن را با تمام حوادث دیگر پیش‌بینی کند و رابطه آنها را در نظر بگیرد و لذا غالباً پس از چند سؤال مختلف از توجیه گفته‌ها عاجز می‌ماند.

ص: ۹۶

بعنوان مثال به قضاوت جالب امیر مؤمنان علی علیه السلام در مورد جوانی که پدرش با اموال فراوان همراه عده‌ای به سفر رفته بود و هنگام بازگشت، همراهان او مدعی فوت او بودند. توجه کنید: متهمین که در حقیقت قاتلان پدر آن جوان بودند در برابر سؤالهای متعددی که حضرت درباره جزئیات بیماری و فوت و کفن و دفن آن مرد فرمود، خیلی زود رسوا شدند زیرا آنها فقط با هم تباری کرده بودند که متفقاً بگویند او بیمار شده و مرده است، اما در کجا و کدام ساعت روز و چه کسی او را غسل داده و کفن کرده و نماز بر او خوانده و دهها مانند آن، تباری نکرده بودند و در حقیقت در همه اینها نمی‌توانستند تباری کنند.

به همین دلیل زیرک‌ترین فرد دروغگو در برابر یک بازرسی ساده ممکن است دروغش فاش گردد.

بخصوص اینکه پیوندهای قلبی و ساختگی که انسان برای دروغهای خود می‌سازد- چون واقعیت ندارند- درست بخاطر او نمی‌مانند و لذا اگر در فواصل مختلفی از شخصی دروغگو سؤال شود گرفتار تناقض و پریشان‌گویی خواهد شد و این تناقض‌گویی یکی دیگر از عوامل فاش شدن دروغ آنهاست و اینکه می‌گویند: «دروغگو حافظه ندارد» یک نکته‌اش همین است یعنی در واقع هر قدر هم حافظه قوی داشته باشد موضوع، موضوعی نیست که بتوان آن را به حافظه سپرد!

۲- ایجاد شخصیت: یکی دیگر از مؤثرترین طرق درمان دروغ، پرورش شخصیت در افراد است زیرا همانطور که دانستیم یکی از عوامل مهم روانی دروغ، احساس حقارت و کمبود شخصیت است، و در حقیقت

ص: ۹۷

دروغ گفتن یک نوع عکس‌العمل برای جبران این موضوع است.

اگر مبتلایان به دروغ احساس کنند صاحب نیروها و استعدادهایی در درون خود هستند که با پرورش آنها می‌توانند ارزش و شخصیت خود را بالا ببرند، نیازی به توسل جستن به دروغ برای ایجاد شخصیت قلبی در خود نمی‌بینند.

بعلاوه باید به اینگونه افراد فهماند که ارزش اجتماعی یک انسان راستگو که با این فضیلت اخلاقی توانسته است جلب «اطمینان عمومی» را بکند مافوق تمام ارزشهاست و سرمایه معنوی بزرگی از «وجاهت اجتماعی» که آنها در اختیار دارند بالاترین سرمایه‌ها می‌باشد که هیچ سرمایه مادی نمی‌تواند با آن برابری کند، و با این سرمایه می‌توانند همه‌گونه امکانات مادی نیز برای خود فراهم سازند.

چنین کسی نه تنها در نظر مردم شخصیت دارد بلکه در پیشگاه خداوند مقامی در ردیف شهدا و پیامبران دارد، زیرا در قرآن مجید مقام راستگویان در ردیف مقام پیامبران و شهدای راه حق ذکر شده آنجا که می‌فرماید:

(وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا) (۱)

و کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند، (در روز رستاخیز) هم‌نشین کسانی خواهد بود که خدا نعمت خود را بر آنان تمام کرده، از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان و آنها رفیقهای خوبی هستند.

ص: ۹۸

دانشمند معروف «راغب» در کتاب «مفردات» خود چند معنی برای «صدیق» نقل کرده است که همه گواه این حقیقت است:

الف- کسی که زیاد راست می گوید.

ب- کسی که هرگز دروغ نمی گوید.

ج- کسی که در سخن و عقیده راستگوست و عملش گواه صدق اوست.

۳- کوشش برای تقویت پایه‌های ایمان به خدا در دل مبتلایان و توجه دادن آنها به این حقیقت که قدرت خدا مافوق تمام

قدرتهاست و قادر بر حل تمام مشکلاتی است که افراد ضعیف‌الایمان بخاطر آن به دروغ پناه می‌برند.

«راستگویان» تکیه گاهشان در برابر حوادث گوناگون، خداست؛ و افراد دروغگو در این موارد تنها هستند.

۴- باید انگیزه‌های دروغ و ریشه‌های این انحراف اخلاقی از قبیل طمع، ترس، خودخواهی، حب و بغضهای افراطی و امثال آن را در

افراد خشکانید تا این رذیله خطرناک زمینه مساعد برای نشو و نمای خود در وجود انسان پیدا نکند.

۵- باید محیط‌های تربیتی و معاشرتی مبتلایان را از وجود افراد دروغگو پاک کرد تا تدریجاً طبق اصل «محاکات» و تأثیرپذیری،

محیط وجود آنها از این رذیله پاک گردد.

این موضوع بقدری مهم است که در دستوره‌های تربیتی اسلام از علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

«لَا يَصْلُحُ الْكَذِبُ جِدًّا وَلَا هَزْلًا وَلَا أَنْ يَعِدَ أَحَدُكُمْ صَبِيَّهُ ثُمَّ لَا يَفِي

ص: ۹۹

لَه» (۱)

شایسته نیست دروغ گفتن - خواه شوخی یا جدی - و نیز شایسته نیست یکی از شما به فرزندش وعده‌ای بدهد سپس وفا نکند. بدیهی است اگر پدر و مادر عادت به راستگویی (حتی در وعده‌های کوچکی که به فرزند خود می‌دهند) داشته باشند هرگز فرزند آنها دروغگو نخواهد شد.

دروغ در موارد استثنایی

بزرگان فقها و علمای اخلاق به پیروی از احادیثی که در این زمینه وارد شده مواردی را بعنوان استثناء از حکم دروغ ذکر کرده که بعضی آن را در دو موضوع خلاصه نموده‌اند: «اضطرار» و «اصلاح ذات البین».

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده:

«اَخْلِفْ بِاللَّهِ كَاذِبًا وَنَجِّ اخَاكَ مِنَ الْقَتْلِ» (۲)

سوگند دروغ بخور و برادر بی گناهت را از مرگ نجات بده!

ولی دو نکته است که در اینجا باید به آن توجه داشت:

نخست اینکه تمام موارد استثناء در حقیقت به یک موضوع بازمی‌گردد و آن اینکه دروغ فقط بخاطر مصالح مهمتری که مفسد آن را تحت الشعاع خود قرار دهد مجاز می‌شود، و البته این موضوع منحصر به مسأله «صدق» و «کذب» نیست، بلکه سایر محرّمات مانند «اکل میته»،

۱- حرّ عاملی، وسائل الشیعه ۸ / ۵۷۷.

۲- حرّ عاملی، وسائل الشیعه ۱۶ / ۱۶۲.

ص: ۱۰۰

«خوردن غذای ناپاک»، «ایذاء یتیم» و مانند آنها نیز برای حفظ جان یا تأدیب و امثال آن مجاز می‌گردد. بنابراین مواردی که در احادیث بیان شده از قبیل ذکر مثال است، مثلاً چون فایده اصلاح میان مردم و به هم پیوستن دل‌های پراکنده و شستن غبار کینه و عداوت از دل‌ها از دروغی که به کسی زیان نمی‌رساند مهمتر است مجاز معرفی شده، همچنین در موارد اضطرار برای حفظ جان و ناموس خود یا دیگران و یا در طرح و اجرای نقشه‌های جنگی ممکن است دروغی سبب تسریع در خاتمه جنگ و جلوگیری از ریختن خون‌هایی گردد و یا دشمن بیدادگر و فاسد مفسدی از این راه کوبیده شود و نیز گاه می‌شود که در میان دو همسر گفتگو بر سر موضوعاتی رخ می‌دهد که اگر ادامه یابد گاهی به جدایی یا مفاسد دیگر منتهی می‌گردد، اما با یک سخن دروغ ممکن است مشکل آنها حل شود؛ در تمام این موارد دروغ برای حفظ مصالح مهمتر مجاز خواهد بود و اگر درست دقت کنیم در این موارد مفاسد و زیانهای دروغ که سابقاً اشاره شد بطور بسیار خفیفتری وجود دارد و با فایده آن برابری ندارد.

نکته دیگری که باید به آن توجه داشت این است که تجویز کذب در این موارد درست مانند تجویز خوردن مردار و «اکل میت» است که به مقدار ضرورت باید قناعت نمود، نه اینکه این استثنائات باعث جرأت بر این «گناه کبیره» گردد و به بهانه استفاده از مجوزات دروغ برای هر موضوع جزئی دروغ گفت.

در واقع همیشه لغزشهای اخلاقی در حول و حوش موارد استثناء و تبصره‌هاست، اینها همان مشتبهاتی است که «منطقه خطر» و هم‌مرز با

ص: ۱۰۱

«منطقه ممنوعه» می‌باشد و در اخبار به عنوان

«حِمَى اللَّهِ»

و

«حول الحمى»

«از آن تعبیر شده:

«مَحَارِمُ اللَّهِ حِمَى اللَّهِ فَمَنْ يَزْنَعْ حَوْلَ الْحِمَى يُوشِكُ أَنْ يَقَعَ فِيهَا»^(۱)

محرمات، مناطق ممنوعه الهی است، کسی که حیوان خود را نزدیک مرزهای ممنوع ببرد، بیم آن می‌رود که در آنها بیفتد! «غزالی» در پایان فصلی که برای موارد ترخیص دروغ در «احیاء العلوم» عنوان کرده می‌نویسد: عده‌ای تصور کرده‌اند جعل احادیث در فضائل اعمال و تشدد در معاصی نیز جایز است.

سپس اضافه می‌کند: این یک هوس و خیال باطل بیش نیست، چه اینکه مصالح این کار هرگز برابر با مفاسد دروغ نمی‌باشد، بعلاوه هیچگونه ضرورتی برای این کار وجود ندارد، چه اینکه بقدر کافی آیات و احادیث صحیح در این باره وارد شده. از همه گذشته فتح این باب موجب به هم ریختن و تشویش شریعت می‌گردد^(۲).

ولی بعقیده ما این کارهای احمقانه افراد بی‌مایه و نادان و بی‌اطلاعی بوده که خود را از خدا و پیغمبر دلسوزتر برای اسلام می‌دانستند، این کار شرّ محض و سر تا پا زیان و فساد است. خطر این کار و این گونه دوستان نادان از خطر دشمنان خطرناک برای اسلام کمتر نیست.

۱- انصاری، مرتضی، فرائد الاصول (رسائل)، صفحه ۳۶۰.

۲- غزالی، احیاء العلوم ۳/ ۱۳۹.

ص: ۱۰۲

توریه چیست؟**اشاره**

«توریه» بر وزن «توصیه» به سخنی گفته می‌شود که از ظاهر آن چیزی فهمیده می‌شود در حالی که منظور گوینده چیز دیگری است. مشهور در میان فقهای ما این است که در مواردی که دروغ بخاطر ضرورتی تجویز می‌شود از «توریه» باید استفاده کرد و تا توریه ممکن است نباید دروغ صریح گفت.

از بعضی کلمات علمای اهل تسنن برمی‌آید که این موضوع در میان آنها نیز مشهور است.

و در معنی توریه چنین گفته‌اند: «توریه» عبارت از این است که انسان کلامی بگوید و از آن معنی مطابق واقع اراده نموده ولی آن کلام طوری است که شنونده معنی دیگری از آن می‌فهمد، و منظور گوینده نیز همین است که در عین اراده معنی صحیح، مخاطب چیز دیگری بفهمد، مثل اینکه از کسی پرسیدند: جانشین پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم که بود؟ گفت:

«مَنْ بَنَتْهُ فِي بَيْتِهِ»

«آن کس که دخترش در خانه او بود»، شنونده چنین فکر می‌کرد که منظور این است آن کس که دختر او در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده در حالی که منظور گوینده این بود: آن کس که دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در خانه او بوده است.

آیا توریه جزء دروغ نیست**و باید در موارد استثنایی از آن استفاده کرد؟**

آنچه در اینجا کاملاً حایز اهمیت است این است که روشن شود آیا

ص: ۱۰۳

«توریه» داخل در ادله کذب می‌باشد؟

بطور کلی در این مورد سه قول دیده می‌شود:

۱- عده‌ای معتقدند توریه اصلاً دروغ نیست، و لذا گفته‌اند: «باید در موارد ضرورت چنان سخن بگویند که از دروغ خارج گردد». طرفداران این قول چنین استدلال می‌کنند که: مقیاس در صدق و کذب کلام، مراد متکلم- و عبارت دیگر مستعمل فیه- است، بنابراین اگر مراد گوینده صحیح باشد کلام «صادق» خواهد بود اگرچه مخاطب چیز دیگری از آن بفهمد، زیرا اشتباه او در فهم مراد گوینده تأثیری در صدق و کذب کلام ندارد.

روایات متعددی که در توجیه قول ابراهیم علیه السلام در جواب بت پرستان:

(بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْتَلَوْهُمْ اِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ) (۱)

(ابراهیم) گفت: بلکه این کار را بزرگشان کرده است! از آنها پرسید اگر سخن می‌گویند!

و توجیه گفتار سخنگوی یوسف علیه السلام:

اَنْكُمْ لَسَارِقُونَ (۲)

شما دزد هستید.

وارد شده نیز این را تأیید می‌کند که توریه جزء کذب نیست.

۲- بعضی دیگر مانند مرحوم محقق قمی رحمه الله معتقدند که توریه داخل در کذب است، زیرا مقیاس در صدق و کذب، ظاهر کلام است نه مراد

۱- سوره انبیاء (۲۱) آیه ۶۳.

۲- سوره یوسف (۱۲) آیه ۷۰.

ص: ۱۰۴

و مقصود گوینده.

۳- از کلمات بعضی دیگر- مانند غزالی- برمی آید که توریه مصداق کذب است ولی میزان قبح و فساد آن از کذب معمولی کمتر می باشد.

شاید وجه نظر آنها این باشد که در کذب معمولی هم ظاهر کلام خلاف واقع است، و هم قصد گوینده خلاف گویی است؛ ولی در «توریه» قصد کذب در کار نیست و لذا قبح و فساد آن کمتر است.

تفسیر تازه‌ای درباره توریه

ولی در اینجا نکته‌ای است که شاید کلید حل مشکلات این بحث باشد و آن اینکه: «توریه» هر نوع اراده خلاف ظاهر نیست بلکه توریه مخصوص به مواردی است که کلام ذاتاً تاب دو معنی دارد و می تواند قالب هر یک از آن دو باشد. ولی ذهن به یکی از آن دو هنگام گفتن منحصر می گردد مثلاً جمله *أَنْتُمْ لَسَارِقُونَ*؛ شما دزد هستید که به برادران یوسف گفته شد معنی ابتدایی آن همان «سرقه فعلی» است ولی تاب اراده «سرقه قبلی» (سرقه کردن یوسف را از پدر) نیز دارد، منتها خلاف معنی ابتدایی آن است. یا اینکه هنگامی که از کسی می پرسند که این لباس را فلان کس به شما اهدا کرده؟ او در جواب به عنوان توریه می گوید: «خدا او را عمر دهد»، شنونده چنین تصور می کند که منظور گوینده این است که: «بله خدا او را عمر دهد» در حالی که چنین قصدی نداشته است.

ص: ۱۰۵

۵- غیبت**اشاره**

- * حربه خطرناک ناجوانمردان
- * مهمترین انگیزه‌های غیبت
- * خطرات غیبت
- * مفسد اجتماعی و فردی غیبت
- * حدود و کیفیات غیبت
- * مستثنیات غیبت
- * متجاهر به فسق کیست و چرا غیبت او جایز است؟

ص: ۱۰۷

غیبت

حربه خطرناک ناجوانمردان

یکی دیگر از بزرگترین و خطرناکترین و در عین حال شایعترین انحرافات زبان، «غیبت» است. «غیبت» عبارت است از ذکر نقاط ضعف و معایب پنهانی دیگران که اگر بشنوند ناراحت شوند، خواه این نقاط مربوط به جنبه‌های دینی، اخلاقی، روحی و اجتماعی باشد؛ یا مربوط به جهات جسمی، اعم از قیافه و اعضای بدن و نیروهای جسمی و طرز حرکات و رفتار، یا مربوط به متعلقان انسان اعم از زن و فرزند و یا لباس و خانه او و امثال آن. مهمترین انگیزه‌های غیبت چند چیز است:

۱- کینه‌توزی و انتقام:

زیرا برای خاموش کردن شعله‌های کینه و انتقام که در درون سینه بعضی از افراد زبانه می‌کشد راهی آسانتر و ساده‌تر از غیبت و تضييع آبرو و حیثیت شخص مورد نظر یافت نمی‌شود.

ص: ۱۰۸

۲- حسد:

شخص حسود چون همیشه طالب زوال نعمت محسود است، هنگامی که دسترسی به مقصود خود پیدا نمی‌کند برای جبران آن سعی می‌کند، بوسیله غیبت و ذکر نقاط ضعف محسود، از حیثیت و اعتبار او بکاهد و آتش حسد خود را از این راه تسکین بخشد.

۳- تبرئه کردن خود از گناهی که مرتکب شده است:

یعنی از طریق ذکر معایب دیگران می‌خواهد عمل خود را ساده و یا موجه جلوه دهد.

۴- استهزاء و سخریه:

البته استهزاء و سخریه دیگران خود انگیزه‌های گوناگونی دارد که پس از ریشه دواندن عوامل آن در وجود انسان یکی از طرق تحقق بخشیدن به این هدف را همان غیبت می‌بیند.

۵- تفریح و سرگرمی:

بسیاری هستند که بدون اینکه هیچ یک از انگیزه‌های بالا را داشته باشند، صرفاً به منظور سرگرمی و تفریح، یا گرم کردن مجالس و محافل، به ذکر نقاط ضعف و عیوب دیگران می‌پردازند زیرا کمتر گناهی در نظر مردم به شیرینی غیبت می‌باشد.

این را هم باید توجه داشت که مردم نه تنها از سرگرمی و تفریح لذت می‌برند بلکه از خندانن و وادار ساختن دیگران به تفریح نیز لذت می‌برند.

۶- تحریک غریزه کنجکاو:

این غریزه که یکی از نیرومندترین غرایز انسان است، او را دعوت می‌کند که دیگران را- با اصرار- وادار به غیبت و فاش ساختن نقاط ضعف افراد مختلف بنماید و شاید شیرینی غیبت در ذائقه عده‌ای از مردم نیز از اشباع غلط همین غریزه سرچشمه می‌گیرد؛ این عده از اطلاع بر اسرار و عیوب دیگران و تجسس

ص: ۱۰۹

و کنجکاوی درباره آنها لذت می‌برند و لذا با ولع و حرص هرچه تمامتر دیگران را وادار به غیبت می‌کنند. البته توجه به این عوامل می‌تواند در راه درمان غیبت و شناسایی مصادیق آن به ما کمک مؤثری کند.

این را نیز باید حتماً توجه داشت که در بسیاری از موارد این عوامل بصورت ساده و طبیعی در وجود انسان خودنمایی نمی‌کند زیرا وجدان و شخصیت ذهنی او اجازه خودنمایی به آنها نمی‌دهد، لذا قیافه آن را دگرگون ساخته و در لباس دلسوزی یا نهی از منکر و یا درس عبرت به دیگران دادن، مرتکب غیبت مردم می‌شود و پیش خود چنین می‌پندارد که عمل مقدسی انجام داده در حالی که انگیزه اصلی یکی از همان عوامل بالاست که روح انسان برای فریب وجدان و فرار از فشار و عذاب آن، قیافه اصلی آن را تغییر داده و بعکس نشان داده است این نوع آلودگی به غیبت، از سایر انواع آن خطرناکتر و درمان آن نیز مشکلتر است.

خطرات غیبت

اکنون به ذکر اهمیت این گناه از نظر قرآن و اخبار رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اهل بیت علیهم السلام سپس به تجزیه و تحلیل مفاسد فردی و اجتماعی آن می‌پردازیم.

در منابع اصلی اسلام علی‌رغم اهمیت ندادن بسیاری از مردم به این مسأله حیاتی، اهمیت فوق‌العاده‌ای به آن داده شده است، در قرآن مجید و روایات، شدیدترین تعبیرها درباره غیبت دیده می‌شود که از میان آنها ده

ص: ۱۱۰

مورد زیر را انتخاب کرده‌ایم، و شاید همین ده قسمت برای پی‌بردن و اهمیت این گناه از نظر اسلام کافی باشد:

۱- غیبت از نظر قرآن مجید

قرآن مجید غیبت را یک عمل غیر انسانی شمرده است و آن را همچون خوردن گوشت برادر میت خود معرفی نموده است، بدیهی است «آدم خواری» آنهم به این صورت، زنده‌ترین عملی است که ممکن است از کسی سر بزند و این تعبیر منحصرأً درباره این گناه وارد شده است.

البته علت این تشبیه روشن است زیرا از نظر اسلام حیثیت و آبروی برادر مسلمان همچون خون او محترم می‌باشد، چنانکه در حدیث نبوی وارد شده:

«كُلُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ حَرَامٌ: دَمُهُ وَمَالُهُ وَعَرَضُهُ» (۱)

همه چیز مسلمان بر مسلمان حرام است: خونس و مالش و آبرویش.

و جای شک نیست که غیبت از حیثیت برادر مسلمان می‌کاهد و آبروی او را بر باد می‌دهد.

قابل توجه اینکه در قرآن مجید نخست نهی از «سوء ظن» و سپس «تجسس» و بعد از آن نهی از «غیبت» شده است، آنجا که می‌فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ

۱- فیض کاشانی، محجّة البیضاء ۵ / ۲۵۱.

ص: ۱۱۱

اَخِيهِ مَيْتًا فَكَّرِهُتْمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ اِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ(۱)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمانها بپرهیزید، چرا که بعضی از گمانها گناه است، و هرگز (در کار دیگران) تجسس نکنید، و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد! (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید؛ تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه‌پذیر و مهربان است. و شاید این تعبیر برای این باشد که انسان، نخست دچار سوء ظن می‌شود، سوء ظن او را وادار به تجسس می‌کند و تجسس منتهی به اطلاع بر عیوب پنهانی افراد می‌شود و آن نیز سرچشمه غیبت خواهد بود.

۲- غیبت با ایمان سازگار نیست

همانطور که در حدیث «براء» وارد شده:

خَطَبْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَتَّى اسْمَعُ الْعَوَائِقُ فِي بُيُوتِهَا فَقَالَ: «يَا مَعْشَرَ مَنْ آمَنَ بِلِسَانِهِ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِقَلْبِهِ لَا تَغْتَابُوا الْمُسْلِمِينَ وَلَا تَتَّبِعُوا عَوْرَاتِهِمْ فَإِنَّهُ مَنْ تَتَّبَعَ عَوْرَةَ أَخِيهِ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ وَمَنْ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ يَفْضَحْهُ وَلَوْ فِي جَوْفِ بَيْتِهِ»(۲)

براء می‌گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برای ما سخنرانی کرد و آنقدر بلند سخن گفت که دختران در خانه‌ها هم شنیدند، او فرمود: ای گروهی که به زبان ایمان آورده ولی با دل نه! غیبت مسلمانان نکنید و از امور پنهانی آنها جستجو

۱- سوره حجرات (۴۹) آیه ۱۲.

۲- فیض کاشانی، محجّة البیضاء ۵/ ۲۵۲.

ص: ۱۱۲

نکنید، زیرا کسی که در امور پنهانی برادران مذهبی خود کنجکاوی کند خداوند امور پنهانی او را آشکار می‌سازد و در دل خانه‌اش رسوایش می‌سازد.

نکته عدم سازش غیبت با روح ایمان شاید این باشد که نخستین نشانه ایمان، رعایت حق مؤمن است که با غیبت منافات دارد.
۳- غیبت در ردیف اشاعه فحشا است

امام صادق علیه السلام فرمود:

«مَنْ قَالَ فِي مُؤْمِنٍ مَا رَأَتْهُ عَيْنَاهُ وَسَمِعَتْهُ أُذُنَاهُ فَهُوَ مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ:

إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (۱)

کسی که درباره مؤمنی آنچه را دیده و شنیده، بگوید، جزء کسانی است که خدا درباره آنها فرموده است: کسانی که دوست دارند زشتیها در میان مردم با ایمان شیوع یابد عذاب دردناکی برای آنان است.

نکته این موضوع نیز روشن است، برای اینکه ذکر عیوب پنهانی مردم با توجه به اینکه این عیوب در بسیاری از اوقات از سنخ عیوب دینی است سبب جرأت و جسارت دیگران بر گناه و معصیت شده و در نتیجه باعث اشاعه فحشا خواهد بود.

ص: ۱۱۳

۴- مفسده غیبت از اعمال منافی عفت شدیدتر است

در حدیث معروف «جابر» و «ابوسعید خدری» از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده:

«الْغَيْبَةُ أَشَدُّ مِنَ الزَّانَا» (۱)

غیبت از زنا بدتر است!

نکته شدت آن نیز در ذیل همین حدیث آمده که زناکار ممکن است با توبه مشمول عفو خدا شود (زیرا زنا از قبیل حق الله است) اما غیبت کننده با توبه بدون کسب رضایت طرف، مورد عفو قرار نخواهد گرفت (چون از قبیل حق الناس می باشد). ممکن است علاوه بر جهت فوق، نکته دیگری نیز دلیل بر شدت گناه غیبت نسبت به زنا باشد که غیبت اساس اتحاد و محبت و صمیمیت و خوشبینی را در اجتماع متزلزل می سازد و از این راه لطمه شدیدی به اجتماع می زند- چنانکه شرح آن خواهد آمد- ولی اعمال منافی عفت با آنهمه اهمیتی که دارد چنین تأثیری نخواهد داشت.

۵- غیبت مانع از قبول اعمال و طاعات است

در حدیث «معاذ» وارد شده که گاهی اعمال بندگان همچون شعاع خورشید می درخشد و به آسمان بالا- می رود ولی آن را برمی گردانند و به

ص: ۱۱۴

صورت صاحبش می‌زنند و فرشته‌ای می‌گوید:

«أَمَرَنِي رَبِّي أَنْ لَا أَدَعَ عَمَلٌ مَنْ يَعْتَابُ النَّاسَ يَتَجَاوَزُ إِلَى رَبِّي»

پروردگارم به من فرمان داده که نگذارم اعمال نیک غیبت کنندگان به سوی پروردگار برود.

ممکن است نکته این موضوع این باشد که از احادیث مختلف استفاده می‌شود بطور کلی اعمال کسانی که حقوق مردم به گردن آنهاست مقبول درگاه خدا نخواهد شد و غیبت همانطور که دانستیم یک نوع تجاوز به حقوق مردم و تضییع سرمایه آبروی آنهاست.

۶- غیبت با اخوت اسلامی سازگار نیست

از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است:

«لَا تَحَاسَدُوا وَلَا تَبَاغَضُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ اخْوَانًا» (۱)

نسبت به هم حسد و کینه نورزید و یکدیگر را غیبت نکنید، و ای بندگان خدا! باهم برادر باشید.

از جمله اخیر برمی‌آید که نقطه مقابل حسد و عداوت و غیبت، بندگی خدا و اخوت اسلامی است، بدیهی است نخستین نشانه اخوت، محبت و صمیمیت می‌باشد که هرگز با غیبت نمی‌تواند سازگار باشد.

و شاید ذکر آن دو عیب دیگر در روایت از این نظر است که در سلسله

۱- محدث نوری، مستدرک الوسائل ۱۱۸/۹.

ص: ۱۱۵

علل غیبت قرار دارند، زیرا حسد معمولاً سرچشمه عداوت و کینه می‌گردد و عداوت و کینه سرچشمه غیبت.

۷- غیبت اعمال نیک را از بین می‌برد

این معنی در احادیث مختلفی وارد شده، در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

«الْغَيْبَةُ حَرَامٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ... وَالْغَيْبَةُ تَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ» (۱)

غیبت حرام است بر هر مسلمانی... و به درستی که غیبت حسنات را از بین می‌برد همانگونه که آتش هیزم را.

و در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده:

«مَنْ كَانَتْ لَإِخِيهِ عِنْدَهُ مَظْلَمَةٌ فِي عَرْضٍ أَوْ مَالٍ فَلْيَسِدْ تَخْلِيلُهَا مِنْهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمَ لَيْسَ هُنَالِكَ دِينَارٌ وَلَا دِرْهَمٌ أَنْمَا يُؤْخَذُ مِنْ حَسَنَاتِهِ

فَإِنْ لَمْ تَكُنْ لَهُ حَسَنَةٌ اخَذَ مِنْ سَيِّئَاتِ صَاحِبِهِ فَزِيدَتْ عَلَى سَيِّئَاتِهِ» (۲)

آن کس که حقی در مورد آبرو یا مال از برادر دینی‌اش به گردنش مانده باید از او حلیت بطلبد پیش از آنکه روزی رسد که درهم

و دینار در آن وجود ندارد، در آن روز از حسناتش برمی‌دارند و اگر کار نیکی نداشته باشد از گناهان طرف بر او می‌افزایند.

۱- مجلسی، بحار الانوار ۷۵ / ۲۵۷.

۲- فیض کاشانی، محجّه البیضاء ۵ / ۲۷۳.

ص: ۱۱۶

اینکه غیبت حسنات را از بین می‌برد ممکن است از این نظر باشد که غیبت یکی از بزرگترین سرمایه‌های معنوی شخص غیبت شده را از بین می‌برد، که همان عرض و آبرو و حیثیت اجتماعی اوست، و از آنجا که جبران این «حق الناس» از طریق مادی غالباً میسر نیست، بنابراین خداوند متعال از طریق امور معنوی آن را جبران می‌کند: حسنات غیبت کننده را به نامه عمل غیبت شده نقل می‌نماید و اگر حسناتی نداشته باشد سیئات غیبت شونده را به نامه عمل غیبت کننده منتقل می‌سازد و به همان اندازه که به حیثیت آن شخص لطمه وارد شده از طریق نقل حسنات و سیئات جبران می‌گردد.

از روایت اخیر برمی‌آید که طریق جبران در مورد امور معنوی در آخرت نیز همین است و اینها همه موضوع «حق الناس» بودن غیبت را کاملاً تأیید می‌نماید.

۸- غیبت ارزش عبادات را کم می‌کند

از بعضی از روایات استفاده می‌شود که غیبت جزء نواقض وضو و روزه است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید:

«الْجُلُوسُ فِي الْمَسْجِدِ انْتِظَاراً لِلصَّلَاةِ عِبَادَةٌ مَا لَمْ يُحَدِّثْ؛ فَقِيلَ:

يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَا الْحَدِيثُ؟ قَالَ: الْاِغْتِيَابُ»(۱)

۱- فیض کاشانی، محجّة البیضاء ۵/ ۲۵۵.

ص: ۱۱۷

در مسجد منتظر به نماز نشستن عبادت است تا موقعی که حدثی از او سر نزده است؛ سؤال شد: حدث چیست؟ فرمود: غیبت! و در جای دیگری می‌فرماید:

«وَمِنْ اغْتَابٍ مُسْلِمًا بَطَلَ صَوْمُهُ وَنَقَضَ وُضُوئُهُ» (۱)

کسی که مسلمانی را غیبت نماید روزه و وضویش باطل است.

نکته این موضوع ممکن است این باشد که عبادت یک حالت نزدیکی به پروردگار و نورانیت معنوی در انسان ایجاد می‌کند، و هنگامی که انسان بعد از وضو یا در حال روزه زبان خود را آلوده به غیبت کند به مقدار قابل توجهی از آن حالت معنویت کاسته می‌شود و شخص از آن درجه قرب به پروردگار سقوط می‌کند، از این معنی در حدیث فوق تعبیر به «ناقض» (شکننده) شده است.

۹- غیبت، انسان را از ولایت خدا خارج و در ولایت شیطان داخل می‌کند همانطور که در روایت مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

«مَنْ رَوَى عَلَى مُؤْمِنٍ رِوَايَةً يُرِيدُ بِهَا شَيْنَهُ وَهَدَمَ مَرْوَتَهُ لَيْسَ قَطْرًا مِنْ عَيْنِ النَّاسِ أَخْرَجَهُ اللَّهُ مِنْ وِلَايَتِهِ إِلَى وِلَايَةِ الشَّيْطَانِ فَلَا يَقْبَلُهُ الشَّيْطَانُ» (۲)

کسی که به منظور عیب‌جویی و آبروریزی مؤمنی سخنی بگوید تا او را از نظر

۱- همان مدرک، صفحه ۲۵۴.

۲- مجلسی، بحار الانوار ۱۶۸/۷۵.

ص: ۱۱۸

مردم ساقط کند خداوند وی را از ولایت خود بسوی ولایت شیطان بیرون می‌راند و شیطان هم او را نمی‌پذیرد.

البته این روایت تنها در مورد خصوص غیبت نیست بلکه غیبت یکی از مصادیق آن است بنابر اینکه در تمام افراد غیبت قصد در هم شکستن شخصیت و عیب‌گذاردن بر طرف ولو تبعاً وجود دارد، زیرا این موضوع از لوازم هر غیبتی است و قصد ملزوم عادتاً از قصد لازم (با توجه به ملازمه) منفک نخواهد بود.

اما منظور از خروج از ولایت خدا به قرینه آیات قرآن مجید این است که: «خداوند که رهبری و سرپرستی افراد با ایمان را به عهده دارد و آنها را از ظلمتها، به سوی نور بیرون می‌برد» (۱) دست از رهبری چنین افرادی برمی‌دارد. زیرا «ولّی» به معنی راهنما و راهبر و به معنی یاور و مددکار آمده است چنانکه می‌خوانیم:

«وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءٍ مِنْ دُونِ اللَّهِ» (۲)

آنها جز خدا اولیا و یاورانی ندارند که یاریشان کنند.

و به معنی نجات‌دهنده از ذلت نیز می‌باشد چنانکه آمده است:

«وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ» (۳)

برای او شریکی در حکومت و نجات‌دهنده‌ای از ذلت وجود ندارد.

و به معنی آمرزنده گناه هم می‌باشد مانند:

۱- «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» E سوره بقره (۲) آیه ۲۵۷.

۲- سوره شوری (۴۲) آیه ۴۶.

۳- سوره اسراء (۱۷) آیه ۱۱۱.

ص: ۱۱۹

«أَنْتَ وَلِيْنَا فَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ» (۱)

تو آمرزنده مایی پس ما را بیامرز و بر ما رحم کن و تو بهترین آمرزندگانی. به این ترتیب، غیبت کنندگان از فیض تمام این برکات بر اثر خروج از ولایت خدا و ورود در ولایت شیطان محروم می‌گردند.

و شاید مراد از جمله

«فَلَا يَقْبَلُهُ الشَّيْطَانُ»

این باشد که شیطان نمی‌تواند وظیفه ولایت و سرپرستی آنها را انجام دهد و این وظیفه را به عهده بگیرد لذا آنها را به حال خود وامی‌گذارد!

۱۰- قسمتی از آثار سوء غیبت

حتی پس از توبه نیز باقی می‌ماند!

در احادیث پیشوایان اسلام وارد شده:

«أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ أَنَّ الْمُعْتَابَ إِذَا تَابَ فَهُوَ آخِرُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَأَنْ لَمْ يَتُبْ فَهُوَ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ النَّارَ» (۲)

خداوند به موسی بن عمران وحی فرستاد که غیبت کننده اگر توبه کند آخرین کسی است که داخل بهشت می‌شود، و اگر توبه نکند نخستین فردی است که داخل آتش می‌گردد.

ممکن است نکته حدیث این باشد که غیبت هم جنبه حق الله دارد و هم جنبه حق الناس، و جنبه حق الناس آن از سایر حقوق مردم بیشتر است زیرا با غیبت سرمایه آبروی افراد از بین می‌رود، سرمایه‌ای که بر خلاف

۱- سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۵.

۲- مجلسی، بحار الانوار ۷۵ / ۲۲۲.

ص: ۱۲۰

سرمایه‌های مادی غالباً قابل جبران نیست، و همین موضوع سبب می‌شود که غیبت‌کننده دیرتر از دیگران اهل نجات گردد. و به همین دلیل در بعضی روایات، هتک مسلمان بالاترین ربا شمرده شده است چنانکه انس از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کند که فرمود:

«أَنَّ أَرْبَى الرَّبَا عَرَضُ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ» (۱)

مهمترین ربا هتک آبروی مسلمان است!

مفاسد اجتماعی و فردی غیبت

اثرات سوء غیبت از نظر فردی:

غیبت از نظر اجتماعی مفاسد بزرگی به بار می‌آورد:

۱- اگر غیبت در اجتماع توسعه یابد یکی از بزرگترین سرمایه‌های اجتماعی را که همان روح اخوت و اتحاد و صمیمیت است بر باد می‌دهد و پایه‌های حسن ظن و اعتماد عمومی را که نخستین شرط همکاریهای اجتماعی است متزلزل می‌سازد. زیرا توسعه غیبت سبب می‌شود که مردم از نقاط ضعف پنهانی یکدیگر آگاه شوند و از آنجا که غالب افراد خالی از نقاط ضعف نیستند با آگاهی از این نقاط ضعف، سوء ظن بر اجتماع سایه می‌افکند و بر اثر همین بدبینی و سوء ظن روح همکاری و معاونت از بین می‌رود و تمام برکاتی که از این رهگذر عاید اجتماع می‌گردد سلب خواهد شد و عملاً افراد در «انزوای

۱- همان مدرک.

ص: ۱۲۱

اجتماعی» قرار می‌گیرند.

روایت

«لَا تَحَاسَدُوا وَلَا تَبَاغُضُوا وَلَا يَغْتَب بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ اخْوَانًا»

که قبلاً گذشت ممکن است اشاره به همین نکته باشد.

۲- غیبت در بسیاری از موارد موجب دامن زدن به آتش فتنه و گسترش عداوت و کینه در میان افراد می‌گردد، زیرا عیوب پنهانی افراد ممکن است تماس با حقوق دیگران داشته باشد و یا لا اقل دستاویزی به دست افراد ماجراجو برای انتقام گرفتن و بر باد دادن حیثیت یکدیگر بدهد و همین امر موجب ایجاد خصومت یا تشدید آن می‌گردد.

۳- غیبت از شخصیت و احترام افراد می‌کاهد و با از میان رفتن احترام و شخصیت آنها وحشت و احتراز آنان از گناه کم می‌شود زیرا بسیاری از مردم برای حفظ آبرو و حیثیت خود دست به کارهای ناروایی نمی‌زنند و یا اگر دست می‌زنند بطور مخفیانه است، اما هنگامی که بر اثر غیبت عیب و گناه آنها آشکار شد دیگر دلیلی ندارد که از آن پروایی داشته باشند و به این ترتیب غیبت عامل مؤثری برای کم شدن «ملاحظات اجتماعی» و توسعه فساد خواهد بود.

۴- غیبت از نظر اقتصادی نیز زیانهای غیر قابل جبرانی برای اجتماع در بر خواهد داشت، زیرا اعتبار افراد و اعتماد مردم به یکدیگر از نظر اقتصادی بیش از سرمایه‌های اجتماعی مالی در پیشبرد اجتماع مؤثر است و بدون آن فعالیت سرمایه‌های عادی بسیار کم خواهد شد و بصورت راکد یا نیمه راکد درمی‌آید...

ص: ۱۲۲

اثرات سوء غیبت از نظر فردی:

اما از نظر فردی، غیبت یک ظلم و تجاوز آشکار به حقوق دیگران محسوب می‌گردد و تمام نقائص اخلاقی و انسانی که در یک فرد بر اثر ظلم به دیگری پیدا می‌شود بر اثر غیبت وجود خواهد یافت، بعلاوه چون غیبت از یک سلسله انگیزه‌های زشت اخلاقی سرچشمه می‌گیرد، تکرار آن موجب تقویت و تحکیم آن صفات مذموم در انسان می‌گردد. به این ترتیب غیبت هم فرد را از نظر ارزشهای انسانی تنزل می‌دهد و هم پایه‌های اجتماعی را سست و متزلزل می‌سازد؛ و در روایات گذشته و آیه شریفه اشارات زنده‌ای به این حقایق دیده می‌شود.

حدود و کیفیات غیبت**۱- انواع غیبت**

گرچه در بدو امر چنین به نظر می‌رسد که غیبت همان ذکر عیوب پنهانی دیگران با زبان است، ولی با در نظر گرفتن ملاک اصلی آن روشن می‌شود که مفهوم غیبت از نظر علم اخلاق یک مفهوم عام و وسیع است که شامل ابراز این معنی با هر وسیله، اعم از گفتن، نوشتن، اشاره و یا تقلید در آوردن می‌گردد. چنانکه در حدیثی نقل شده: زنی به خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد هنگامی که برخاست و رفت، عایشه با دست خود اشاره به کوتاهیِ قد او

ص: ۱۲۳

کرد، حضرت فرمود:

«قَدْ اغْتَبْتِهَا!»

غیبتش کردی! (۱)

و در حدیث دیگری وارد شده که: عایشه تقلید زنی را در آورد، حضرت او را نهی فرمود (۲).

از اینجا روشن می‌شود که باید در نقّادی از افکار دیگران در نوشته‌ها طوری بحث شود که مصداق غیبت نباشد چه بسا هنگام خرده‌گیری و اشکال بر کلام دیگری تعبیراتی می‌شود که مصداق روشن غیبت، یا مذمت، یا استهزاء و یا توهین و تحقیر است، مثل اینکه گفته شود فلان مطلب «ضروری البطلان» یا «خنده آور» یا «کودکانه» یا «غیر عاقلانه» است مگر اینکه صاحب آن نظر معلوم نباشد و یا غیبت و تحقیر او مجاز باشد.

همچنین گاه می‌شود که انسان سخنی را با کنایه می‌گوید اما قرآینی در کار است که منظور را طرف می‌فهمد، این نیز جزء مصادیق غیبت است، مثل اینکه بگوید: امروز در مجلس بحث کسی بودم که چنین می‌گفت در حالی که شنونده می‌داند در کدام مجلس بوده است.

۲- غیبت‌های آمیخته با گناه دیگر

گاه می‌شود که این عمل مذموم با اعمال مذموم دیگر آمیخته می‌شود و قیافه خود را بکلی از دست می‌دهد و یا در صورت یک عمل خداپسندانه جلوه می‌کند.

۱- غزالی، احیاء العلوم ۳/ ۱۴۵؛ محجّة البیضاء ۵/ ۲۵۷.

۲- غزالی، احیاء العلوم ۳/ ۱۴۵.

ص: ۱۲۴

مثلاً بعضی افراد بعنوان گریز از غیبت می‌گویند: «می‌ترسم توضیح بدهم غیبت شود!» یا از این بالاتر می‌گویند: «افسوس که شرع زبان ما را بسته است!» یا اینکه «شرع اجازه نمی‌دهد و گرنه گفتنیها را می‌گفتم!»

اینگونه افراد نه فقط تلویحاً مرتکب غیبت می‌شوند، بلکه بواسطه مبهم گذاردن موضوع، سوء ظن مخاطب را نسبت به همه چیز، درباره شخص مورد نظر برمی‌انگیزند، و ای بسا موضوع را خیلی بزرگتر از آنچه هست نشان دهند علاوه بر همه اینها مرتکب «ریاکاری» نیز شده‌اند، و به این ترتیب دو عمل زشت را بطور خطرناکی به هم می‌آمیزند.

یا اینکه در لباس دلسوزی می‌گویند: «بیچاره فلان کس پایش لغزید و مرتکب فلان گناه شد، خدا او را بیامرزد!»

در این مورد نیز «ریا» و «غیبت» با هم آمیخته شده است.

یا اینکه در مقام «خودنمایی» می‌گوید: «الحمد لله که من مبتلا به شراب و مواد مخدر و... مانند فلان کس نشدم، راستی اگر خدا انسان را حفظ نکند کار مشکل می‌شود، دام سخت است مگر یار شود لطف خدا...!».

و به این ترتیب «غیبت» و «ریا» و «خودستایی» را یکجا مرتکب می‌شود!

یا اینکه می‌گوید: «من تمام این مطالب را جلو خودش هم گفته‌ام و یا خواهم گفت!»

و به این ترتیب راه «حمل به صحت» را نیز می‌بندد و غیبت خود را با این «استدلال واهی» - که هیچگونه تأثیری در ماهیت غیبت ندارد -

ص: ۱۲۵

مؤکدتر و غلیظتر می‌سازد.

۳- غیبت، جنبه حق الناس دارد

اگر غیبت آنطور که در آغاز بحث گفتیم تفسیر شود، جنبه «حق الناس» داشتن آن کاملاً روشن خواهد بود، زیرا: اولاً: با این عمل احترام و شخصیت و آبروی شخص مورد بحث کاسته خواهد شد و مسلماً ارزش اینها از نظر عقل و شرع کمتر از ارزش اموال نیست.

ثانیاً: از تشبیه غیبت به خوردن گوشت برادر مؤمن در سوره حجرات نیز روشن می‌شود که غیبت مصداق «ظلم» است و ایجاد حق می‌کند.

ثالثاً: در روایات متعددی به این مطلب اشاره شده است مانند روایتی که سابقاً درباره «محو حسنات و نقل سیئات» بواسطه غیبت نقل کردیم و روایت معروف:

«أَنَّ صَاحِبَ الْغَيْبَةِ لَا يُغْفَرُ لَهُ حَتَّىٰ يَغْفَرَ لَهُ صَاحِبُهُ» (۱)

غیبت کننده آمرزیده نمی‌شود تا غیبت شده او را ببخشد.

و روایت نبوی:

«كَفَّارَةٌ مِّنْ اِغْتَابَتِهِ اِنْ تَسْتَغْفِرَ لَهُ» (۲)

کفاره غیبت این است که برای غیبت شده استغفار کنی.

و روایاتی که ترک غیبت را جزء حقوق مؤمن شمرده است.

۱- فیض کاشانی، محجّه البیضاء ۵/ ۲۵۱.

۲- مجلسی، بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۲۴۲ و محجّه البیضاء، جلد ۵، صفحه ۲۷۳.

ص: ۱۲۶

به هر حال غیبت یک مصداق روشن ظلم است و بدون رضایت صاحب آن بخشوده نخواهد شد. و از اینجا نتیجه می‌گیریم که نباید در این موضوع تردید داشت که کفاره غیبت تنها استغفار و توبه نیست. آری اگر هیچگونه طریقی برای طلب حلیت نباشد و یا بوسیله غیبت عملاً لطمه‌ای به آبرو و حیثیت شخص مورد غیبت وارد نشده باشد ممکن است استغفار کافی باشد.

مستثنیات غیبت

فقها و علمای اخلاق در این مطلب اتفاق نظر دارند که مواردی پیش می‌آید که غیبت کردن در آن موارد جایز است، ولی در ذکر موارد آن باهم اختلاف نظر دارند. این اختلاف گاهی فقط در ذکر امثله و مصادیق است بدون اینکه در اساس مطلب اختلافی باشد، ولی گاهی جنبه معنوی و واقعی دارد.

اما آنچه از ادله مسأله و مدارک مختلف برمی‌آید این است که غیبت در دو مورد جایز است:

الف- در مواردی که پای مصلحت مهمتری در میان باشد که در آنجا غیبت- با حفظ موضوع- جایز می‌گردد و مصداق آن متعدد است:

۱- در مورد مشورت، مثل اینکه کسی می‌خواهد با دیگری معامله یا شرکت یا ازدواج کند و از ما تحقیق می‌کند، در اینجا تردیدی نیست که می‌توان عیوب پنهانی آن شخص را تا آنجا که در کار مورد نظر دخالت دارد بر ملا ساخت و شخص مشورت‌کننده را از خطرهای احتمالی رهایی

ص: ۱۲۷

بخشید.

۲- در مورد نهی از منکر.

۳- در مورد دفع بدعت شخص بدعتگزار.

۴- در مورد آگاه ساختن مسلمانی از خطر و ضرری که در کمین اوست (ولو بدون مشورت طرف).

۵- دادخواهی و رفع ظلم و گرفتن حق.

و بطور کلی در تمام مواردی که مصلحت افشای عیب پنهانی شخص از نظر شرع بیش از مفسده آن باشد.

دلیل استثنای این موضوعات روشن است، زیرا متکی به یک دلیل عقلی روشن و آن «قاعده اهم و مهم» می‌باشد، بعلاوه در آیات و

روایات نیز اشاراتی به برخی از موارد این مسأله شده است (مانند مورد دادخواهی و رفع ظلم و دفع بدعت).

ولی نکته‌ای که - از نظر علم اخلاق - ذکر آن در اینجا لازم می‌باشد این است که باید مراقب بود، انحرافات و لغزشها غالباً در

استثناها و از طریق سوء استفاده یا اشتباه و غفلت در تعیین حد و حدود آن بوجود می‌آید. زیرا همه افراد حاضر به شکستن قوانین و

ارتکاب گناه بطور صریح و آشکار نیستند، بلکه بسیاری از آنها مقاصد خود را با تظاهر به استفاده از تبصره‌ها و استثناها انجام

می‌دهند، حتی در بسیاری از موارد، انسان وجدان خود را از این طریق فریب می‌دهد و برای فرار از مجازات وجدان و عدم لطمه به

شخصیت درونی و ذاتی خویش، خود را در پناه این تبصره‌ها و استثناها قرار می‌دهد.

ص: ۱۲۸

و این یکی از موارد تضاد وجدان ناآگاه و وجدان آگاه و پیروزی اول بر دوم است؛ دقت کنید.

لذا باید به دقت، مصلحت موجود در غیبت را در این موارد با در نظر گرفتن تمام خصوصیات و جوانب امر و دور از هرگونه حبّ و بغض و اغراض دیگر، ارزیابی نمود و برتری آن را بر مفسده غیبت آشکارا دریافت و به بهانه وجود مجوز، خود را به غیبت‌های خطرناک آلوده نساخت.

ب- مواردی که بدون وجود مصلحت خاصی غیبت جایز می‌گردد و مورد آن منحصرأ افراد متجاهر به فسق می‌باشند زیرا مسأله دادخواهی را اگرچه بعضی در این قسمت شمرده‌اند، ولی همانطور که اشاره شد این مورد از موارد وجود مصلحت اهم شرعی یعنی گرفتن حق و جلوگیری از ظلم ظالم و حمایت از حق مظلوم می‌باشد.

دلیل استثنای این موضوع علاوه بر دلیل عقل احادیث متعددی است که از طرق شیعه و اهل سنت نقل شده است مانند:

۱- عَنْ جَعْفَرٍ عَنِ ابِيهِ قَالَ: ثَلَاثَةٌ لَيْسَتْ لَهُمْ حُرْمَةٌ: صَاحِبُ هَوَى

مُبْتَدِعٌ، وَالْأَمَامُ الْجَائِزُ، وَالْفَاسِقُ الْمَعْلُنُ الْفَسِقُ» (۱)

سه نفرند که احترام ندارند: کسی که دارای هوسهای بدعت آمیز است، و زمامدار ستمگر، و کسی که آشکارا معصیت می‌کند. و در بعضی از روایات همین موضوع چنین آمده است:

۱- مجلسی، بحار الانوار ۷۵/۲۵۳.

ص: ۱۲۹

«ثَلَاثَةٌ لَا غَيْبَةَ لَهُمْ: صَاحِبُ الْهَوَى وَالْفَاسِقُ الْمُعْلِنُ بِفِسْقِهِ، وَالْإِمَامُ الْجَائِزُ» (۱)

۲- و نیز در حدیث دیگری از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده:

«لَيْسَ لِفَاسِقٍ غَيْبَةٌ» (۲)

شخص فاسق غیبت ندارد.

۳- و نیز در حدیث دیگری از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده:

«مَنْ الْقَى جِلْبَابَ الْحَيَاءِ عَنْ وَجْهِهِ فَلَا غَيْبَةَ لَهُ» (۳)

کسی که پرده حیا را کنار بگذارد غیبت ندارد.

۴- روایات متعددی که در باب عدالت در «وسائل الشیعه» نقل شده است، از جمله، از امام صادق علیه السلام نقل شده:

«مِنْ عَامِلِ النَّاسِ فَلَمْ يَظْلِمُهُمْ وَحَدَّثَهُمْ فَلَمْ يَكْذِبْهُمْ وَوَاعَدَهُمْ فَلَمْ يُخْلِفْهُمْ كَانَ مِمَّنْ حُرِّمَتْ غَيْبَتُهُ وَكَمَلَتْ مُرُوتُهُ وَظَهَرَ عَدْلُهُ

وَوَجِبَتْ أَخُوَّتُهُ» (۴)

کسی که در معامله با مردم ستم نکند و در سخن با آنان دروغ نگوید و در وعده تخلف نکند، جزو کسانی است که غیبتش حرام، شخصیتش کامل، عدالت او آشکار و برادری با وی واجب است.

۱- غزالی، احیاء العلوم؛ و بحار الانوار ۷۲ / ۲۵۳.

۲- مجلسی، بحار الانوار ۷۵ / ۲۳۶.

۳- مجلسی، بحار الانوار ۷۵ / ۲۳۲.

۴- حرّ عاملی، وسائل الشیعه، جلد ۵، صفحه ۳۹۳.

متجاهر به فسق کیست و چرا غیبت او جایز است؟

در اینجا چند موضوع باقی می‌ماند که باید شرح دهیم:

الف- آیا استثنای متجاهر از قبیل خروج موضوعی است (یعنی کسی که تظاهر به عمل خلافی می‌کند طبعاً از ذکر آن در دنبال سر او ناراحت نمی‌گردد، بعلاوه آن موضوع یک امر مخفی و پنهانی نیست که مشمول عنوان غیبت شود) یا اینکه غیبت متجاهر از انواع غیبت است و به اصطلاح بعنوان «تخصیص» خارج شده است.

ب- آیا جواز غیبت متجاهر، مخصوص گناهانی است که آشکار انجام می‌دهد یا در تمام موارد جایز است؟

ج- اگر کسی در محلی متجاهر باشد و در مکان دیگری غیر متجاهر و مستور، آیا غیبت او در محل دوم نیز جایز است یا نه؟

د- آیا در جواز غیبت متجاهر، وجود شرایط امر به معروف و نهی از منکر لازم است؟

پاسخ تمام این سؤالات وابسته به فهم نکته اصلی و دلیل استثنای این موضوع از تحریم غیبت است.

آنچه از احادیث فوق برمی‌آید این است که فرد متجاهر اصولاً احترام ندارد (همان احترامی که وجود آن مانع از جواز غیبت است). عبارت دیگر این گونه افراد (و افراد ستمگر و بدعت گزار) از نظر «شخصیت اجتماعی» محترم نیستند و هتک حیثیت آنها ممنوع نمی‌باشد و به همین دلیل ترک غیبت و حفظ آبروی آنها لازم نیست.

ص: ۱۳۱

اگر ما از احادیث فوق چنین استفاده کنیم - همانطور که تعبیر

لَا غِيبَةَ لَهُ

و

لَا حُرْمَةَ لَهُ

و امثال آن گواهی می‌دهد - پاسخ سؤالات فوق روشن می‌گردد و نیازی به توضیح زیاد پیدا نمی‌کند، زیرا اصولاً ادله عقلی و نقلی حرام بودن غیبت شامل چنین کسی نخواهد بود.

ولی باید توجه داشت که ظاهراً منظور از متجاهر، هر کسی است که بکلی پرده حیا را دریده و در برابر گناهان جسور و بی‌باک است، می‌باشد و شامل تمام افرادی که به علتی دست به یک گناه علنی می‌زنند نمی‌شود، بنابراین در مورد این اشخاص تنها در موردی که متجاهرند می‌توان غیبت کرد.

ص: ۱۳۳

۶- سوءظن و بدگمانی

اشاره

- * مصونیت در برابر گمان بد شرط وجود اجتماع سالم
- * سرچشمه‌های سوءظن
- * زیانهای اجتماعی بدبینی
- * زیانهای فردی سوءظن
- * طرق مبارزه با سوءظن
- * راههای درمان سوءظن

ص: ۱۳۵

سوء ظن و بد گمانی

مصونیت در برابر گمان بد شرط وجود یک اجتماع سالم

برای ساختن یک اجتماع سالم قبل از هر چیز «امنیت» لازم است، زیرا بدون حفظ امنیت، «آزادی» میسر نمی‌شود، و بدون تأمین آزادیها سرمایه‌های فکری، جسمی، مادی و معنوی به کار نمی‌افتد، چه اینکه همیشه سرمایه‌ها به نقاط امن پناه می‌برد و از محیطهای ناامن می‌گریزد!

ولی حدود امنیت منحصر به امنیت جانی و مالی نیست و از آنها مهمتر امنیت از نظر آبرو و حفظ شخصیت اجتماعی افراد می‌باشد. از طرف دیگر برای تکمیل امنیتهای سه‌گانه فوق، امنیت دیگری لازم است که متأسفانه قوانین مادی قادر بر تأمین آن نیست و آن «امنیت فکری» است که از جهاتی در درجه اول اهمیت قرار دارد!

امنیت فکری دو بخش دارد:

۱- امنیت هر کس در محیط فکر خویش و به تعبیر دیگر «آرامش روحی»: یعنی انسان از نظر روحی و فکری آنچنان باشد که نیروهای مزاحم از هر سو به روح او فشار نیاورد و مورد هجوم انواع افکار

ص: ۱۳۶

ناراحت کننده و طوفانهای سخت فکری، قرار نگیرد؛ بلکه روحی آرام و خالی از هرگونه اضطراب و نگرانی و پریشانی داشته باشد.

۲- امنیت از نظر قضاوت‌های دیگران: یعنی افراد دیگر در محیط فکر خود، او را مورد هجوم افکار و قضاوت‌های بد و ناروا قرار ندهند و احترام و شخصیت او حتی در محیط افکار دیگران محفوظ بماند. البته بحث درباره هر یک از امنیت‌ها نیازمند به گفتگوهای طولانی است که اینجا جای آن نیست؛ منظور در اینجا تنها بحث درباره قسم اخیر یعنی امنیت از نظر قضاوت‌های دیگران است.

بدیهی است آنچه تأمین آن از نظر قوانین و حکومت‌های مادی- بفرض اینکه از نقایص دیگر آنها چشم پوشیم- امکان دارد تنها تأمین امنیت جانی و مالی و تا حدودی تأمین امنیت از نظر حیثیت و آبروی اجتماعی است (البته تا آنجا که اثرات خدشه‌دار شدن آن با موازین مادی و قانونی قابل سنجش باشد).

ولی امنیت فکری، در هر دو قسمت، مخصوصاً از نظر سالم ماندن از قضاوت‌های سوء دیگران تنها از طریق مکتب‌های الهی و ادیان آسمانی و اصول اخلاقی قابل تأمین است؛ زیرا می‌دانیم منطقه قلب و فکر، از دسترس این قوانین و نیروهای اجرایی آن که عموماً جنبه مادی دارند، بیرون است، و کمترین نفوذی در این قسمت ندارند، تنها عقاید مذهبی و اصول اخلاقی می‌توانند در این منطقه راه یافته آن را امن و امان سازند مخصوصاً اسلام برای تأمین این هدف دستورهای وسیع و قابل توجهی دارد که یکی از امتیازات بزرگ آن محسوب می‌شود. قرآن صریحاً به افراد

ص: ۱۳۷

با ایمان چنین دستور می‌دهد:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ (۱) ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمانها پرهیزید چرا که بعضی از آنها گناه است.

شاید تعبیر به

«كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ»

(بسیاری از گمانها) از این نظر باشد که قسمت مهم یا بیشتر گمانهای مردم درباره یکدیگر «گمان بد» است و به این ترتیب قرآن مجید، مردم را متوجه خطر بزرگی که امنیت آنها را در افکار یکدیگر از بین می‌برد، ساخته است، و مسأله را به عنوان یک مسأله «محل ابتلای عمومی» معرفی نموده است.

اما جمله

«بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ»

(بعضی از گمانها گناه است) با توجه به جمله قبل از آن شاید اشاره به این باشد که گمانهای بد مردم درباره یکدیگر گرچه ممکن است قسمتی مطابق واقع باشد، ولی مسلماً قسمتی از آنها بر خلاف واقع و گناه و معصیت است، لذا عقل حکم می‌کند که بخاطر عدم ابتلای به این قسمت، از همه اقسام آن اجتناب گردد.

در احادیث اسلامی نیز درباره اجتناب از سوء ظن نسبت به مؤمنان بقدری تأکید شده است که در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌خوانیم:

«إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مِنَ الْمُسْلِمِ دَمَهُ وَمَالَهُ وَعِرْضَهُ وَأَنْ يُظَنَّ بِهِ ظَنُّ السُّوءِ» (۲)

۱- سوره حجرات (۴۹) آیه ۱۲

۲- فیض کاشانی، محجّة البیضاء ۵ / ۲۶۸.

ص: ۱۳۸

است.

این روایت مخصوصاً از این نظر قابل توجه است که امنیت در جهات چهارگانه (مالی، جانی، آبرویی و فکری) را در ردیف یکدیگر قرار داده و همه را در عبارت واحدی تحریم فرموده است.

سرچشمه‌های سوء ظن و بدبینی

بدگمانی و سوء ظن از نظر روانی ممکن است گاهی بصورت خفیف و گاهی بصورت حاد و شدید- یعنی به صورت یک بیماری روانی- بروز کند و در هر صورت معلول علل گوناگونی می‌تواند باشد از جمله:

۱- بسیار می‌شود که سرچشمه سوء ظن، حس انتقام و کینه‌توزی و حسد باشد، و انسان چون نمی‌تواند عملاً از افراد مورد نظر انتقام بگیرد و یا با زبان اظهار دارد، لذا به منطقه فکر و قلب عقب‌نشینی کرده در آنجا آشوبی به پا می‌کند، به او نسبت بد می‌دهد، او را محاکمه و توبیخ و سرزنش می‌نماید و از این طریق «تشفی خاطر» می‌جوید، یعنی آنچه را در خارج پیدا نمی‌کرد و به آن دسترسی نداشت در عالم ذهن و تصور می‌جوید، و به همین دلیل از این عمل خود یک نوع لذت و آرامش کاذب احساس می‌کند. این موضوع از نوعی «درون‌گرایی» و «گریز روانی از واقعیات» و «پناه بردن به خیال» است که در روانکاوی امروز ثابت شده است. این معنی اختصاص به این مورد ندارد، تمام مواردی که امیال انسان از طریق خارج ارضاء نمی‌گردد و به صورت «سرکوفته» به وجدان ناآگاه

ص: ۱۳۹

عقب‌نشینی می‌نماید برای پر کردن خلأیی که از این نظر پدید آمده دنبال بدل‌های خیالی و ذهنی می‌رود، گاهی در عالم رؤیا آنها را می‌جوید (قسمتی از رؤیاها معلول همین جهت است و ضرب‌المثل معروف شتر در خواب بیند پنبه‌دانه... یا هر کسی را نقش خود بیند در آب... نیز اشاره به همین معنی است).

و گاهی در جهان «تخیلات شاعرانه» و «رؤیاهای در حال بیداری» آنها را جستجو می‌نماید و لذا شعرای توانا که در اشعار آنها شور و سوز و تأثیر و نشاطی هست آنهایی هستند که علاوه بر نبوغ شعری، در زندگی خود مواجه با گمشده‌ها، ناکامیها و شکستها، محبت‌های آتشین و عشق‌های بی‌سرانجام شده‌اند و گمشده و معشوق خود را در جهان خیال در لابه‌لای نازک‌کاریهای شعری و ظرافتهای ادبی جستجو کرده‌اند و از این راه نیروی تخیلی آنها پرورش فوق‌العاده‌ای یافته است و طبق مثل معروف «شعر هر قدر خیال انگیزتر باشد زیباتر و جالبتر خواهد بود!»

خلاصه اینکه «گریز روانی بسوی خیال» سرچشمه بسیاری از پدیده‌های روانی و از جمله سوء ظن و بدبینی و بدگمانی است.

۲- گاهی سرچشمه سوء ظن، ناپاکی و آلودگی خود انسان است.

همانطور که خوشبینی زیاد گاهی از صفا و پاکی خود شخص سرچشمه می‌گیرد، یعنی روی اصل «مقایسه به خود» دیگران را بد یا خوب تصور می‌کند؛ این موضوع مخصوصاً در افراد کم‌اطلاع و ساده ذهن تظاهر بیشتری دارد.

۳- تبرئه یا تخفیف مجازات خود: در دادگاه وجدان نیز یکی

ص: ۱۴۰

دیگر از علل سوء ظن است، زیرا از این راه می‌کوشد شریک جرمهایی برای خود درست کند و نسبت به دیگران گمان بد ببرد تا اعمال سوء خود را توجیه نماید و کم‌اثر و عادی جلوه دهد و بگوید تنها من نیستم که گرفتار چنین حالتی هستم.

۴- سوء ظن ممکن است احیاناً از تکبر و خودخواهی سرچشمه بگیرد، زیرا چنین کسانی میل دارند به هر صورت شده خود را برتر از دیگران بدانند و لذا سعی می‌کنند در محیط فکر خود برای دیگران نقاط ضعفی بتراشند و با احتمالات گوناگون ارزش وجود آنها را پایین آورده و ارزش وجود خود را بالا ببرند.

۵- محیط تربیتی و تلقینهای پدر و مادر و معلم نیز یکی از علل مهم بدبینی و سوء ظن است.

۶- معاشرت با افراد ناصالح نیز یکی از علل سوء ظن است زیرا ملاک قضاوت‌های کلی انسان غالباً استقرای ناقصی است که درباره افرادی که با آنها سر و کار دارد به عمل می‌آورد، همانطور که قضاوت‌های اشخاص درباره اهل یک شهر یا یک ده یا یک کشور و یک نژاد بر اساس افراد معینی که با آنها تماس داشته‌اند، می‌باشد.

اگر معاشران انسان افراد نادرستی باشند انسان طبعاً به همه مردم بدبین خواهد شد.

در احادیث اسلامی نیز وارد شده:

ص: ۱۴۱

«مُجَالَسَةُ الْأَشْرَارِ تُورِثُ سُوءَ الظَّنِّ بِالْأَخْيَارِ» (۱)

همنشینی با بدان باعث بدینی به نیکان می‌گردد!

۷- گاهی سوء ظن یک سرچشمه واقعی نیز ممکن است داشته باشد. یعنی فساد بر اهل زمان یا مکانی غلبه پیدا کند که انسان روی

اصل عقلی

«الظَّنُّ يُلْحِقُ الشَّيْءَ بِالْأَعْمِّ الْأَغْلَبِ؛

گمان، هر چیزی را به نمونه شایع آن ملحق می‌سازد» نسبت به همه بدین می‌گردد.

زیانهای اجتماعی بدینی

زیانهای اجتماعی این انحراف اخلاقی، فوق‌العاده زیاد و اثر نامطلوب آن وسیع و دامنه‌دار است، از جمله اینکه:

- ۱- سوء ظن موجب عدم درک صحیح اجتماعی است، زیرا کسانی که گرفتار چنین حالتی هستند و با چشم بدینی به همه چیز می‌نگرند در تشخیص وضع اشخاص، حوادث و رویدادها، علل و انگیزه واقعی فعالیت‌هایی که در صحنه اجتماع روی می‌دهد گرفتار اشتباهات فراوانی می‌شوند و در یک جهان خیالی برخلاف آنچه در واقع وجود دارد زندگی می‌کنند، و همین «عدم درک صحیح واقعیات» مسلماً سبب عقب‌ماندگی، عدم بهره‌برداری از فرصتها و از افراد با ارزش و درماندگی در برابر حوادث خواهد گردید.
- ۲- بدینی و سوء ظن بزرگترین مانع همکاریهای اجتماعی

۱- مجلسی، بحار الانوار ۷۴/۱۹۷، روایت ۳۱.

ص: ۱۴۲

و اتحاد و به هم پیوستگی دلهاست و انسان را به زندگی فردی، گوشه‌گیری و انزوا و تک‌روی و مفسد ناشی از این صفات می‌کشاند، سوء ظن نمی‌گذارد که انسان به دیگری اعتماد کند و پایه همکاری با او را بریزد و با کمک او به حل مشکلات بشتابد.

۳- سوء ظن انسان را به تجسس در حال دیگران وامی‌دارد و همانطور که سابقاً هم اشاره کردیم «تجسس» سرچشمه غیبت و مفسد ناشی از آن خواهد گردید، قرآن مجید نیز در آیه ۱۲ سوره حجرات به این حقیقت اشاره فرموده است.

۴- بدبینی سرچشمه عداوتها و گاهی مایه اصلی جنگها و نزاعهای خونین می‌شود. چه بسیار خانواده‌ها که بر اثر بدبینی از هم متلاشی شده و چه بسیار رجال لایق و با شخصیت که با یک گمان بد در باره آنها، به قتل رسیده‌اند! و گاهی گمان بد آتش جنگهای بزرگی را روشن ساخته است.

در شأن نزول آیه شریفه:

(انْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا انْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِيبُوا عَلٰى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ)

اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید، مبادا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید!

می‌خوانیم که: بدبینی و سوء ظن «ولید بن عقبه» نزدیک بود موجب نابودی یک طایفه گردد، و قرآن مجید با دستور به «تبیین» و تحقیق جلو

ص: ۱۴۳

این فاجعه بزرگ را گرفت (۱). (البته در مورد ولید بعضی احتمال تعمد هم داده‌اند).

۵- سوء ظن، محبت و دوستی را خاموش و نفاق و دو رویی را در میان دوستان پرورش می‌دهد، زیرا چنین کسی در ظاهر ناچار است تظاهر به دوستی با رفقای خود کند در حالی که در باطن چنین نیست و نسبت به آنها بدبین می‌باشد، و همین طرز رفتار موجب پرورش روح نفاق و دو رویی در او خواهد گردید.

خلاصه مفاسد و زیانهای اجتماعی سوء ظن و بدگمانی بیش از آن است که معمولاً تصور می‌شود، و آنچه در بالا گفتیم در حقیقت قسمتی از این مفاسد می‌باشد.

زیانهای فردی سوء ظن

سوء ظن و بدبینی گذشته از زیانهای اجتماعی از نظر فردی نیز زیانهای فراوان و غیر قابل جبرانی دارد که در اینجا به چند قسمت مهم آن اشاره می‌شود:

۱- بدبینی سرچشمه ناراحتی روح و عذاب جسم و اضطراب و نگرانی خاطر است. افراد بدبین غالباً ناراحتند و بر اساس توهمات که درباره اشخاص و حوادث دارند فوق‌العاده رنج می‌برند. آنها از معاشرت با افراد که یکی از وسایل عادی و مؤثر نشاط روحی است گریزانند زیرا کلمات یا

۱- شرح این شأن نزول را در «تفسیر نمونه» ذیل آیه ۶ سوره حجرات مطالعه فرمایید.

ص: ۱۴۴

کارهای مردم را- مثلاً- گوشه‌ها و نیشهایی برای خود فرض می‌کنند!

از «درد دل کردن» که وسیله مفیدی برای تخفیف آلام و ناراحتیهاست می‌ترسند، زیرا فکر می‌کنند ممکن است موجب افشای اسرار آنها و یا مشکلات دیگری گردد! و به همین دلیل غالباً افسرده، بی‌نشاط و غمگین هستند و تدریجاً بصورت یک موجود معطل و بی‌فایده درمی‌آیند.

اگر این حال «بدبینی» در انسان تشدید شود، وضع وخیمی به خود خواهد گرفت، کار به‌جایی می‌رسد که انسان از همه چیز و همه کس می‌ترسد و وحشت می‌کند، همه حوادث را به زیان خود می‌بیند، کارهای عادی افراد را نقشه‌هایی بر ضد خود می‌پندارد و همه را مصمم بر نابودی یا آزار خود تصور می‌کند.

بدیهی است این حالت را باید جزو بیماریهای روانی و خارج از علم اخلاق محسوب داشت.

اصولاً تمام انحرافهای اخلاقی تا زمانی که از حدود عادی تجاوز ننموده، مربوط به علم اخلاق است و تنها مریبان اخلاقی باید به درمان آن برخیزند؛ ولی هنگامی که از صورت معمولی- که در غالب مردم ممکن است یافت شود- خارج شد، در این حالت صورت «بیماری» به خود می‌گیرد و از موضوع علم اخلاق بیرون می‌رود. حسدهای افراطی، تکبرهای افراطی، کینه‌توزیهای افراطی، خودنماییهای افراطی و مانند اینها همه داخل در این قسمت می‌باشند.

جالب توجه اینکه در سوره منافقون ضمن بیان حالات منافقین، موضوع سوءظن و بدبینی را یکی از صفات آنها شمرده و می‌فرماید:
آنها

ص: ۱۴۵

چنان گرفتار سوء ظن هستند که:

... يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ (۱)

هر فریادی از هر جا بلند شود بر ضدّ خود می‌پندارند.

و یکی از عذابهای دنیوی آنها همین است.

البته این نوع سوء ظن برای افراد نادرست طبیعی است زیرا آنها روی اصل «مقایسه به خود» تصور می‌کنند دیگران از وضع آنان باخبرند و در مقام مجازات و انتقام از آنها می‌باشند و لذا دائماً می‌ترسند.

ضرب‌المثل معروف

«الْمُرِيبُ خَائِفٌ»

یا

«الْخَائِنُ خَائِفٌ»

افراد خائن می‌ترسند» نیز از همین جا سرچشمه گرفته است.

۲- بدبینی درباره «خلق» گاهی منتهی به بدبینی و سوء ظن درباره «خالق» می‌شود و به اساس اعتقادات دینی انسان نیز سرایت می‌کند.

گاهی در «عدالت خدا» و گاهی در «قدرت خدا» تردید می‌کند!

ممکن است در دعوت پیامبران الهی نیز تردید کند و در اعماق قلب خود دعوت آنها را یک نوع صحنه‌سازی برای حکومت بر مردم و جلب توده عوام تصور کند، اگرچه ممکن است ظاهراً معتقد به اصول دینی باشد.

عدم تسلیم بسیاری از تبهکاران و منافقان در برابر دعوت انبیاء نیز ممکن است از همین جا ناشی شده باشد.

۳- افراد بدبین از صفای روح غالباً بی‌بهره‌اند زیرا همیشه در دل خود مشغول غیبت افراد دیگرند، و به همین ملا-حظه بعضی از علمای اخلاق

ص: ۱۴۶

سوءظن را به عنوان «غیبت با قلب» عنوان نموده‌اند. این بود قسمی از زیانهای فردی سوءظن و بدبینی.

طرق مبارزه با سوءظن

در این بحث قبل از هر چیز اشکالی وجود دارد که باید به حل آن پردازیم، و آن اینکه: موضوع «سوء ظن» غالباً یک امر اختیاری نیست که بتوان از آن خودداری کرد بلکه در بیشتر اوقات بر اثر مشاهده یک منظره، یا شنیدن یک سخن، یا خطور یک خاطره به ذهن (با سوابق خاص ذهنی درباره شخص مورد نظر) گمان بدی بدون اختیار، به فکر انسان راه می‌یابد، با این حال چگونه ممکن است این موضوع حرام و ممنوع باشد؟

روایت معروف:

«ثَلَاثٌ لَا يَسْلُمُ مِنْهَا أَحَدٌ: الطَّيْرَةُ وَالْحَسَدُ وَالظَّنُّ» (۱)

سه چیز است که هیچ کس از آنها سالم نمی‌ماند: تفرأل بد، حسد و بدگمانی. نیز شاهد این معنی است.

محققان برای حل این اشکال طرق مختلفی را پیموده‌اند:

۱- بعضی معتقدند گمان بد بخودی خود ممنوع نیست؛ شاهد این مدعی را حدیث نبوی معروف می‌دانند که می‌فرماید:

۱- مجلسی، بحار الانوار ۵۸ / ۳۲۰.

ص: ۱۴۷

«ثَلَاثٌ فِي الْمُؤْمِنِ لَا يُسْتَحْسَنُ وَ لَهُ مِنْهُنَّ مَخْرَجٌ، فَمَخْرَجُهُ مِنْ سُوءِ الظَّنِّ أَنْ لَا يُحَقِّقَهُ» (۱)

سه چیز ناپسند در وجود مؤمن است که راه فرار از آنها دارد، و راه فرار از بدگمانی این است که به آن ترتیب اثر ندهد.

۲- بعضی دیگر می‌گویند مراد از تحریم سوء ظن، عدم ترتیب اثر قلبی و خارج بر آن است. یعنی در قلب خود بناگذاری و «عقد قلب» که امر اختیاری است نسبت به آن موضوع ننمایید و احساس تنفر و کراهتی نسبت به شخص مورد سوء ظن نکنید و در خارج نیز در مناسبات و رفتار خود با او تغییری ندهد، بنابراین منظور از عدم تحقق سوء ظن، همان معنی وسیع کلمه یعنی اعم از ذهن و خارج است.

تردید نیست که این دو معنی، هر دو، خلاف ظاهر آیه اجتناب از سوء ظن و احادیث وارده در این قسمت است، زیرا در اینها نهی از خود سوء ظن است و جنبه بناگذاری قلبی ندارد که قابل اجتناب باشد.

البته مسأله اعتقاد و بناگذاری قلبی یک امر اختیاری است (بنابر اینکه اعتقاد و ایمان غیر از علم می‌باشد همانطور که در محل خود اثبات شده است) ولی مسأله احساس تنفر و کراهت چنین نیست.

۳- حق این است که سوء ظن اگرچه در بدو امر غالباً جنبه اختیاری ندارد ولی ادامه آن اختیاری است، زیرا سوء ظن معمولاً از یک سلسله عوامل غیر واقعی سرچشمه می‌گیرد که بر اثر شتابزدگی و عجله در

ص: ۱۴۸

قضاوت چنان گمانی را تولید می‌کند، به همین دلیل با فکر و مطالعه در اطراف موضوع و دقت در احتمالات گوناگون بزودی می‌توان آن را از بین برد، و لذا در اخبار و روایات تأکید فراوانی روی همین مطلب شده که انسان تا می‌تواند کوشش و تحرّی برای یافتن احتمالات صحیح در کارهای مسلمانان کند و خطورات ابتدایی را از بین ببرد.

امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید:

«وَلَا تُظَنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أَخِيكَ سُوءًا وَأَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مَحْمِلًا» (۱)

به سخنی که از برادرت می‌شنوی، تا هنگامی که راه صحیحی برای آن می‌یابی گمان بد مبر.

بنابراین آنچه از اختیار بیرون است همان خطورات ناگهانی قلبی است، اما سوء ظن پابرجا و پایدار، امری است اختیاری و این معنی با ظاهر آیه شریفه و اخبار نهی از سوء ظن، کاملاً سازگار است، بنابراین دلیلی ندارد که ما آنها را حمل بر خلاف ظاهر کنیم.

ظاهراً جمله:

«كَذَّبَ سَمْعَكَ وَبَصَرَكَ عَنْ أَخِيكَ» (۲)

چشم و گوش خود را در مورد برادرت تکذیب کن.

که در روایت امام صادق علیه السلام خطاب به محمد بن فضیل وارد شده نیز اشاره به همین موضوع، یعنی کوشش برای یافتن محملهای صحیح و از بین بردن

۱- کلینی، کافی ۲/ ۳۶۲.

۲- کلینی، کافی ۸/ ۱۴۷.

ص: ۱۴۹

خطورات ابتدایی است.

راههای درمان سوء ظن

اکنون که معنی تحریم سوء ظن روشن گردید، موقع آن رسیده که به طرق درمان آن اشاره شود. همانطور که شاید کراراً اشاره کرده‌ایم همیشه راه درمان بیماری روحی و جسمی و اخلاقی را باید در علل پیدایش آنها جستجو کرد.

روی این حساب با در نظر گرفتن بحثی که درباره سرچشمه‌ها و عوامل سوء ظن در گذشته داشتیم به این نتیجه می‌رسیم که:

۱- برای برطرف شدن سوء ظن، قبل از هر چیز باید به اصلاح خودمان پردازیم تا اگر دیگران را با خودمان مقایسه می‌کنیم، این مقایسه سرچشمه حکم به فساد و بدی آنها نگردد؛ و نیز در مدتی که به اصلاح خود مشغولیم همواره این نکته را به یاد خود بیاوریم که ما نباید دیگران را همچون خود فرض کنیم، چه بسا آنها روحیاتی به مراتب عالیت‌تر و بهتر از ما داشته باشند، ما باید توجه داشته باشیم این قیاس به خود که شاید یکی از شؤون «حبّ ذات» بشر است هیچ گونه پایه منطقی و علمی ندارد لذا نباید پایه قضاوت ما درباره اشخاص واقع شود.

۲- باید محیط زندگی خود را که ممکن است سرچشمه بدبینی و سوء ظن ما باشد پاک سازیم و معاشرت با «اشرار» را که سرچشمه سوء ظن به «اخیار» می‌گردد ترک گوئیم و توجه داشته باشیم اینگونه معاشرتهای مسموم گذشته از معایب فراوان دیگر، محیط فکر ما را در

ص: ۱۵۰

ارزیابی شخصیت افراد، تاریک می‌سازد و ما را در شناسایی افراد به اشتباهات بزرگی مبتلا می‌گرداند، این اشتباهات تنها زیان اخلاقی و معنوی ندارد بلکه ما را از بهره‌برداری از منابع فکری و اخلاقی افراد شایسته- بواسطه سوء ظن- محروم می‌دارد.

اگر محیط تربیتی ما در کودکی از این نظر محیط ناسالمی بوده، برای جبران آن تلقیناتی که سرچشمه بدبینی امروز ما شده، از طریق تلقین و مطالعه حالات نیکان و معاشرت با افراد پاک وارد شده و آثار دوران کودکی را از محیط مغز خود بشوییم، مخصوصاً شرح حال مردان نیک و برجسته تاریخ را باید زیاد مطالعه کنیم.

۳- باید زیانهای فردی و اجتماعی بدبینی و خطرات بزرگی که از این رهگذر دامنگیر ما و اجتماع می‌گردد مرتباً از نظر بگذرانیم و بحثهای گذشته را که در این زمینه داشتیم کراراً بخاطر بیاوریم و به این حقیقت توجه کنیم که اگر بدبینی بطور موقت در تسکین «حس انتقام» یا «خودخواهی» ما مؤثر باشد و آرامش موقتی کاذبی در ما ایجاد کند، در مقابل، زیانهای غیر قابل جبران برای ما در بر دارد که با آن قابل مقایسه نیست.

۴- اگر سرچشمه سوء ظن و بدبینی ما، انحرافات اخلاقی دیگران از قبیل کینه‌توزی و خودخواهی و توجیه اعمال بد خود و فرار از مجازات وجدان است، باید با تجزیه و تحلیل روانی خود به این سرچشمه‌ها واقف گردیم و به اصطلاح این عوامل را از مرحله ناخودآگاه ذهن به مرحله خودآگاه منتقل سازیم.

ص: ۱۵۱

زیرا این نکته در درمان انحرافات اخلاقی نهایت اهمیت را دارد که در اینگونه موارد که انگیزه‌هایی از مرحله ناخودآگاه ذهن در اعمال و افکار انسان اثر می‌گذارد، باید با تجزیه و تحلیل روانی (پسیکانالیز) آنها را به مرحله خودآگاه انتقال دهیم، همین موضوع اثر عمیقی در بهبود حال ما می‌گذارد؛ توجه داشته باشید که این مسأله در روانکاوی امروز مورد بحث و اهمیت فراوان است. یادآوری:

در پایان بحث سوء ظن ذکر این نکته لازم است که بدگمانی و سوء ظن در یک صورت جنبه منطقی پیدا می‌کند و آن در جایی است که اکثریت افراد، در محیطی فاسد و منحرف گردند، در چنین محیطی روی «حساب احتمالات» نمی‌توان حسن ظن به افراد مشکوک پیدا کرد زیرا احتمال فساد درباره هر فرد غیر معلوم‌الحالی بیشتر است، ولی باید توجه داشت در چنین محیطهایی نیز انسان نباید به سوء ظن خود ترتیب اثری جز آنچه مربوط به جنبه‌های احتیاطی است بدهد، یعنی در عین رعایت احتیاطات لازم باید از تظاهر به اعمالی که بوی بدگمانی و بی‌اعتمادی نسبت به افراد می‌دهد خودداری نمود، و این احتمال را هرگز از نظر دور نداشت که ممکن است فرد مشکوک‌الحال از اقلیت صالح اجتماع باشد، و نیز باید این طرز عمل را محدود به مفاسدی ساخت که دامنگیر اکثریت اجتماع شده است اما در سایر موارد به همان دستور حسن ظن کامل، عمل نمود.

حدیث معروفی که از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده نیز اشاره به همین

ص: ۱۵۲

حقیقت است، آنجا که می‌فرماید:

«إِذَا اسْتَوْلَى الْفُسَادُ عَلَى الزَّمَانِ فَاحْسَنَ رَجُلٌ الظَّنَّ بِرَجُلٍ فَقَدْ غَرَّ» (۱)

هنگامی که فساد در زمانی شیوع پیدا کرد، حسن ظن افراد به هم باعث فریب خوردن است.

۱- مجلسی، بحار الانوار ۷۵/۱۹۷، روایت ۱۸.

ص: ۱۵۳

۷- اجتماع سالم در پرتو اخلاق**اشاره**

- * بدون اخلاق، طرح اجتماع سالم با شکست روبه‌رو می‌شود
- * امتیازات زندگی اجتماعی انسان
- * سرچشمه پیدایش اجتماع
- * ارزش اجتماعی
- * اسلام و مسائل اجتماعی
- * انزوای اجتماعی
- * اسلام و رهبانیت
- * رهبانیت در میان مسیحیان

اجتماع سالم در پرتو اخلاق

بدون اخلاق، طرح اجتماع سالم با شکست روبرو می‌شود

می‌دانیم زندگی انسان یک زندگی اجتماعی است و بدون شک «اجتماع» مهمترین عامل تحول و پیشرفت و یا عقبگرد و انحطاط انسانهاست.

جامعه‌شناسان معتقدند که انسان بدون اجتماع همه چیز خود را از دست می‌دهد (علوم و دانشها، تکامل روحی و عواطف و حتی سخن گفتن و موضوعات دیگری مانند آن).

شاهد گویای این مطلب، وضع کودکانی است که به عللی از اجتماع بشری دور افتاده و در یک محیط غیر انسانی مانند «محیط جنگل» در کنار حیوانات وحشی پرورش یافته‌اند؛ در تاریخ، امثال این کودکان مکرر دیده شده است، اینها نه تنها نمی‌توانسته‌اند حرف بزنند و مفاهیم عالی زندگی انسانی را درک کنند، بلکه از عواطف بشری نیز در آنها اثری مشاهده نمی‌شود و درست رفتار و کرداری مانند حیوانات وحشی جنگل

ص: ۱۵۶

داشته‌اند!

مشاهده وضع بیابانگردان و قبایل خانه‌بدوش که اجتماع آنها بسیار محدود و کوچک است و تماس آنان با دیگران کمتر صورت می‌گیرد، دلیل خوبی است بر اینکه اگر روزی انسان، اجتماع را از دست بدهد به چه صورت درخواهد آمد! این قرائن و قرائن فراوان دیگر گفته جامعه شناسان را که گفته‌اند:

«اجتماع قبل از فرد است» بخوبی تأیید می‌کند، البته فرد به عنوان یک «موجود زنده» ممکن است قبل از اجتماع باشد، ولی بعنوان یک «انسان» قبل از اجتماع نخواهد بود.

و نیز به همین دلیل هر قدر روابط اجتماعی بشر توسعه پیدا می‌کند تمدن او - هرچند در جنبه‌های خاصی - بصورت پیشرفته‌تری درمی‌آید.

سهولت وسائل ارتباطی در دنیای کنونی که موجب نزدیکی و تماس هرچه بیشتر افراد شده یکی از علل اصلی بوجود آمدن تمدن فعلی است، و نیز مقیاسی برای سنجش میزان تمدن در کشورهای مختلف جهان محسوب می‌گردد.

امتیازات زندگی اجتماعی انسان

البته زندگی اجتماعی منحصر به انسان نیست، زیرا در میان حشرات یک دسته را بعنوان «حشرات اجتماعی» مانند زنبوران عسل و موریانه می‌شناسیم که از زندگی اجتماعی آبرومندان قابل ملاحظه‌ای برخوردارند، و در میان پرندگان نیز یک دسته بعنوان «پرندگان اجتماعی»

ص: ۱۵۷

مانند پرستوها و لک‌لک‌ها، و در میان جانوران وحشی نیز یک دسته بعنوان «جانوران اجتماعی» مانند بسیاری از میمونها وجود دارند.

زندگی اجتماعی این گونه حیوانات ممکن است در پاره‌ای از جهات، حتی از زندگی انسانها نیز پیشرفته‌تر باشد، مثلاً در لانه زنبور عسل شاید حتی یک بیکار و گرسنه وجود نداشته باشد، در حالی که در پیشرفته‌ترین کشورهای صنعتی دنیا چنین نیست. طرز تقسیم کار و درآمد در میان آنها خیلی جالب و عجیب است و در محیطهای انسانی کمتر نظیر دارد.

ولی با اینهمه، زندگی اجتماعی آنها دو فرق اساسی دارد که بکلی آنها را از زندگی اجتماعی بشر جدا و دور می‌سازد:

الف- زندگی دسته جمعی حیوانات هر قدر هم عالی و تکامل یافته باشد محدود به قسمتهای معینی است و تظاهرات زندگی اجتماعی آنها تنها در چند موضوع محدود مانند لانه، جمع‌آوری آذوقه، پرورش نوزاد و مانند اینها خلاصه می‌شود، در حالی که تظاهرات زندگی اجتماعی در انسان فوق‌العاده زیاد و تقریباً نامحدود است و منحصر به یک یا چند موضوع نمی‌باشد.

ب- زندگی اجتماعی حیوانات کاملاً یکنواخت و بدون تغییر و تحول است، و بعبارت دیگر آنها همیشه در جا می‌زنند، بطوری که مثلاً لانه‌های زنبوران عسل امروز با لانه‌های متحجر شده زنبوران چند میلیون سال پیش که امروز کشف گردیده کاملاً شبیه است، و این بخوبی گواهی می‌دهد که در این چند میلیون سال مهندسی و بطور کلی قیافه زندگی آنها عوض

ص: ۱۵۸

نشده است!

در حالی که حتی در یک قرن و کمتر از آن گاهی چنان قیافه زندگی اجتماعی انسان در همه مراحل عوض می‌شود که با گذشته اصلاً قابل مقایسه نیست.

همین دو تفاوت بزرگ است که زندگی اجتماعی انسان را از دیگر جانداران ممتاز می‌کند.

از اصل بحث دور نشویم، بطور خلاصه: انسان هر نوع تکاملی چه در جنبه‌های فکری و عملی و اخلاقی، و چه در قسمت‌های مادی و صنعتی، و چه در قسمت‌های دیگر پیدا کرده مدیون اجتماع است؛ وبدون اجتماع، مدنیت و انسانیت و مانند اینها ابداً مفهومی نخواهد داشت.

سرچشمه پیدایش اجتماع

درباره اینکه چرا انسان به زندگی اجتماعی تن در داده و قیود و مقررات نسبتاً مشکل آن را پذیرفته است، در میان جامعه‌شناسان سخن بسیار است که بعنوان نمونه نظرات زیر را می‌توان یادآور شد:

- ۱- بعضی معتقدند حس همبستگی جزو سرشت انسان است و مطابق یک الهام غریزی به دنبال اجتماع می‌رود.
- ۲- بعضی دیگر می‌گویند: ترس از عوامل وحشتناک طبیعی و حیوانات وحشی عامل نخستین تمایل انسان به زندگی اجتماعی بوده است.

- ۳- بعضی دیگر معتقدند «غریزه استخدام» که در وجود انسان نهفته

ص: ۱۵۹

شده او را وادار به زندگی اجتماع کرده است.

۴- بعضی دیگر می‌گویند: زندگی دسته جمعی کنونی مولود مجموعه‌ای از عادات و رسوم می‌باشد که تدریجاً به این صورت درآمده است.

۵- بعضی دیگر توسعه نیازمندیهای انسان و عدم قدرت او به تنهایی برای پاسخ گفتن به آنها را عامل زندگی اجتماعی انسان می‌شناسند.

۶- بعضی عقیده دارند زندگی اجتماعی بشر مولود زندگی خانوادگی و توسعه تدریجی خانواده‌هاست.

۷- بالا-خره بعضی هم می‌گویند: کشف این معنی که در میلیونها سال پیش که بشر بوجود آمده، چرا تمایل به زندگی اجتماعی نشان داده؟

ممکن نیست، زیرا گذشت قرون و اعصار پرده ابهام بر این موضوع و موضوعات مشابه آن انداخته و هیچگونه مدارک قابل توجهی برای قضاوت در این باره در اختیار ما نیست.

گرچه این عقیده اخیر واقع بینانه‌تر از سایر نظرات به نظر می‌رسد و قضاوت درباره عامل اصلی توجه انسان به اجتماع در گذشته کار آسانی نیست، ولی بدون شک امروز ادامه این زندگی اجتماعی بیش از هر چیز مدیون «علاقه به تکامل» و «توسعه نیازمندیهای بشر» و «عدم قدرت فرد به پاسخگویی به آنها» می‌باشد.

توضیح اینکه: انسان از یک سو می‌بند نیازمندیهای جسمی او از قبیل لباس و غذا و مسکن و دارو، و نیازمندیهای روحی او از قبیل علوم و دانشها و پرورش انواع ذوقها و قریحه‌ها و احساس امنیت روحی و جلب

ص: ۱۶۰

عواطف دیگران بقدری متنوع و وسیع است که هرگز یک نفر نمی‌تواند به تنهایی آنها را تأمین نماید بلکه تأمین هر یک از این نیازمندیها- آن هم مطابق طبع مشکل‌پسند بشر- کار افراد و دسته‌هایی است که هر کدام در کار خود متخصص و صاحب فن باشند. و از سوی دیگر فرار انسان از یکنواختی زندگی و میل به زندگی بهتر و کاملتر- که از خصایص زندگی او می‌باشد و در حیوانات کمتر اثری از آن دیده می‌شود- او را وادار می‌کند که به زندگی اجتماعی بپیوندد، زیرا این هدف جز در پرتو تراکم افکار و نیروها و استعدادهای مختلف امکان‌پذیر نیست. این دو موضوع مهمترین عاملی است که بشر را به ادامه زندگی اجتماعی وا می‌دارد.

ارزش اجتماعی

گرچه از نظر حقوق اجتماعی همه افراد در برابر همه قوانین یکسانند و اصل مساوات در برابر قانون یکی از اساسی‌ترین پایه‌های قوانین حقوقی مرفعی محسوب می‌شود؛ ولی رعایت این اصل نه بخاطر این است که ارزش افراد واقعاً در اجتماع یکسان می‌باشد بلکه بیشتر به این منظور است که برای حفظ نظم و جلوگیری از سوء استفاده‌های جباران و طبقات با نفوذ و استعمار بشر بوسیله بشر راهی جز این وجود ندارد و الاً جای انکار نیست که ارزش اجتماعی افراد با هم تفاوت بسیار دارد. مثلاً هرگز ارزش وجودی یک دانشمند کاردان و خیرخواه و لایق با یک نفر بی‌سواد و لالابالی و فاسد، برابر نیست، ولی اگر بنا شود امتیازاتی

ص: ۱۶۱

در میان افراد از نظر حقوق اجتماعی قائل شویم مفاسدی بوجود می‌آید که زیان آنها از مراعات تفاوت ارزشهای اجتماعی به مراتب بیشتر است.

بطور کلی ارزش اجتماعی افراد بستگی به میزان بهره‌ای دارد که اجتماع از وجود آنها می‌برد و گویا سخن حکیمانه پر ارزشی که از پیغمبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم در این زمینه نقل شده نیز اشاره به همین حقیقت است، آنجا که می‌فرماید:

«خَيْرُ النَّاسِ أَنْفَعُهُمْ لِلنَّاسِ» (۱)

بهترین مردم سودمندترین آنهاست.

اسلام و مسائل اجتماعی

بدون تردید هیچ مذهبی همانند اسلام پیوند میان فرد و اجتماع را محترم نشمرده و با احکام و قوانین خود حلقه‌های اجتماعی را محکم نکرده است، البته یک مذهب آسمانی و جاویدان که ضامن پرورش استعدادهای نهفته و تکامل و پیشروی انسان است جز این نمی‌تواند باشد.

برای درک اهمیت اجتماع از نظر اسلام و توجه خاص اسلام به این موضوع، مطالعه دستورات زیر کافی است:

۱- اگر تعجب نکنید، در میان دستورهای اصلی اسلام حتی یک دستور فردی دیده نمی‌شود! بهترین دلیل آن وضع فقه اسلامی است که مرکب از «عبادات»، «معاملات» و «سیاسات» است، قسمت دوم و سوم

ص: ۱۶۲

که قسمت اعظم فقه را تشکیل می‌دهد اجتماعی بودنش نیاز به توضیح ندارد، در قسمت اول هم که اساس آن بر ارتباط خلق با خالق است باز روح اجتماع آشکارا بر آن حکومت می‌کند.

فرائض روزانه که مهمترین عبادت اسلامی هستند با مفاهیم اجتماعی چنان آمیخته‌اند که تفکیک این دو از هم کار مشکلی است و هنگامی که بصورت فردی انجام داده می‌شود، مثل اینکه مفهوم خود را از دست می‌دهد.

مثلاً: مقدمه فریضه نماز که «اذان و اقامه» است چیزی جز یک دعوت و اعلان عمومی برای اجتماع و انجام این فریضه بصورت دسته‌جمعی نیست، و در صورت انفراد مفهومی جز حفظ یک سنت و ایجاد یک نوع آمادگی روحی برای دخول این فریضه ندارد.

سوره حمد که آغاز نماز و متضمن مناجات و دعا و ثنای اصلی است همه با صیغه جمع

(نَعْبُدُ - نَسْتَعِينُ - اِهْدِنَا)

ادا می‌شود. و سلام پایان نماز نیز با صیغه جمع می‌باشد و در صورت انفراد تقریباً مفهومی اصلی خود را از دست می‌دهد، اینها همه حکایت از این می‌کند که شالوده این فریضه بزرگ بر پایه اجتماع بنا شده، گذشته از تأکیدات عجیب و کم‌نظیری که در مورد جماعت، یعنی ادای دسته‌جمعی این فریضه وارد شده است.

در میان عبادات اسلامی «حج» از نظر انْقِطَاعِ اِلَى اللّٰهِ (قطع توجه از جهان ماده و تشریفات و تعلقات و امتیازات آن) از همه قویتر است و توجه به حقایق در آن بصورت فوق‌العاده تکان دهنده‌ای رعایت شده، ولی عجیب این است که با این حال از نظر «قیافه

اجتماعی» و اثرات آن از همه

ص: ۱۶۳

عبادات قویتر و ریشه‌دارتر می‌باشد.

۲- اهمیت پیوندهای اجتماعی از نظر اسلام تا آن حد است که آن را یکی از آیات پروردگار و نشانه‌های توحید شمرده است، آنجا که می‌فرماید:

وَمِنْ آيَاتِهِ اَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ اَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا اِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً (۱)

و از آیات او اینکه همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید، و در میانتان مودت و رحمت قرار داد.

۳- قرآن مجید تصریح می‌کند که یکی از کارهای اعجاز آمیز پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ایجاد الفت هرچه بیشتر میان دلها بوده است، آنجا که می‌گوید:

هُوَ الَّذِي اَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ * وَاللَّفَّ بَيْنَ قُلُوْبِهِمْ (۲)

او همان کسی است که تو را، با یاری خود و مؤمنان، تقویت کرد و دلهای آنها را با هم الفت داد.

آیه فوق اشاره جالبی به این نکته می‌نماید که مادیات به تنهایی نمی‌توانند ایجاد الفت کنند، زیرا آنها خود عامل پراکندگی و تراحم و تنازعت، به خلاف ایمان و معنویت.

قابل توجه اینکه در این بیان قرآن، تأیید مؤمنان بلافاصله پس از تأیید الهی ذکر شده است و این خود دلیل بر اهمیت فوق‌العاده موضوع است.

۴- قرآن، پراکندگی و نفاق را در ردیف عذابهای آسمانی می‌داند:

۱- سوره روم (۳۰) آیه ۲۱.

۲- سوره انفال (۸) آیه ۶۲ و ۶۳.

ص: ۱۶۴

قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيْعًا وَيُدِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ (۱)

بگو: او قادر است که از بالا- یا از زیر پای شما، عذابی بر شما بفرستد؛ یا بصورت دسته‌های پراکنده شما را با هم بیامیزد و طعم جنگ (و اختلاف) را به هریک از شما بوسیله دیگری بچشاند.

و در جای دیگر آن را در ردیف آتش سوزان قرار داده که همه چیز را در کام خود فرو می‌بلعد و خاکستر می‌کند:

وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا (۲)

و شما بر لبِ حفره‌ای از آتش بودید، (خدا) شما را از آن نجات داد.

۵- قرآن مجید رابطه افراد با ایمان را همان «اخوت و برادری» می‌داند که نزدیکترین و محترم‌ترین روابط خویشاوندی است که بر اساس احترام مساوی و متقابل بنا شده.

۶- در دستوره‌های اسلامی کمتر گناهی به پایه ایجاد عداوت و تفرقه میان مردم می‌رسد، همانطور که کمتر کار نیکی به پایه ایجاد الفت در میان مردم می‌رسد.

در کتاب «احتجاج» از امام صادق علیه السلام نقل شده:

«إِنَّ مِنْ أَكْبَرِ السَّحْرِ النَّمِيمَةَ يُفَرِّقُ بِهَا بَيْنَ الْمُتَحَابِّينَ وَيُجَلِّبُ الْعَدَاوَةَ عَلَى الْمُتَصَافِينَ وَيُسْفِكُ بِهَا الدَّمَاءَ وَيُهْدِمُ بِهَا الدُّورَ

۱- سوره انعام (۶) آیه ۶۵.

۲- سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۳.

ص: ۱۶۵

وَيُكْشَفُ بِهَا السُّتُورُ، وَالنَّمَامُ اشْرُ مِنْ وَطِيءِ الْأَرْضِ بِقَدَمٍ» (۱)

مهمترین سحر (از نظر اثر تفرقه‌افکنی) سخن چینی است که میان دوستان ایجاد تفرقه و جلب عداوت می‌کند، خونها بواسطه آن ریخته می‌شود و خانه‌ها ویران می‌گردد و اسرار و رازهای مردم فاش خواهد شد؛ سخن چین بدترین کسی است که قدم روی زمین گذارده است.

ضمناً باید توجه داشت که سحر در بعضی احادیث اسلامی با کفر برابر شمرده شده است.

۷- اسلام حتی اجازه نمی‌دهد مسلمانان جز در موارد استثنایی از یکدیگر قهر کنند و رشته مودت در میان آنها ضعیف گردد و گرمی دوستی به سردی گراید.

در احادیث فراوانی که از پیشوایان اسلام در این زمینه نقل شده در بیش از هفت حدیث این کار با لحن شدیدی تحریم شده و حد مجاز آن را در مورد لزوم سه‌روز بیان نموده‌اند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید:

«لَا يَجِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ إِخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ» (۲)

برای مسلمان جایز نیست بیش از سه روز با برادر دینی خود قهر کند!

در حدیث دیگر می‌فرماید:

«نُهِىَ عَنِ الْهَجْرَانِ، فَمَنْ كَانَ لَا بُدَّ فَاعِلًا فَلَا يَهْجُرُ إِخَاهُ أَكْثَرَ مِنْ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ، فَمَنْ كَانَ هَاجِرًا لِإِخِيهِ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ كَانَتْ النَّارُ أَوْلَى

۱- طبرسی، احتجاج ۲/ ۸۲.

۲- مجلسی، بحار الانوار ۷۵/ ۱۸۹.

ص: ۱۶۶

به (۱)

قهر کردن نهی شده است و کسی که به ناچار این کار را انجام می‌دهد، بیش از سه روز از برادر خود قهر نکند، کسی که بیش از این مقدار قهر نماید آتش برای او سزاوارتر است!

در این احادیث پیشوایان اسلام ادامه قهر را سبب خروج از حقیقت اسلام، و پیشقدم شدن در آشتی را سبب پیشقدم شدن در دخول بهشت معرفی فرموده‌اند.

۸- در اسلام محبت و دوستی و مواسات و کمک و تعاون از وظایف حتمی هر مسلمان شمرده شده و همه موظف به اجرای این اصول می‌باشند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود:

«يَحِقُّ عَلَى الْمُسْلِمِينَ الْأَجْتِهَادُ فِي التَّوَاصُلِ، وَالتَّعَاوُنُ عَلَى التَّعَاطُفِ، وَالْمُؤَاسَاةُ لِأَهْلِ الْحَاجَةِ، وَتَعَاوُنٌ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ، حَتَّى تَكُونُوا كَمَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ» (۲)

بر مسلمانان لازم است کوشش کنند تا دل‌های خود را به یکدیگر نزدیک سازند و از تعاون آمیخته به محبت فروگذار ننمایند، نسبت به نیازمندان مواسات نمایند، و نسبت به یکدیگر ابراز عاطفه کنند تا مصداق گفتار خداوند «مهربانان به یکدیگرند» گردند.

۹- اسلام مسأله دوستی و محبت و تعاون اجتماعی و مساوات را تنها

۱- حرّ عاملی، وسائل الشیعه ۸/ ۵۸۶، روایت ۸.

۲- حرّ عاملی، وسائل الشیعه ۸/ ۵۵۲، روایت ۲.

ص: ۱۶۷

بعنوان یک دستور و وظیفه بیان نموده، بلکه طرحهای جامعی برای به ثمر رسانیدن این دستورات ریخته است. به این ترتیب که از یک طرف عواملی که موجب تفرقه و نفاق و پراکندگی می‌شود مانند غیبت، سخن چینی، برتری جویی، سختگیری در گرفتن حق، سوء ظن، صدا زدن افراد با القاب بد، مزاح زیاد و... را ممنوع شمرده؛ و از طرف دیگر عواملی که منجر به تحکیم محبت و مودت و اعتماد متقابل می‌گردد، مانند «تراور» (دید و بازدید)، «مصافحه و معانقه»، حسن ظن، ابراز دوستی در پیش روی افراد، دفاع از حیثیت یکدیگر در پشت سر، اصلاح ذات‌البین، کوشش در انجام حاجات یکدیگر و امثال آن را ممدوح شمرده است و به این ترتیب اساس یک جامعه به تمام معنی انسانی را بر اساس عواطف واقعی پی‌ریزی نموده است، و تا آنجا اهمیت این مسأله را پیش برده که از ضروری‌ترین لوازم زندگی شمرده است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید:

«إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَسْكُنُ إِلَى الْمُؤْمِنِ كَمَا يَسْكُنُ الْقَلْبُ الظَّمَانُ إِلَى الْمَاءِ الْبَارِدِ» (۱)

همان آرامش را که تشنگان از یافتن آب پیدا می‌کنند، افراد با ایمان از همبستگی با یکدیگر می‌یابند.

ضمناً از این تعبیر بدست می‌آید که نیاز افراد اجتماع به زندگی

ص: ۱۶۸

دسته‌جمعی بر اساس یک نیاز طبیعی و فطری است که بدون آن زندگی بشر ممکن نیست.

۱۰- قابل توجه اینکه اسلام به هیچ حدی از روابط اجتماعی قانع نیست و همچنان می‌کوشد که روابط را هرچه محکمتر و نزدیکتر سازد و در این قسمت تا آنجا پیش می‌رود که می‌گوید: باید در میان افراد با ایمان آنچنان پیوند ارتباط روحی برقرار گردد که حتی در جسم آنها اثر بگذارد.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در حدیثی می‌فرماید:

«الَا- وَأَنَّ وُدَّ الْمُؤْمِنِ مِنْ أَعْظَمِ سَبَبِ الْإِيمَانِ... الْإِ- وَأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا تَحَايَبُوا فِي اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَتَصَافَىا فِي اللَّهِ كَانَا كَالْجَسَدِ الْوَاحِدِ إِذَا اشْتَكَى أَحَدُهُمَا مِنْ جَسَدِهِ مَوْضِعًا وَجَدَ الْآخَرَ أَلَمَ ذَلِكَ الْمَوْضِعِ» (۱)

توجه داشته باشید که دوستی با مؤمن یکی از بزرگترین اسباب ایمان است... و دو نفر مؤمن که بخاطر خدا با هم دوست می‌شوند همچون یک پیکر می‌گردند بطوری که اگر یکی از آنان در موضعی از بدن خود ناراحتی داشت دیگری در همان موضوع احساس درد می‌کند!

از این حدیث استفاده می‌شود که ممکن است دوستی و رابطه دو نفر از افراد با ایمان بقدری محکم و قوی شود که جسد آنها در حکم یک جسد شود، هرگاه یکی از آنها در عضوی از اعضای خود احساس ناراحتی کند عضو مشابه آن در بدن دیگری نیز بدون علت خاصی ناراحت گردد، یعنی پیوند میان روحها چنان شود که عوارض هریک از بدنها را به دیگری

ص: ۱۶۹

منتقل سازد (همان گونه که در باره بعضی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است).

این موضوع با توجه به دو مقدمه هیچ بعید نیست:

نخست اینکه ارتباط روح با بدن بقدری زیاد است که ناراحتیهای روحی اثر عمیق در جسم می گذارند. روانپزشکان امروز معتقدند بسیاری از بیماریهای جسمی هیچ گونه عامل جسمی مشخصی از قبیل ضایعات عضوی یا میکروبها ندارند و صرفاً معلول ناراحتیهای روانی می باشند.

دیگر اینکه امروز ثابت شده که انتقال و مبادله میان دو فکر حتی از فاصله‌های دور دست امری امکان پذیر است، به این معنی که ممکن است دو نفر بر اثر توافق خاص روحی یا تمرین بتوانند بدون هیچ وسیله فیزیکی، رابطه فکری باهم پیدا کرده و افکار خود را به مغز یکدیگر بفرستند. این موضوع را «تله پاتی» می نامند.

بنابراین ممکن است از طریق رابطه فکری، ناراحتیهای یک شخص به دوستش منتقل گردد و سپس آن ناراحتی خاص روی جسم او اثر بگذارد و همان عضو مشابه را ناراحت سازد.

۱۱- پیوستن به اجتماعات بزرگ: اسلام دستور می دهد مردم به اجتماعات بزرگتر پیوندند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه‌ای که برای کوبیدن افکار اقلیت تفرقه انداز «خوارج» بیان کرده است می فرماید:

«وَالزُّمُومَةُ السَّوَادَةُ الْأَعْظَمُ فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ وَإِيَّاكُمْ وَالْفُرْقَةَ فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذُّبِّ...»

ص: ۱۷۰

وَأَمَّا حُكْمُ الْحُكَّامِ لِيُحْيِيَ مَا أَحْيَا الْقُرْآنُ وَيُمِيتَا مَا أَمَاتَ الْقُرْآنُ، وَ أَحْيَاؤُهُ الْأَجْتِمَاعُ عَلَيْهِ وَأَمَاتَتْهُ الْاِفْتِرَاقُ عَنْهُ» (۱)

همواره همراه بزرگترین جمعیتها (اکثریتهای طرفدار حق) باشید که دست خدا با جمعیت است، و از پراکندگی بپرهیزید که «انسان تنها» بهره شیطان است چنانکه گوسفند تک رو طعمه گرگ!... اگر به آن دو نفر حکمیت داده شد تنها به این خاطر بود که آنچه را قرآن زنده دانسته زنده سازند و آنچه را محکوم به مرگ نموده نابود کنند، و احیای قرآن این است که دست اتحاد به هم دهند و به آن عمل کنند، و میراندن آن پراکندگی و جدایی از آن است.

مطالعه در زندگی اقوام پیشین نیز نشان می‌دهد که جوامع کوچکتر همیشه از نظر فرهنگ و مظاهر تمدن انسانی عقبتر بوده‌اند و فرهنگها و تمدنهای پیشرفته در اجتماعات بزرگ و وسیع ظاهر شده است.

لذا در جمله‌های بالا- نخست دعوت به ملازمت اجتماعات بزرگ شده، سپس اشاره می‌فرماید که دست خداوند بر سر چنین اجتماعاتی است، و بعکس افراد تک‌رو طعمه شیطانند و از تحت حمایت الهی بیروند، و در تشبیهی که در جمله بعد فرموده، نشان می‌دهد که پیروزی بر مشکلات اجتماعی و نجات از چنگال گرگها، تنها در دل اجتماع ممکن است، و به همین دلیل هر اجتماعی فشرده‌تر و متراکم‌تر باشد در برابر حوادث نیرومندتر و پیروز خواهد بود.

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷.

ص: ۱۷۱

و بالاخره در جمله‌های آخر می‌فرماید زنده کردن قرآن به این است که همه بر گرد آن جمع و متحد شوند و میراندن آن این است که از آن پراکنده شده هر یک راهی را برای خود در پیش گیرند!

گذشته از آنچه گفته شد، اهتمام اسلام را به اجتماعات بزرگتر از دو موضوع زیر نیز می‌توان استفاده نمود:

۱- از نظر اسلام اهمیت هر نماز جماعت به مقدار تعداد شرکت کنندگان در آن می‌باشد، و نیز ثواب مساجد، از مسجد بازار و قبیله گرفته تا مسجد جامع شهر و مساجدی که به همه مسلمانان تعلق دارد و بالاخره مسجدالحرام که بزرگترین مرکز اجتماع اسلامی است متناسب با موقعیت اجتماعی آنها می‌باشد.

۲- اسلام در شرایط خاص تشویق فراوانی به تکثیر نسل و ازدیاد جمعیت نموده است. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید:

«اطْلُبُوا الْوَلَدَ فَإِنِّي مُكَاثِرٌ بِكُمْ الْأَمَمَ غَدًا» (۱)

فرزند بخواهید زیرا من در روز رستاخیز به فراوانی جمعیت شما مباحثات می‌کنم.

در اینجا توجه به یک نکته ضرورت دارد و آن اینکه: ممکن است کثرت جمعیت در پاره‌ای از جوامع تولید ناراحتیها و مشکلاتی از نظر کمبود مواد غذایی و مانند آن بکند، ولی این مشکلات موقتی و استثنایی هرگز نمی‌تواند ارزش ذخایر انسانی را برای یک اجتماع کم کند، این

۱- حرّ عاملی، وسائل الشیعه ۳/۱۴، روایت ۶.

ص: ۱۷۲

مشکلات ممکن است احیاناً برای ملتی که مثلاً منابع فراوان زیرزمینی یا محصول فراوان کشاورزی یا مانند آن ندارند پیش آید.

انزوای اجتماعی

واکنش انزوا طلبی و رهبانیت در عقب‌روی فرد و اجتماع

جامعه‌شناسان معتقدند انزوای اجتماعی به هر شکل و در هر صورت اثرات بسیار نامطلوبی در روح و جسم فرد و جامعه دارد. این موضوع هم در مورد افرادی که بصورت انزوا بسر می‌برند، و هم در مورد قبائل و ملتها و بطور کلی گروه‌هایی که به علل اجتماعی، سیاسی و یا جغرافیایی جدا از دیگران زندگی می‌کنند، آزمایش شده است. یکی از جامعه‌شناسان به نام «روس» در کتاب خود «اصول جامعه‌شناسی» اثرات انزوای اجتماعی را روی عده زیادی از زندانیان که در زندانهای انفرادی بودند مورد مطالعه قرار داده است. او می‌گوید: «ده درصد از این عده پس از گذشتن یک سال یا جان سپردند یا دست به انتحار زدند و یا دیوانه شدند و بقیه هم گرفتار یک نوع ناراحتی روانی (غمزدگی) گردیدند». سپس اضافه می‌کند: «در میان زندانیان مجرد مبارزه روح اجتماعی فرد در مقابل مرگ به راستی تأثرانگیز است، زیرا گاهی تنها تعارف یک گل یا یک نبات به یک زندانی، ممکن است عطش تماس اجتماعی او را فرو نشاند و او را از مرگ نجات بخشد». او در مورد افراد تارک دنیا و صومعه نشینان نیز تصریح می‌کند که انزوا

ص: ۱۷۳

اثر بدی در روح آنها دارد و در آنان تولید «افسردگی» و «یأس» و «وهم» و در غالب موارد تولید اختلال روانی می‌نماید (۱).
اثرات انزوای اجتماعی در نزد قبایل بیابانگرد و چادرنشینان- که در یک نوع انزوای دائم بسر می‌برند- نیز کاملاً محسوس است، زیرا عقب‌ماندگی آنها در همه شؤون فکری و اجتماعی نمایان می‌باشد و متناسب با چگونگی انزوای قبیلگی آنهاست.
همچنین کشورهایی که بر اثر رژیمهای خاص سیاسی از دیگران جدا می‌مانند در صورتی که با وسائل دیگر مانند مطبوعات و امثال آن ارتباط فکری با سایرین برقرار نسازند، از جهات مختلف گرفتار عقب‌افتادگی خواهند شد.
علت اصلی این موضوع با در نظر گرفتن بحثهای گذشته و اینکه عموم پیشرفته‌ها مدیون تراکم افکار و تراکم تجربیات و ابتکارات اقوام و افراد است کاملاً روشن می‌باشد، بنابراین باید قبول کرد که انزوای اجتماعی بزرگترین دشمن تکامل جامعه‌ها و ترقی و پیشرفت انسانها در همه زمینه‌هاست و نیز سرچشمه انواع انحرافات می‌باشد.

اسلام و رهبانیت

اشاره

اکنون ببینیم اسلام در این باره چه نظری دارد؟
اسلام، «انزوای اجتماعی» و همه مظاهر آن را که از آن تعبیر به

۱- جامعه شناسی، ساموئیل کینگ، صفحه ۴۲۸.

ص: ۱۷۴

«رهبانیت» نموده است محکوم می‌کند، حدیث معروف

«لَا رَهْبَانِيَّةَ فِي الْإِسْلَامِ»

را در بسیاری از کتب حدیث نقل کرده‌اند، و «رُهْبَانِيَّة» (بضم راء) و «رُهْبَانِيَّة» (بفتح راء) منسوب به «رُهْبَان» و «رُهْبَان» هر دو یک معنی دارد، در اصل لغت از ماده «رهب» به معنی خوف، وحشت و ترس گرفته شده و در عرف به کسانی گفته می‌شود که «انقطاع و انفراد از مردم پیدا می‌کنند بخاطر عبادت و ترس از خدا».

سرچشمه تاریخی

این عمل از قدیم در میان هندوها رایج بوده و سپس در میان مسیحیان رایج گردید. بعضی معتقدند سرچشمه رواج آن در میان پیروان مسیح یا یهود شکستهای پی‌درپی بود که از یکی از سلاطین جناب و دیکتاتور وقت خوردند و به دنبال آن تصمیم گرفتند پراکنده شوند و در بیابانها به عبادت بپردازند تا پیامبر موعود آشکار گردد و آنها را از ذلت و پراکنندگی برهاند (۱).

سرچشمه روانی

اصولاً عکس‌العمل روانی افراد و اقوام گوناگون در برابر شکستها و ناکامیها مختلف است، بعضی تمایل به انزوا و درون‌گرایی پیدا می‌کنند و بکلی مسیر افکار اجتماعی خود را برهم می‌زنند، ولی بعضی دیگر که عده آنها کمتر از دسته اول است خشونت و صلابت و عمق بیشتری پیدا

۱- به تاریخ «ویل دورانت» مراجعه شود.

ص: ۱۷۵

کرده و از مبارزه سطحی متوجه مبارزات ریشه‌دار و اصولی می‌گردند.

رهبانیت در واقع همان عکس‌العمل افراد و اقوام شکست خورده دسته اول است.

اکنون که ریشه تاریخی و روانی رهبانیت را دانستیم و روشن شد که رهبانیت خلاف فطرت سالم بشر است، حدیث زیر بخوبی می‌تواند نظر اسلام را در مورد آن روشن سازد:

«عثمان بن مظعون» بر اثر یک شکست روحی (بخاطر از دست دادن فرزند مورد علاقه خود) متمایل به رهبانیت می‌شود و بعنوان

تسلی خود رو به عبادت می‌آورد، هنگامی که خبر به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسید او را نهی کرد و فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَكْتُبْ عَلَيْنَا الرُّهْبَانِيَّةَ»

خداوند متعال رهبانیت را برای ما مقرر نداشته است.

سپس یک جمله اصولی اضافه فرمود:

«أَمَّا رُهْبَانِيَّةُ أُمَّتِي الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (۱)

همانا رهبانیت امت من جهاد در راه خداست.

یعنی: اگر رهبانیت به معنی پشت‌پا زدن به لذائذ زندگی و آسایشهاست باید در راهی به کار رود که مانند جهاد خدمت بزرگی به

حفظ اصول اسلام و عظمت جامعه کند.

در حدیث دیگری از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل شده که کسی از آن

۱- مجلسی، بحار الانوار ۸/ ۱۷۰، روایت ۱۱۲.

ص: ۱۷۶

حضرت سؤال کرد:

«عَنِ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ هَلْ يَصْلُحُ أَنْ يَسِيحَ فِي الْأَرْضِ أَوْ يَتَرَهَّبَ فِي بَيْتٍ لَا يَخْرُجُ مِنْهُ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا» (۱)

آیا برای مسلمان شایسته است سیاحت و خانه به‌دوشی، یا رهبانیت را انتخاب نماید و از خانه بیرون نرود؟ فرمود: نه. منظور از «سیاحت» در این روایت یک نوع رهبانیت بوده که بصورت جهانگردی بدون زاد و توشه و به منظور دوری از شهرها و اجتماعات و یا فرار از خانه و خانواده انجام می‌شده است، چنانکه مرحوم «طریحی» در کتاب «مجمع البحرین» پس از نقل حدیث «لَا سِيَاحَةَ فِي الْأِسْلَامِ؛

در اسلام سیاحت نیست» می‌گوید: «مقصود دوری از شهرها و صحرا نشینی و ترک مراسم جمعه و اجتماعات است».

و در معنی «سائحات» که در آیه ۵ سوره تحریم وارد شده می‌گوید:

«منظور روزه‌داران می‌باشند، و سیاحت در این آیه به معنی روزه است، و چون سیاحت کننده توشه و غذایی همراه نمی‌برد، مانند آدم روزه‌دار است» (۲).

در هر حال از حدیث فوق برمی‌آید که «رهبانیت» و انزوای اجتماعی - خواه بصورت نشستن در خانه و در به روی خود بستن و تارک دنیا شدن و خواه بصورت جهانگردی بدون وسیله و فرار از خانه و زندگانی و اجتماع - در اسلام محکوم شده است زیرا با روح دستورات اسلامی

۱- مجلسی، بحار الانوار ۱۱۹/۷۰، روایت ۱۰.

۲- بعضی هم «سیاحت» در آیه را به معنی «هجرت» گرفته‌اند.

ص: ۱۷۷

مباین می‌باشد.

از همه اینها گذشته در قرآن مجید رهبانیت رایج در میان نصاری یک نوع بدعت مذموم شمرده شده است:

وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ اَلَّا ابْتَغَاءَ رِضْوَانِ اللّٰهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا(۱)

و رهبانیتی را که آنان ابداع کرده بودند، ما بر آنان مقرر نداشته بودیم گرچه هدفشان جلب خشنودی خدا بود ولی حق آن را رعایت نکردند.

مجموع این مدارک نظر اسلام را درباره رهبانیت کاملاً روشن می‌سازد. ولی در اینجا یک مسأله باقی می‌ماند و آن اینکه: آیا در مذاهب دیگر رهبانیت وجود داشته است؟

از مدارک اسلامی چنین برمی‌آید که یک نوع از رهبانیت در مذهب مسیح بوده اما با رهبانیت کنونی و برنامه تارکان دنیا بسیار فرق داشته است، زیرا از ظاهر جمله ما کتبناهما علیهم الا ابتغاء رضوان الله چنین استفاده می‌شود که خداوند یک نوع رهبانیت برای آنها مقرر داشته است که به منظور تحصیل خشنودی پروردگار بوده، ولی آنها حدود آن را رعایت ننموده و به جای آن نوع دیگری که قرآن آن را بدعت شمرده اختراع کردند.

این مطلبی است که از ظاهر آیه فوق- بدون حذف و تقدیر- برمی‌آید، ولی چون این معنی در نظر عده‌ای از مفسران خوشایند نبوده و فکر

ص: ۱۷۸

می‌کرده‌اند که رهبانیت به هر معنی و در هر زمان و مکانی باید ممنوع باشد، لذا در آیه مزبور قائل به حذف و تقدیر شده و آن را طور دیگری معنی کرده‌اند.

مثلاً بعضی جمله

«ما کَتَبْنَا»

ی دیگری بعد از

«عَلَيْهِمْ»

تقدیر گرفته و معنی آیه را به این صورت تفسیر کرده‌اند:

«وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ مَا كَتَبْنَا اِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللّٰهِ»

یعنی: ما رهبانیت را برای آنها مقرر نداشتیم، ما تنها تحصیل رضایت خداوند را بر آنها مقرر داشتیم! بعضی دیگر جمله

«أَنَّهُمْ ابْتَدَعُوهَا»

را بعد از

«أَلَّا»

در تقدیر گرفته‌اند و حاصل آیه چنین شده است: ما رهبانیت را برای آنها مقرر نداشتیم بلکه آنها خودشان به گمان تحصیل رضایت خداوند آن را اختراع نمودند.

بدیهی است این معانی خلاف ظاهر آیه شریفه است و با استثنای مذکور در آیه که استثنا از

«ما کَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ»

است نمی‌سازد زیرا ظاهر استثناء از نفی، اثبات است، و این می‌رساند که یک نوع رهبانیت برای آنها مقرر شده بوده است.

پاره‌ای از روایات وارده در تفسیر آیه که آن را به «صَلَوَةٌ لَّيْلٍ» (نماز شب) تفسیر نموده نیز این حقیقت را تأیید می‌کند (در تفسیر برهان ذیل آیه شریفه دو روایت به این مضمون نقل شده است).

اکنون باید دید منظور از این رهبانیت مشروع چه بوده است.

مسلماً در آیین اصلی مسیح علیه السلام طبق مدارک تاریخی و دینی (حتی خود اناجیل) ترک ازدواج بطور مطلق و انزوای اجتماعی و جدایی از اجتماع و سکونت در «دیرها» و «صومعه‌ها» که از مراسم رهبانیت امروز

ص: ۱۷۹

می‌باشد، نبوده است.

طبق مدارک قطعی، عده‌ای از حواریون و شاگردان مسیح ازدواج کردند و با مردم مخالفت و معاشرت داشتند. بنابراین ممکن است مراد از رهبانیت مشروع همان معنی لغوی و ترس از خدا آمیخته با یک نوع زهد و بی‌اعتنایی به زرق و برق دنیا و سادگی در عین زندگی در میان اجتماع بوده باشد، آن طور که خود حضرت مسیح علیه السلام و شاگردان او داشتند.

اما جمله

«فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا

؛ ولی حق آن را رعایت نکردند

« تاب دو معنی دارد:

نخست اینکه: آنها حدود آن رهبانیت مشروع را رعایت ننموده و مقررات آن را مسخ نمودند و در آن بدعتها گذاشتند و بصورت دیرنشینی و ترک زندگی عادی دنیا و ترک ازدواج مطلق درآوردند.

دیگر اینکه همان رهبانیت ساختگی و ابداعی را نیز رعایت نمودند و چنانکه بعداً هم اشاره می‌شود به جای پرهیزگاری و عفاف و بی‌اعتنایی به دنیا عده‌ای از آنها مرتکب اعمال خلاف عفت در دیرها شدند و طریق دنیاپرستی را پیش گرفته بساط خوشگذرانی و عیش و میگساری را در بعضی از آن مراکز که به نام رهبانیت تأسیس یافته بود به راه انداختند.

بدعت «رهبانیت» در میان مسیحیان

تواریخ موجود مسیحیت نشان می‌دهد که رهبانیت بصورت فعلی در قرون اول مسیحیت وجود نداشته و پیدایش آن را بعد از قرن سوم میلادی

ص: ۱۸۰

هنگام ظهور امپراطور رومی به نام «دیسوس» و مبارزه شدید با پیروان مسیح علیه السلام دانسته‌اند، آنها بر اثر شکست از این امپراطور و رانده شدن از اجتماعات به کوهها و بیابانها پناه بردند(۱).

جالب توجه اینکه در روایاتی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده نیز این مضمون دیده می‌شود که روزی حضرت به ابن مسعود فرمود: می‌دانی رهبانیت از کجا پیدا شد؟

می‌گوید: عرض کردم: خدا و پیامبرش داناترند!

فرمود: جمعی از جتیاران بعد از عیسی علیه السلام ظهور کردند و افراد با ایمان سه مرتبه با آنها پیکار نمودند و چون شکست خوردند به بیابانها و کوهها فرار کردند و به انتظار ظهور پیغمبر موعود عیسی (حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم) در آنجا به عبادت اشتغال ورزیدند (نقل مضمون روایت)(۲).

«ویل دورانت» مورخ مشهور مسیحی در تاریخ خود در جلد ۳۱ بحث مشروحی راجع به رهبانان نقل می‌کند. او معتقد است پیوستن «راهبات» (زنان تارک دنیا) به «راهبان» از قرن چهارم میلادی شروع شد و روز به روز کار رهبانیت بالا گرفت تا در قرن دهم میلادی به اوج ترقی خود رسید.

سپس شرح مبسوطی درباره وضع «دیرها» (مرکز زندگی رهبانها) و رسم ترک ازدواج و کوششهای رهبانها برای آباد کردن زمینهای بایر

۱- ر. ک: دائرة المعارف قرن بیستم، ماده «رهب».

۲- ر. ک: تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه ۲۷ سوره حدید؛ و بحار الانوار، جلد ۷۰، باب النهی عن الرهبانیه.

ص: ۱۸۱

و زراعت و صنایع دستی و قلاب دوزی و سایر سرگرمیهای زنان راهبه نقل می کند.

یکی از اساسی ترین شرایط رهبانیت همان مسأله ترک ازدواج بطور کلی بود.

«فرید و جدی» در دائرة المعارف نقل می کند که: بعضی از رهبانها تا آن اندازه توجه به جنس زن را عمل شیطانی می دانستند که

حاضر نبودند حیوان ماده را در خانه ببرند مبادا روح شیطانی آن به روحانیت آنها صدمه بزند!

اما با این حال، تاریخ، فجایع زیادی از دیرها به خاطر دارد تا آنجا که پاپ «اینوسان سوم» یکی از دیرها را بعنوان «فاحشه خانه»!

توصیف کرد(۱).

و بعضی از آنها مرکزی برای اجتماع شکم پرستها و دنیا طلبان و خوشگذرانها شده بود و بهترین شرابها در آن تهیه دیده می شد!

۱- ویل دورانت، تاریخ تمدن ۱۳/ ۴۴۳.

ص: ۱۸۳

۸- واحدهای اجتماعی**اشاره**

- * چگونه یک واحد نیرومند اجتماعی به وجود می‌آید
- * نیرومندترین پیوند اجتماعی
- * اسلام و جامعه واحد جهانی
- * راه ایجاد وحدت فکری
- * روح وحدت در تعلیمات اسلام
- * ۱- رشد اخلاقی
- * ۲- عفو و گذشت
- * ۳- پاسخ بدی به نیکی
- * ۴- ترک خشونت

ص: ۱۸۵

واحدهای اجتماعی

مهمترین مسأله در زندگی اجتماعی این است که چگونه می‌توان از واحدهای کوچک، واحد بزرگ و نیرومندی ساخت؟**اشاره**

اجتماع بشر تقریباً از همان روزهای نخست بصورت واحدهای کوچک و بزرگ متعددی درآمده است. چیزی که باعث ایجاد این تعدد و پراکندگی شده امور زیر بوده است:

۱- نژاد

در درجه اول توسعه خانواده و انشعاب خانواده‌های مختلف از یک خانواده، سرچشمه تشکیل یک نژاد و قبیله و به دنبال آن یک واحد اجتماعی شده و در حقیقت نخستین رنگ اجتماعی بشر همان رنگ نژاد و قبیله‌گی است، و الآن هم در جوامع عقب افتاده مسأله قبیله و نژاد اساس جامعه را تشکیل می‌دهد، و در بعضی موارد این مسأله بقدری شدید است که از آمیخته شدن خونهای دو قبیله با هم شدیداً جلوگیری می‌شود.

۲- منطقه جغرافیایی

قبایل مختلف که نژاد و خون، آنها را از هم جدا می‌کرد، رفته رفته به هم آمیختند و تشکیل واحدهای بزرگتر اجتماعی دادند که مناطق مختلف جغرافیایی آنها را از هم جدا می‌ساخت.

مرزهای جغرافیایی نخست جنبه «طبیعی» داشت، مثلاً فاصله شدن یک دره یا شط بزرگ و یا کوههای بلند کافی بود که دو ملت را از هم جدا کند؛ اما بعد جنبه قراردادی پیدا کرد و مرزهای طبیعی با قراردادهای مختلف کم و بیش از ارزش افتاد. اگرچه هنوز هم مرزهای طبیعی در بسیاری از نقاط جهان سازنده مرزهای جغرافیایی است، مثلاً جدایی کشور «بریتانیا» از «فرانسه» و «چین» از «ژاپن» و مانند اینها همه بر اثر مرزهای طبیعی می‌باشد، ولی مسلماً مرز همه کشورها را مرزهای طبیعی تعیین نمی‌کند.

۳- ایدئولوژی

بالاخره تشکیل واحدهای اجتماعی بر اساس عقیده و طرز تفکر و ایدئولوژی در جامعه‌های کاملتر صورت گرفت، به این ترتیب که بشر به زودی فهمید که مسأله «نژاد» و «قبیله» نمی‌تواند میان افراد انسان جدایی بیفکند، درست است که افراد همخون وجه مشترکهای بیشتری در جهات جسمی و روحی دارند ولی این هرگز به آن اندازه نیست که مانع از همزیستی آنها با دیگران باشد. و نیز به آسانی دریافت که اختلاف مناطق

ص: ۱۸۷

جغرافیایی - اعم از طبیعی و قراردادی - نمی‌تواند عامل جدایی باشد، به‌خصوص اینکه با سهولت و سائل ارتباط و حمل و نقل مسأله فاصله جغرافیایی بکلی حل شد و همه به هم نزدیک و خانه یکی شدند.

لذا واحدهای اجتماعی کم‌کم بصورت واحدهای عقیده‌ای و ایدئولوژیکی درآمد و مرزهای «فکری» جانشین مرزهای گذشته شد. تقسیم کشورهای جهان به دو بلوک کمونیست و کاپیتالیست یکی از نمونه‌های بارز این نوع تقسیم‌بندی است.

گرچه در آغاز تصور می‌شد این تقسیم‌بندی یک تقسیم‌بندی ابدی و جاودانی است و مسأله عدم امکان آشتی این دو مکتب قطعی و اجتناب‌ناپذیر معرفی می‌گردید، ولی رفته رفته معلوم شد این تقسیم و جدایی نیز بیش از آنچه باید جنبه واقعی داشته باشد جنبه مصنوعی دارد، زیرا در برابر جهات اختلاف فکری و عقیده‌ای در میان قشرهای مختلف، هزاران جهات مشترک در میان آنها وجود دارد که سرچشمه آن وحدت نوع بشر و وحدت ساختمان روح و جسم اوست که موجب اشتراک در اهداف گوناگون می‌گردد. لذا زمزمه «همزیستی» میان واحدهای اجتماعی با رژیمها و ایدئولوژیهای مختلف قوت گرفت و کم‌کم از مرحله سخن به مرحله عمل درآمد.

گرچه اصطکاک منافع ملتها و عدم رشد عقلی کافی برای هماهنگ‌سازی ساختن این منافع هنوز مانع از این است که این واحدهای پراکنده در هم ادغام گردد و یک واحد بزرگ بر اساس وحدت نوع بشر به وجود آید اما

ص: ۱۸۸

اینقدر مسلم شده که هیچ یک از عوامل تفرقه و جدایی گذشته یک عامل حقیقی و غیر قابل اجتناب نیست؛ همین درک، راه را برای آینده روشنتر و صافتر می‌سازد. و به این ترتیب ثابت شد که همه جامعه بشریت می‌تواند در یک واحد ادغام گردد.

نیرومندترین پیوند اجتماعی

اشاره

به وجود آوردن واحد بزرگ اجتماعی - بخصوص در مقیاس بزرگ جهانی و بین‌المللی - بیش از هر چیز نیازمند به امور زیر است:

۱- سهولت وسائل ارتباطی

این موضوع امروز بطور قابل ملاحظه‌ای حل شده و مسلماً در آینده نیز با پیشرفت وسائل مختلف بهتر و عالتر خواهد گردید.

۲- وحدت ایدئولوژی

گرچه همانطور که گفتیم بدون وحدت فکری نیز می‌توان بر اساس «وحدت منافع حیاتی» و «جهت مشترک انسانی»، جامعه واحدی بوجود آورد ولی تردیدی نیست که همبستگی میان قشرها و جناحهای مختلف چنین جامعه‌ای ضعیف و سرد و ناپایدار و آمیخته با ترس و وحشت و دو دلی خواهد بود. و در چنین شرایطی مسلماً همکاریها محدود و احتیاط آمیز می‌باشد و با چنین همکاریها نمی‌توان جامعه کاملاً

ص: ۱۸۹

متشکل و زنده و خوشبختی بوجود آورد.

در حالی که اگر یک وحدت فکری ریشه‌دار، افراد اجتماع را به هم مربوط سازد و پیوندهای محکمی دل‌های آنها را به هم بپیوندد جامعه‌ای به تمام معنی واحد با همکاری وسیع و همه جانبه، با همبستگی و تفاهم کامل و دایمی تشکیل خواهد یافت.

۳- رشد فکری و اخلاقی کامل

برای تشکیل چنین جامعه‌ای رشد فکری کافی لازم است که با یک دید وسیع منافع ادغام همه جوامع انسانی را در چنان واحد بزرگی دریابند و نیز رشد اخلاقی کافی لازم است که نقاط اجتناب ناپذیر اختلاف را بخاطر توافق در نقاط مشترک تحمل کرده و هضم نمایند و خویش را با آن تطبیق دهند.

البته موضوع اول یعنی ایمان به اینکه همکاری همه انسانها به سود همه است، زیاد دشوار نیست؛ ولی قسمت دوم یعنی هضم کردن نقاط اختلاف، چندان سهل و آسان نمی‌باشد.

توضیح اینکه: درک این مسأله که اگر افراد بشر همه باهم در یک جامعه گرد آیند مشکلات آنها کمتر و راه حل آن سهلتر خواهد بود چیز مشکلی نیست.

چه اینکه در صورت پراکندگی و جدایی دائماً قسمت مهمی از فعالترین نیروهای انسانی و اقتصادی آنها به هدر می‌رود بسیار ممکن است که میزان نیروهای به هدر رفته از نصف مجموع نیروها و امکانات آنها هم بیشتر

ص: ۱۹۰

باشد.

مثلاً در دنیای امروز که رقابت شدیدی میان شرق و غرب حکومت می‌کند شاید بیش از نیمی از نیروهای فعال انسانی آنها به صورتهای زیر مصرف می‌گردد.

افراد ارتش، افراد ذخیره، سرویسهای اطلاعاتی و جاسوسی و دستگاههای وابسته به آنها، مرزبانی و گمرکها و مبارزه با قاچاق، دانشمندان و کارگرانی که در صنایع جنگی و شعب وابسته به آن فعالیت می‌کنند، بدیهی است اگر ضرورتی ایجاب نکند این گونه مصارف بیهوده است و هیچ گونه بازده مثبت اجتماعی ندارد.

در دنیای امروز نیمی از بودجه‌ها نیز صرف همینها یعنی هزینه‌های دفاعی و جنگی و جاسوسی و رقابتهای دیگر می‌شود.

تازه این در صورتی است که جنگی در دنیا رخ ندهد و گرنه هزینه‌هایی که صرف جبران اعمال تخریبی در مقیاسهای کوچک (جنگهای محلی) و مقیاسهای بزرگ (جنگهای جهانی) می‌گردد راستی سرسام‌آور است.

اینها همه نیروهای «انسانی» و «اقتصادی» است که کاملاً به هدر می‌رود و دلیلی جز جدایی جوامع بشری از یکدیگر ندارد. درست مثل این است که دو مؤسسه تجارتي پنجاه درصد از سرمایه و وقت خود را صرف عقب راندن و کوبیدن یکدیگر کنند، بدیهی است نتیجه‌ای جز خسارت هر دو نخواهد داشت.

بنابراین اگر وحدت کاملی در میان همه جوامع انسانی بوجود آید، در حقیقت «بازده» فعالیتهای آنها در همه شؤون زندگی به دو برابر افزایش

ص: ۱۹۱

خواهد یافت.

این موضوع را همه بخوبی می‌توانند درک کنند و می‌توانند نتایج وحدت را دریابند.

اما در مورد مسائل اخلاقی، شکی نیست که افراد با یکدیگر مختلفند:

اختلاف در ذوق، سلیقه، طرز تفکر، طرفدار ملایمت بودن یا طرفدار شدت عمل یا میانه رو بودن، تفاوت در احساساتی یا تعقلی بودن، تفاوت در درون‌گرایی و برون‌گرایی، در عاطفی بودن و غیر عاطفی بودن، در توجه به تشریفات و ظواهر یا بی‌اعتنایی به آن، در میزان تمایل به امور مختلف علمی، اقتصادی و...

درست است که با تمرین و ممارست و تربیت، می‌توان تغییرات و تعدیلهایی در ایمان و عواطف و افکار و خواسته‌های افراد مختلف ایجاد کرد، ولی بالاخره این اختلافات نه قابل انکار است و نه قابل اینکه بطور کلی از بین برود. یعنی همانطور که دو نفر در جهان پیدا نمی‌شوند که از لحاظ جسمی کاملاً شبیه یکدیگر باشند، هرگز نمی‌توان دو نفر را پیدا کرد که از تمام جنبه‌های روحی و فکری و غرایز گوناگون، یکسان باشند، تفاوت میان روحها و غرایز و افکار مسلماً از تفاوت در میان جسمها بیشتر است زیرا ساختمان روحی انسان هم پیچیده‌تر است و هم وسیعتر و طبعاً در چنین ساختمانی نقاط تفاوت بیشتر خواهد بود.

مردمی که می‌خواهند در یک جامعه بزرگ جهانی زندگی آمیخته با مسالمت و همکاری نزدیک داشته باشند باید به آن حد از «رشد اخلاقی» برسند که پس از درک این حقایق مربوط به تفاوت ساختمان فکری

ص: ۱۹۲

و روحی و عاطفی و اخلاقی بتوانند نقاط اختلاف دیگران را تحمل و هضم کنند؛ بتوانند خواسته‌های دیگران را هنگام اختلاف نظر در مسائل غیر هدفی همچون خواسته‌های خود، محترم بشمرند؛ هرگز انتظار نداشته باشند که دیگران در همه این موارد از آنها پیروی کرده و یا آنکه خواسته‌های خود را بر آنها تحمیل نمایند یا اینکه به مسائل غیر هدفی رنگ هدف بدهند؛ دقت کنید. گذشت و اغماض و سعه صدر و بلندنظری و تحمل و نرمی و بردباری، اموری است که همه از نظر اخلاقی برای هضم این نقاط اختلاف، ضرورت کامل دارد.

حتی دو نفر نمی‌توانند برای مدتی طولانی همکاری نزدیک با یکدیگر داشته باشند مگر اینکه این حقیقت را درک کرده و آمادگی برای استقبال آن داشته باشند.

بدیهی است این آمادگی اخلاقی برای هضم نقاط اختلاف چیزی نیست که با گفتگو بدست آید، بلکه اموری است که تنها با تهذیب و تربیت که موجب رشد کافی در جهات اخلاقی است امکان پذیر می‌باشد.

اسلام و جامعه واحد جهانی

اسلام راه را برای تشکیل جامعه واحد جهانی از جهات مختلفی گشوده است، زیرا:
اولاً- با اینکه اسلام در جامعه نژادی به وجود آمد، در جامعه‌ای که زیربنای آن بیش از هر چیز موضوع طایفه و قبیله بود و مسأله نژاد بر همه

ص: ۱۹۳

شؤون آن با قدرت تمام حکومت می کرد، حتی شهرهای آن هم شهر به معنی واقعی نبود چه اینکه حساب قبایل و طوایف در آن کاملاً از یکدیگر جدا بود.

اسلام در چنین محیطی مسأله نژاد را بکلی از ردیف مسائل اجتماعی خارج نمود و آن را بکلی از ارزش انداخت. گاهی با همان منطق که جامعه نژادی آنها از آن مایه می گرفت (اشتراک در خون- وحدت جدّ اصلی قبیله) به جنگ آنها رفت و به آنها فهماند که اگر در یک سطح عالی فکر کنید جامعه بشریت همه از یک زوج پدید آمده‌اند.

بنابراین باید همه یک واحد را تشکیل دهند:

یا أَيُّهَا النَّاسُ اَنَا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى (۱)

ای مردم! ما شما را از یک زن و مرد آفریدیم.

و به این ترتیب «اخوت انسانی» را جانشین «اخوت قبیله‌گی» و «خون نوع بشر» را جانشین «خون قبیله» نمود.

و گاهی با منطق دیگر به آنها فهماند که مسأله حفظ انساب و ارتباط و انتساب افراد به طایفه و قبیله و پدران و نیاکان گرچه لازم است ولی این نه بخاطر «تفاخر» به انساب بلکه بخاطر «تعارف» (شناسایی افراد) از طریق این دسته‌بندی خاص اجتماعی است. چه اینکه مسلم است حفظ حقوق افراد بشر در اجتماعات ایجاب

۱- سوره حجرات (۴۹) آیه ۱۳.

ص: ۱۹۴

می‌کند که افراد از یکدیگر ممتاز و شناخته شوند و برای این موضوع راهی طبیعی‌تر و صحیح‌تر از انتساب به پدران و نیاکان و شعوب و قبایل نیست ولی این موضوع باید تنها وسیله «معارفه» باشد نه مفاخره:

وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا (۱)

و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید.

گاهی نیز آنها را متوجه ساخت که «کرامت» و «ارزش» افراد بخاطر سجایای روحی و ملکات نفسانی آنها (تقوا و پرهیزکاری) است و این موضوع هرگز از طریق «توارث» قابل اکتساب نیست، و به تعبیر دیگر صفات ارثی اگر فرضاً «جمیل» هم باشد جمیل غیر اختیاری هستند که هیچگاه نمی‌توانند مقیاس شخصیت و کرامت باشند:

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ (۲)

گرامی‌ترین شما نزد خداوند، باتقواترین شماست.

و به این ترتیب اسلام ضربت نهایی خود را بر پایه‌های نژادپرستی و تفرقه‌های ناشی از آن وارد کرده است.

ثانیاً- با بی‌اعتنایی به مرزهای جغرافیایی- اعم از طبیعی و قراردادی- و بسط و گسترش دعوت خود به همه کشورهای جهان، بی‌ارزش بودن این عامل تفرقه را نیز روشن ساخته است.

این منطق اسلام را از خلال تعبیرات فراوانی از قرآن مجید می‌توان دریافت:

۱- سوره حجرات (۴۹) آیه ۱۳.

۲- همان مدرک.

ص: ۱۹۵

الف: خطابات قرآن- غیر از آنچه مخصوص افراد با ایمان است- طوری تعمیم دارد که همه ملل جهان را شامل می‌گردد، مانند خطاب «یا ایُّهَا النَّاسُ» (ای مردم!)، و «یا عِبَادِ» (ای بندگان من!)، و «یا بَنِي آدَمَ» (ای فرزندان آدم!)، و «یا ایُّهَا الْاِنْسَانُ» (ای انسان!) که در آیات مختلف قرآن آمده است (۱).

در این خطابات عموم جهان از هر قوم و ملت و کشوری شرکت دارند و کمترین آثاری از ملتهای مختلف در آنها دیده نمی‌شود.

ب: قرآن همه روی زمین را کشور پهناور خدا می‌داند، گاهی می‌فرماید:

یا عِبَادِیَ الَّذِیْنَ آمَنُوا اِنَّ اَرْضِیْ وَاَسِیْعَةُ فَآیَاتِیْ فَاعْبُدُونِ (۲)

ای بندگان من که ایمان آورده‌اید! زمین من وسیع است، پس تنها مرا پرستید.

و در برابر فشارهای دشمنان تسلیم نشوید.

و در جای دیگر دستور می‌دهد که در هر جای از زمین برای مشاهده

۱- مانند: «یا ایُّهَا النَّاسُ اِنِّیْ رَسُوْلُ اللّٰهِ الْیَکْمُ جَمِیْعًا»؛ ای مردم! من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم، سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۸.

«یا عِبَادِ فَاتَّقُوْنِ»؛ ای بندگان من! از نافرمانی من بپرهیزید، سوره زمر (۳۹) آیه ۱۶.

«یا بَنِي آدَمَ لَا یَفْتِنَنَّکُمْ الشَّیْطَانُ»؛ ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبد، سوره اعراف (۷) آیه ۲۷.

«یا ایُّهَا الْاِنْسَانُ اِنَّکَ کَادِحٌ اِلٰی رَبِّکَ کَدْحًا»؛ ای انسان! تو با تلاش و رنج بسوی پروردگارت می‌روی، سوره انشقاق (۸۴) آیه ۶.

۲- سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۵۶.

ص: ۱۹۶

آثار تمدنهای برباد رفته پیشینیان و گرفتن عبرت، از زندگی آمیخته به گناه و ظلم آنها، سیر نماید:

فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ (۱)

پس در روی زمین بگردید و ببینید عاقبت تکذیب کنندگان چگونه بود!

و نیز مردم را بسوی اصلاح در زمین و دوری از افساد در آن دعوت می‌نماید:

وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا (۲)

و در زمین پس از اصلاح آن فساد نکنید.

و زمانی دیگر مجموع روی زمین را میراث صالحان و نیکان می‌شمارد که سرانجام بر آن مسلط خواهند شد:

إِنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ (۳)

بندگان شایسته‌ام وارث (حکومت) زمین خواهند شد.

ج: قرآن مجید صریحاً دستور می‌دهد که مسلمانان در اجرای وظایف الهی خود مقید به ماندن در نقطه خاصی نباشند، و اگر نتوانند

در نقطه‌ای آنها را اجرا کنند به نقاط دیگر از کره زمین مهاجرت نمایند و خودداری کنندگان از مهاجرت را سرزنش و توبیخ

می‌نماید:

قَالُوا لِمَ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا (۴)

۱- سوره نحل (۱۶) آیه ۳۶.

۲- سوره اعراف (۷) آیه ۵۶.

۳- سوره انبیاء (۲۱) آیه ۱۰۵.

۴- سوره نساء (۴) آیه ۹۷.

ص: ۱۹۷

(فرشتگان) گفتند؛ مگر سرزمین خدا، پهناور نبود که مهاجرت کنید؟

د: قرآن مجید در آنهمه آیات مربوط به احکام و معارف و اخلاقیات خود هرگز روی واحدهای اجتماعی که بعنوان ممالک مختلف از یکدیگر جدا شده‌اند تکیه ننموده، و این خود دلیل بارزی بر طرفداری و دفاع اسلام از جامعه واحد جهانی و به اصطلاح «انترناسیونالیسم» است.

اصولاً مسلکی که بر پایه اصول انسانیت و حقوق بشر استوار شده غیر از این نمی‌تواند باشد.

یادآوری لازم

در فقه اسلامی در باب جهاد بحثی تحت عنوان «مربطه» یعنی آمادگی برای حفظ مرزهای اسلامی در برابر هجوم احتمالی دشمنان دیده می‌شود که احکام خاصی برای آن ذکر شده است (۱).

ممکن است در نظر بعضی این موضوع به عنوان طرفداری اسلام از وجود «مرزهای جغرافیایی» تلقی گردد، اما ناگفته روشن است که این موضوع تنها در صورتی است که اسلام از طرف بیگانه‌ای مورد هجوم واقع گردد، ولی در صورت پیشرفت دعوت اسلامی در جهان- و بعبارت دیگر پیروزی طرح اسلام در دعوت خود- این موضوع خودبه‌خود منتفی خواهد گردید و قبل از آن هم مرزهای کشور اسلام مرز فکری و عقیدتی است نه مرز جغرافیایی و قراردادی.

و به تعبیر دیگر در داخل حوزه اسلام به هیچ وجه تقسیم‌بندی جغرافیایی و مرز وجود ندارد، و در بیرون حوزه اسلام نیز تنها مرزهای

۱- به کتاب «جواهر الکلام» اول کتاب جهاد مراجعه شود.

ص: ۱۹۸

فکری و اعتقادی آن را از دیگران جدا می‌سازد.

ثالثاً- اسلام با معارف و احکام خود تلاش وسیعی برای ایجاد یک نقطه وحدت فکری و به اصطلاح «وحدت ایدئولوژیکی» در میان تمام افراد بشر نموده است.

باید توجه داشت که وحدت فکری و عقیدتی که اسلام بنیانگذار آن است بر خلاف روابط فکری و ایدئولوژیکی احزاب سیاسی و امثال آنها که در قرون اخیر در جهان به وجود آمده‌اند، مخصوص طبقه و جمعیت و ملت خاصی نیست، مربوط به همه جامعه بشریت است.

و این یک امتیاز بزرگ برای ایدئولوژی اسلامی محسوب می‌گردد که به هیچ‌وجه رنگ منطقه‌ای و طبقاتی ندارد.

ولی عموم احزاب و دسته‌های سیاسی جهان و مکتبهای فلسفی وابسته به آنها گرچه ظاهراً اساس کار خود را بر وحدت فکری و مرامی قرار داده‌اند، اما همه در این «عیب» بزرگ مشترکند که جنبه عمومی و جهانی یا از آغاز نداشته‌اند و یا از دست داده‌اند. مثلاً «حزب نازی» یا جنبش خطرناک «صهیونیسم بین‌الملل» گرچه به ظاهر صورت ایدئولوژیکی داشته یا دارد، ولی در واقع حافظ منافع دسته مخصوصی بیش نیست.

در حقیقت نژاد آلمانی در حزب نازی و نژاد یهود در صهیونیسم و منافع مخصوص آنها زیربنای اصلی احزاب مزبور را تشکیل می‌دهد. احزاب کمونیست جهان با اینکه مدعی جهانی بودن انترناسیونالیسم هستند امروز هیچ‌کدام رنگ محلی داشتن و حافظ منافع کشور خاصی بودن را کتمان

ص: ۱۹۹

نمی‌کنند و به همین دلیل کمونیسم در هریک از این کشورها به رنگ خاصی درآمده است، بنابراین آنها هم طبعاً تنها مربوط به یک دسته از افراد بشر می‌باشند.

شکی نیست که آنها مدعی هستند باید اصولاً طبقات و مرزها را از اجتماع برچید و جامعه جهانی بدون طبقات به وجود آورد ولی در صورتی که این نقشه در خارج پیاده نشود- همانطور که تاکنون پیاده نشده و قراین نشان می‌دهد که در آینده نیز پیاده نخواهد شد- عملاً مدافع منافع ملت خاصی خواهند بود.

کار به صحت و فساد این مکتبها و احزاب نداریم، منظور توضیح این نکته است که همه آنها در این نقطه ضعف بزرگ شریکند که قدرت ندارند یک وحدت فکری در میان همه افراد بشر از همه نژادها و همه ملتها ایجاد کنند.

ولی وحدت فکری و عقیده‌ای که اسلام آن را پی‌ریزی نموده، جنبه خصوصی ندارد و حتی مخصوص به پیروان اسلام هم نیست بلکه پیروان مذاهب دیگر هم می‌توانند شریک باشند.

و لذا در اسلام برنامه وسیعی برای حفظ حقوق اقلیتهای مذهبی که در محیط کشورهای اسلامی زندگی می‌کنند و دفاع از منافع آنها در نظر گرفته شده که وسعت آن با مطالعه کافی در منابع اسلامی روشن می‌شود.

راه ایجاد وحدت فکری

اکنون به بررسی قسمتی از معارف و تعلیمات اسلام که می‌تواند به این

ص: ۲۰۰

هدف بزرگ (ایجاد وحدت فکری در میان ابنای بشر) کمک کند، می‌پردازیم:

۱- اصل توحید

که اساس همه معارف اسلامی را تشکیل می‌دهد، اسلام

«ازْیَابٌ مُّتَّفَرِّقُونَ»

(خدایان پراکنده) را که هم نشانه تشتت افکار و آراء و هم عامل مؤثری برای تفرقه‌های اجتماعی محسوب می‌گردد بکلی درهم کوبیده حتی به پیروان خود تعلیم می‌دهد که در ذات و صفات خدا نیز تفرقه و تعددی وجود ندارد، ذات او بسیط و صفات او همه عین یکدیگرند.

می‌دانیم در اعصار پیشین یکی از عوامل تفرقه در میان اقوام همان مسأله اعتقاد به خدایان متعدد بود، که هر قوم و ملت و طایفه و گاهی هر شهری برای خود «خدا» یا «خدایانی» داشتند که به هنگام پیروزی آنها بر اقوام دیگر، او هم پیروز می‌شد و رسمیت می‌یافت و به هنگام شکست او هم فراموش می‌گردید!

چنانکه «آلبرماله» در فصل مربوط به عقاید مذهبی «کلدانیان» می‌نویسد:

در اوایل امر در «کلده» نیز مانند «مصر» هر شهری خدای مخصوص به خود داشت، پس از تشکیل دولتهای بزرگ پرستش خدایان بلاد مختلف عمومیت یافت و خدای پایتخت «ربّ الارباب»! شد؛ بدین لحاظ به روزگار «حمورابی»^(۱) چون بابل پایتخت کلده بود، خدای این شهر نیز که «ماردوک» نام داشت «ربّ الارباب» تمام کلده شناخته شد، و از آنجا

۱- «حمورابی» پادشاه معروف کشور گشا و کشور دار است که بخاطر قوانین جالبی که از او به یادگار مانده مشهور و معروف است.

ص: ۲۰۱

که پایتخت دولت آشور در ابتدا شهر آشور بود خدای این شهر که او نیز «آشور» نام داشت ربّ الارباب مردم آشور گردید(۱).
و در مورد مذهب مصریان می‌نویسد:
«... چنان نبود که همه مردم مصر چند خدای مشترک را بپرستند بلکه هر شهری خدایانی جداگانه داشت، معدلک روزگاری رسید که پرستش بعضی خدایان در تمام مصر (البته تنها در مصر) رواج یافت.
هرگاه شهری مهمتر و معتبرتر می‌شد، بر شأن خداوندانش می‌افزود»(۲).
نمونه کامل این پراکندگی خدایان در زادگاه اسلام یعنی سرزمین حجاز و بخصوص مکه خودنمایی می‌کرد و سرچشمه و نشانه همه گونه تفرقه و پراکندگی فکری و اجتماعی بود، و چون روشن است، نیازمند به شاهدهی نیست.
اسلام با تعلیمات و معارف درخشان خود به این وضع خاتمه داد و شعار همه مسلمانان انحصار معبود در خدای یگانه «لا اله الا الله» و توجه به «الله» خدای یگانه، گردید.
قرآن می‌گوید: نه تنها معبود در کره زمین خداست بلکه در سراسر جهان آفرینش تنها معبود بحق، اوست، آنجا که می‌فرماید:
وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ (۳)
و او کسی است که در آسمان معبود است، در زمین، معبود.

۱- آلبر ماله، تاریخ ملل شرق ۱ / ۸۱.

۲- همان مدرک، صفحه ۴۱.

۳- سوره زخرف (۴۳) آیه ۸۴.

ص: ۲۰۲

در جای دیگر می‌فرماید:

أَنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا (۱)

تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند، بنده اویند.

اسلام در تعلیمات خود حقیقت توحید را به جهان آفرینش نیز گسترش داده و همه جهان را یک واحد معرفی می‌کند که از مبدأ واحدی صادر شده است:

مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ (۲)

در آفرینش خداوند رحمان هیچ تضاد و عیبی نمی‌بینی (همه دارای نظام واحد و قانون ثابتی هستند)، بار دیگر نگاه کن (و به دقت همه موجودات و مخلوقات را بررسی نما) آیا هیچ شکاف و خللی مشاهده می‌کنی؟
و نیز قرآن همه موجودات زنده را از یک مبدأ معرفی می‌کند:

وَمِنَ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَيٍّ (۳)

و هر چیز زنده‌ای را از آب قرار دادیم!

به این ترتیب اسلام یکی دیگر از پایه‌های اصلی شرک و اعتقاد به ارباب انواع را درهم کوبیده است، زیرا اعتقاد مزبور بیشتر از این ناشی می‌شود که هر کدام از انواع موجودات جهان را یک واحد مستقل و جدای از دیگری می‌پنداشتند و برای هر کدام خالق و مدبر مستقلی قائل بودند.

۱- سوره مریم (۱۹) آیه ۹۳.

۲- سوره مُلک (۶۷) آیه ۳.

۳- سوره انبیاء (۲۱) آیه ۳۰.

ص: ۲۰۳

طبق تعلیمات اسلام، خالق و آفریدگار این جهان نیز از این جهان جدا نیست، یعنی در عین اینکه با آنها یکی نیست از آنها جدا نیز نمی‌باشد.

وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ (۱)

و ما از شما به او نزدیکتریم ولی نمی‌بینید.

وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ (۲)

و ما به او از رگ قلبش نزدیکتریم

«مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ وَعَیْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُزَايَلَةٍ» (۳)

با همه چیز است، اما نه اینکه قرین آن باشد؛ و مغایر با همه چیز است، امانه اینکه از آن بیگانه و جدا باشد.

روح وحدت در تعالیم اسلام

روح وحدت در تعالیم اسلامی تنها از این نظر که اصل «توحید» پایه همه عقاید اسلامی را تشکیل می‌دهد، نیست، حتی در مسأله دعوت انبیاء و پیغمبران و کتب آسمانی همه را از نظر اصول یکی می‌داند که تنها در مراحل تکاملی باهم اختلاف دارند. بلکه این روح در احکام و قوانین و مقررات علمی اسلامی نیز مشهود است، چه اینکه موضوع احکام و قوانین اسلامی تنها انسان است (انسان بشرط بلوغ و عقل) و هیچ قید دیگری ندارد.

۱- سوره واقعه (۵۶) آیه ۸۵.

۲- سوره ق (۵۰) آیه ۱۶.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۱.

ص: ۲۰۴

عبادات اسلامی همه در این معنی شریکند که بیدارکننده و تفکرانگیزند:

اقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي (۱)

نماز را برای یاد من به پا دار.

و اثر انضباط بخش و سوق به سادگی و کنترل هوسهای سرکش و تربیت انسان دارند، این روح واحد عبادات اسلامی است. عبادات اسلامی همه با یک زبان انجام می‌شود که نشانه وحدت است آن هم نه از این نظر که زبان عربی است و متعلق به ملت خاصی، بلکه از این نظر که زبان وحی است (و شاید انتخاب این زبان برای وحی علاوه بر علل دیگر، کمی تکلف و وسعت کلمات و اشتقاقات و ترکیبات و آهنگ خاص آن بوده است).

روح وحدت عبادات اسلامی مخصوصاً به هنگام عبادات دسته‌جمعی و بالاخص به هنگام حج که عالیت‌ترین تجلیات روح وحدت را نشان می‌دهد، تظاهر می‌کند و ملل مختلفی را که با یکدیگر هزاران فرسنگ از نظر جسم و جان دور بوده‌اند بصورت واحدی از نظر طرز تفکر، مکان و شعارهایی که می‌دهند درمی‌آورد، این وضع شکوه خاصی همچون شکوه نظام واحد جهان آفرینش دارد، اصولاً رنگ اسلام رنگ آفرینش است و لذا با آن هماهنگ می‌باشد.

صفوف نماز جماعت‌های اسلامی برای ناظر فرضی که از بیرون کره

ص: ۲۰۵

زمین به آن می‌نگرد حکم دواير متداخلی را دارد که حول یک مرکز قرار گرفته‌اند و نشانه وحدت کامل است. مقیاسهای اسلامی- تا آنجا که امکان داشته است- از مقیاسهای طبیعی که همه در آن مساوی هستند و رنگ قومیت خاصی را ندارد اتخاذ شده و برای تعیین پاره‌ای از موضوعات، مثلاً از گام، وجب و «اخصم‌الراحه» (گودی کف دست) و امثال آنها استفاده گردیده است.

ماه و سال اسلامی بر محور گردش ماه و خورشید (یا صحیحتر گردش زمین به گرد خورشید) دور می‌زند و برای همه یکسان و درک آن احتیاج به تخصص فنی ندارد و همه در آن یکسانند و جز از نظر اختلاف افق که خاصیت طبیعی مناطق کره زمین است، با هم تفاوتی ندارد. و یا مانند ماههای بعضی از «مذاهب قلابی» نیست که روی عدد «نوزده» تکیه کرده و ایام ماه را نوزده روز و تعداد ماهها را نیز نوزده قرار داده و معجونی بوجود آورده که نه با مقیاسهای طبیعی سازگار باشد و نه بدون محاسبه و نگاه داشتن حساب، قابل استفاده گردد.

بنابراین می‌بینیم روح وحدت حتی در مقادیر و مقیاسهای اسلامی نیز منعکس است.

رشد اخلاقی، شرط نخستین

اصل فراموش شده‌ای که دنیا بدون آن

روی آرامش نخواهد دید

همانطور که گفتیم برای تشکیل یک جامعه حقیقی بخصوص در یک

ص: ۲۰۶

مقیاس بزرگ جهانی که تمام مردم دنیا را در برگیرد، علاوه بر وحدت ایدئولوژیکی و رشد فکری نیاز به «رشد اخلاقی» است. بدون رشد اخلاقی هرگز مردمی که در یک اجتماع زندگی می‌کنند نمی‌توانند وجود یکدیگر را تحمل نمایند و نقاط برخورد روحيات گوناگون و اختلاف نظرها را به طرز شایسته‌ای حل کنند.

نیاز این قسمت - مانند پرورش سایر جنبه‌های اخلاقی - به تعلیمات انبیاء و پیامبران از هر قسمت دیگر واضحتر است؛ زیرا همانطور که در جای خود گفته‌ایم، اخلاق بدون ضمانت اجرایی ایمان - و مکتب پیغمبران - تکیه‌گاه محکمی نخواهد داشت و از حدود یک سلسله کمالات غیر ضروری و توصیه‌های غیر لازم‌الاجرا تجاوز نمی‌کند.

اکنون به سراغ طرحهایی که در اسلام برای پرورش رشد اخلاق اجتماعی انسانها و آماده ساختن آنها برای زندگی دسته‌جمعی ریخته شده، می‌رویم. البته باید توجه داشت آنچه ذیلاً می‌آوریم قسمتی از این تعلیمات وسیع است و ذکر همه آنها از حوصله این بحث فشرده خارج می‌باشد.

توجه دادن به تفاوت مردم از نظر آفرینش جسم و جان و روحيات و عواطف چنانکه در حدیث معروف نقل شده:

«لَوْ عَلِمَ النَّاسُ كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ هَذَا الْخَلْقَ لَمْ يَلْمُ أَحَدٌ أَحَدًا» (۱)

اگر مردم می‌دانستند خداوند چگونه افراد را آفریده، هرگز کسی دیگری را

۱- مجلسی، بحار الانوار ۷۰/۱۴۳، روایت ۷.

ص: ۲۰۷

ملامت نمی کرد!

و نیز در حدیث معروفی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده:

«النَّاسُ مَعَادِنٌ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ» (۱)

مردم معدنهایی هستند همانند معادن طلا و نقره.

اشاره‌ای به اختلاف آفرینش (اجمالاً) شده است.

توجه به این موضوع که ساختمان روح و عواطف و تربیت و مقدار معلومات و سوابق ذهنی افراد، فوق‌العاده مختلف است، بسیاری از مشکلات معاشرتی و تضادها و برخوردهای اجتماعی را حل می‌کند.

مثلاً بسیار دیده‌ایم که پدران و مادران از یک عمل نابجای کودک (مانند شکستن یک ظرف یا کثیف کردن لباس خود) زیاد ناراحت می‌شوند و گاهی مجازاتهای شدید در برابر این عمل کوچک روا می‌دارند و کودک را بسیار ملامت می‌کنند؛ در حالی که اگر درست موضوع را بررسی کنیم خواهیم دید نه جای عصبانیت است و نه چندان ملامت و سرزنش دارد.

مسلم است نه معلومات کودک درباره چگونگی ظرفهای شکستی و غیر شکستی و طریق نگهداری آنها که احتمال افتادن و شکستن را به حداقل برساند و از لیز خوردن و سنگینی کردن روی انگشتها بکاهد، به اندازه کافی است؛ و نه اگر همه این مطالب را کاملاً بداند تجربه علمی کافی روی آن دارد، و به فرض اینکه هم علم و هم تجربه او کافی باشد، قدرت

ص: ۲۰۸

جسمی او ناچیز است.

بنابراین اگر ما فعلاً در نگهداری این ظروف از آن کودک واردتریم به خاطر تجربیات و آزمایشهای فراوان دوران کودکی است، چرا که دوران کودکی سراسر دوران آزمایش و اندوختن معلومات درباره محیطی است که انسان هیچ آشنایی با آن ندارد. و اگر خود را به جای آن کودک، با همان معلومات ناچیز و ورزیدگی ناچیزتر، فرض کنیم بسیاری از کارهای او که در نظر ما گناه و جرم عظیمی محسوب می‌شود نه گناه است و نه جرم!

این محاسبه را درباره افراد بزرگ نیز می‌توانیم بکنیم، بعضی عادات رفیق من ممکن است در نظر من، ناپسند آید و بخاطر آن خود را آماده برای قطع دوستی کنم، ولی هنگامی که محیط تربیتی رفیق را در نظر می‌گیرم، ساختمان روحی او را به آن ضمیمه می‌کنم، سابقه ذهنی او را نیز مورد توجه قرار می‌دهم، می‌بینم اگر من هم جای او بودم جز این نمی‌کردم.

همسایه من بلند صحبت می‌کند و مزاحم من است، پایه معلومات و ساختمان حنجره و اعصاب و میزان حساسیت پرده‌های گوش او و تربیت او را در نظر می‌گیرم، می‌بینم اگرچه او مقصر است اما تقصیر او به آن بزرگی که من خیال می‌کردم نیست.

اشتباه نشود، نمی‌خواهیم با این بیان مردم را در همه اعمال خود بی‌تقصیر معرفی کنیم و - آنچنان که جبرئیل معتقدند - همه چیز را به گردن علل روحی و جسمی و خارجی بیندازیم.

همچنین نمی‌خواهیم با این بیان، لزوم تربیت را انکار نماییم و افراد

ص: ۲۰۹

را به حال خود بگذاریم تا هر چه خواستند انجام دهند، بلکه منظور این است اگر توجه به این واقعیتها داشته باشیم برای حل اختلافات و رفع اعتراضات بر یکدیگر آمادگی بیشتری پیدا خواهیم نمود و وجود یکدیگر را به آسانی تحمل خواهیم کرد؛ و اینکه با یک اختلاف نظر جزئی یکدیگر را طرد می‌کنیم، بخاطر این است که به این تفاوتها توجه نداریم.

۲- عفو و گذشت

کمتر کسی است که از خطا و اشتباه و گاهی تعمد در تزییع حقوق دیگران مصون باشد، و اگر بنا باشد هر کس طبق اصل «انتقام» عمل کند، برخوردهای اجتماعی بصورت یک رشته تسلسلی پیش می‌رود و روز به روز تشدید می‌گردد، زیرا حملات انتقامی از نظر کمیت و کیفیت قابل کنترل نیست و غالباً بصورت شدیدتری درمی‌آید.

دیگر اینکه بفرض که قابل کنترل و اندازه‌گیری باشد، هرگز تعیین میزان جنایت نخستین از دریچه چشم «جانی» و «کسی که جنایت بر او وارد شده» یکسان و برابر نیست. بنابراین بفرض که طرف مقابل بخواهد در حمله انتقامی خود رعایت مساوات در کمیت و کیفیت کند، باز از دریچه چشم او رعایت عدالت نشده، به همین دلیل او را بر انتقام جدیدی برمی‌انگیزد و نزاع ادامه می‌یابد. اینکه می‌بینیم آتش فتنه و جنگ و نزاع در میان بسیاری از طوایف و اقوام در گذشته و امروز هرگز خاموش نشده، یک دلیل آن همین موضوع است که هر کدام جنایت دیگری را به جنایت سنگین‌تری پاسخ می‌دهد.

ص: ۲۱۰

و نزاع بصورت تسلسل ادامه می‌یابد.

تنها چیزی که می‌تواند این رشته تسلسلی را قطع و آتش فتنه را خاموش کند، روح گذشت و عفو و اغماض است. ذکر این نکته نیز لازم است؛ افرادی که با گذشت و اغماض، رشته تنازع و کشمکش را قطع می‌کنند تنها خدمت به طرف مقابل نمی‌کنند بلکه علاوه بر درک یک فضیلت اخلاقی بزرگ، خود را از زیانهای مسلّمی که در آینده بر اثر ادامه کشمکش دامنگیر آنها می‌گردد آسوده می‌سازند.

تازه اگر درست بررسی و دقت کنیم خواهیم دید که انتقام هیچ اثر عقلایی برای شخص انتقام گیرنده ندارد و جز یک تسکین موقتی و گاهی جز یک برتری خیالی نتیجه‌ای نخواهد داشت، و هر زمان انتظار انتقام طرف را می‌کشد در حالی که اثر تسکینی «گذشت» به مراتب عمیق تر و تفوق روحی و اجتماعی حاصل از آن حقیقی است.

در منابع اسلامی با تعبیرات جالب و لطیفی به این موضوع اشاره و تشویق شده و یکی از مهمترین وظایف اسلامی قلمداد گردیده است. نمونه‌های زیر شاهد این مدعاست:

۱- (وَلْيَغْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ) (۱)

آنها باید عفو کنند و چشم ببوشند، آیا دوست نمی‌دارید که خداوند شما را ببخشد؟
در آیه فوق اشاره به این حقیقت شده که هر یک از شما بالاخره گناهی

۱- سوره نور (۲۴) آیه ۲۲.

ص: ۲۱۱

دارید، همانطور که دوست می‌دارید خداوند از گناه شما بگذرد، شما نیز باید از حق خود در مورد تصادمهایی که با برادران خود پیدا می‌کنید صرف نظر نمایید.

قابل توجه اینکه «عفو» و «صفح» در آیه فوق از نظر لغوی با هم فرق دارند زیرا «صفح» مرحله‌ای عالیتر از عفو است و آن عبارت از عفو بدون ملامت و سرزنش و قهر است، شاید این تفاوت از آنجا ناشی می‌شود که صفح در اصل از «اعراض بصفحة الوجه»

و برگرداندن صورت و بکلی نادیده گرفتن است (۱).

بدیهی است کسی که از انتقام معمولی خودداری می‌کند ولی با زبان یا قهر کردن، گناه طرف را یادآوری می‌نماید، حقیقتاً عفو نکرده، بلکه عفو کامل همان فراموش کردن کامل و نادیده انگاشتن و به تعبیر فارسی «صرف نظر نمودن» است.

۲- (وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوُ) (۲)

از تو می‌پرسند که چه چیز انفاق کنند؟ بگو: عفو!

گرچه مشهور میان مفسران این است که «عفو» را در آیه فوق به معنی مازاد از قوت خود و فرزندان و یا مازاد از قوت سال می‌باشد، و بودن آیه در سیاق آیات انفاق مال نیز این معنی را تقویت می‌کند؛ ولی هیچ بعید نیست که «عفو» به همان معنی معروف و مشهور آن که در جای دیگر به کار می‌رود باشد، و عدول از پاسخ سؤال درباره انفاق مالی، به انفاق اخلاقی

۱- مفردات راغب.

۲- سوره بقره (۲) آیه ۲۱۹.

ص: ۲۱۲

و عفو، متضمن نکته جالبی است و آن اینکه انفاق تنها مربوط به اموال نیست که این همه درباره آن سؤال می‌کنید، بلکه مهمتر از انفاق مالی و گذشت از اموال، گذشت نمودن از حقوقی است که انسان بر دیگران پیدا می‌کند، بدیهی است این گذشت چون بر خلاف روح انتقام‌جویی بیشتر افراد است کار مشکلتتری می‌باشد در حالی که از نظر برقراری نظم و عدالت اجتماعی اثر آن به مراتب بیشتر است.

این نوع عدول از پاسخِ سؤالی به پاسخِ دیگر در قرآن کراراً دیده می‌شود، و این خود یکی از نکات جالب در قرآن می‌باشد که برخلاف آنچه معمول است در پاسخهای خود مقید به سؤال طرح شده نیست بلکه نگاه به نیازمندی واقعی طرف مقابل می‌کند و طبق آن جواب می‌گوید.

چنانکه هنگامی که سؤال از علت تغییر شکل هلال ماه در ایام مختلف می‌کنند، بجای پاسخگویی به آن، فواید و نتایج آن را بر می‌شمارد:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْهَلَالِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ (۱)

درباره هلالهای ماه از تو سؤال می‌کنند؛ بگو: آنها بیان اوقات (و تقویم طبیعی) برای (نظام زندگی) مردم و (تعیین وقت) حج است.

۳- عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

«ثَلَاثٌ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ كُنْتُ حَلَا فَا لَحَلَفْتُ عَلَيْهِنَّ: مَا نَقَصَ مَالٌ مِنْ صَدَقَتِهِ فَتَصَدَّقُوا؛ وَلَا عَفَا رَجُلٌ مَظْلَمَةً يَبْتَغِي بِهَا وَجْهَ اللَّهِ إِلَّا زَادَهُ اللَّهُ بِهَا عِزًّا يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ وَلَا فَتَحَ رَجُلٌ عَلَى نَفْسِهِ بَابَ مَسْأَلَةٍ إِلَّا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ بَابَ فَقْرٍ» (۲)

۱- سوره بقره (۲) آیه ۱۸۹.

۲- غزالی، احیاء العلوم ۳/ ۱۸۲. این حدیث را چند نفر از صاحبان صحاح سته نقل کرده‌اند.

ص: ۲۱۳

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سه چیزند بخدایی که جان من در دست اوست اگر اهل قسم بوم برای آنها سوگند می‌خوردم: هیچ مالی از صدقه کم نمی‌شود، پس صدقه پردازید؛ هیچ مردی بخاطر جلب رضای خدا از ستمی عفو نمی‌کند مگر اینکه خداوند روز قیامت بر عزت او می‌افزاید؛ و کسی در سؤال را به روی خویش نمی‌گشاید مگر اینکه خداوند دری از فقر به روی او باز می‌کند.

۴- عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

«عَلَيْكُمْ بِالْعَفْوِ فَإِنَّ الْعَفْوَ لَا يَزِيدُ الْعَبْدَ إِلَّا عِزًّا فَتَعَاَفَوْا يُعِزُّكُمْ اللَّهُ» (۱)

عفو و بخشش را فراموش نکنید، زیرا عفو بر عزت انسان می‌افزاید، پس یکدیگر را عفو کنید تا خدا به شما عزت دهد.

۵- عَنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

«النَّدَامَةُ عَلَى الْعَفْوِ أَفْضَلُ وَأَيْسَرُ مِنَ النَّدَامَةِ عَلَى الْعُقُوبَةِ» (۲)

پشیمانی بر عفو بهتر و آسانتر از پشیمانی بر عقوبت است.

۶- عَنْ أَبِي الْحَسَنِ (الرِّضَا) عَلَيْهِ السَّلَامُ:

«مَا التَّقَتُ فِتْنَانِ قَطُّ إِلَّا نَصِرَا عَظْمَهُمَا عَفْوًا» (۳)

دو دسته که رو در روی هم قرار می‌گیرند آنکه عفویش بیشتر است یاری خواهد شد.

۱- کلینی، کافی ۱۰۸/۲.

۲- همان مدرک.

۳- همان مدرک.

ص: ۲۱۴

همانطور که مشاهده می‌شود در این احادیث یکی از آثار مستقیم عفو، «پیروزی» معرفی شده است. ممکن است نکته آن این باشد که: انتقام به هنگام قدرت معمولاً ناشی از یک انگیزه حیوانی است و لذا صورت کامل آن هم در حیوانات دیده می‌شود؛ ولی عفو و گذشت نشانه شخصیت و یک نوع تسلط بر نفس و بزرگ منشی و عظمت روح است که می‌تواند شعله سوزان خشم و انتقام را تحت الشعاع قرار دهد و لذا به هر اندازه عفو و گذشت بیشتر نشان داده شود ارزش افراد و آبروی آنها بالاتر خواهد رفت و به این دلیل عزیز خواهند شد.

بعلاوه انتقام هیچ‌گاه نتوانسته حس احترام مردم را برانگیزد و یا عواطف را بسوی انتقامجویان جلب کند، در حالی که عفو و گذشت اثر عمیقی در جلب افکار عمومی و برانگیختن عواطف و احساسات به نفع عفو کننده خواهد داشت، و این خود از عوامل مؤثر پیروزی محسوب می‌گردد.

۳- پاسخ بدی به نیکی

در منابع اسلامی اعم از قرآن و احادیث اشاره به مرحله مهمتر و بالاتری از عفو و گذشت شده و آن اینکه «بدی را با نیکی پاسخ گویند!».

این عمل بدون شک عالیترین تجلیات روح انسانی است و نیاز به پرورش اخلاقی و لطافت خاص روحی دارد و اثر معجزه‌آسایی در نرم کردن دل‌های مملو از عداوت دارد.

ص: ۲۱۵

و نیز بهترین «درسی» است که می‌توان به افراد متجاوز و مجرم داد، بعلاوه تنها «مجازات» است که هیچ‌گونه واکنش نامطلوبی در افراد مجرم ایجاد نمی‌کند و آنها را به تجاوز جدید دعوت نمی‌نماید.

مجموعه این جهات است که آن را به صورت یکی از مؤثرترین طرق برای پایان دادن به خصومتها و عداوتها درآورده است. در قرآن مجید می‌خوانیم:

ادْفَعِ بِالَّتِي هِيَ احْسَنُ فَاِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَاَنْهٗ وَلِيٍّ حَمِيمٍ* وَمَا يُلْقِيهَا اِلَّا الَّذِيْنَ صَبَرُوْا وَمَا يُلْقِيهَا اِلَّا ذُو حِظٍّ عَظِيْمٍ (۱)

بدی را با نیکی دفع کن، ناگاه (خواهی دید) همان کسی که میان تو و او دشمنی است، گویی دوستی گرم و صمیمی است! اما جز کسانی که دارای صبر و استقامتند به این مقام نمی‌رسند. و جز کسانی که بهره‌عظیم (از ایمان و تقوا) دارند به آن نایل نمی‌گردند. در آیه نخست به اثر معجز‌آسای «دفع به احسن» (پاسخ گفتن بدی به نیکی) اشاره شده که در پرتو آن می‌توان بزرگترین دشمنان را به دوستان صمیمی تبدیل نمود.

سپس در جمله بعد تأکید شده وصول به این مقام تنها درخور آنهاست که بهره‌وافری از ایمان و تقوا و فضائل اخلاقی و سهم بزرگی از صبر و استقامت در برابر تمایلات نفسانی دارند، و این هر دو حقیقتی است غیر قابل انکار.

۱- سوره فصلت (۴۱) آیه ۳۴ و ۳۵.

ص: ۲۱۶

اثر عجیب «دفع به احسن» در پایان دادن به خصومتها در حقیقت از اینجا ناشی می‌شود که افراد متجاوز همواره در انتظار انتقام از ناحیه طرف مخالف هستند و ای بسا وجداناً خود را نیز مستحق چنین انتقامی بدانند، اما هنگامی که بر خلاف این «انتظار» و این «استحقاق» پاسخ کار بد آنها با نیکی داده شود، نیروی نهفته وجدان آنها برانگیخته شده و از درون در برابر خود آنها صف آرای می‌کند، وجدان آنها این را دلیل بر بی‌گناهی و پاکی طرف مقابل و گناهکاری و آلودگی خود آنها، می‌شمارد و آنها را برای تغییر روش تحت فشار شدید قرار می‌دهد، این فشار بقدری شدید است که کمتر کسی می‌تواند آن را نادیده گرفته و باز به همان روش خصومت‌آمیز خود ادامه دهد و به همین دلیل غالب دشمنان با این طریق روش خود را تغییر می‌دهند و انعطاف پذیر می‌شوند.

در تعبیرات جالب و لطیفی که در اخبار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه هدی علیهم السلام در مورد این صفت برجسته نقل شده آن را به عنوان یکی از بزرگترین و عالیترین صفات انسانی معرفی نموده است:

۱- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي خُطْبَتِهِ: «الْأَخْبَرُكُمْ بِخَيْرِ خَلَائِقِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؟ الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ، وَتَصِلُ مَنْ قَطَعَكَ، وَالْإِحْسَانُ إِلَى مَنْ آسَأَ إِلَيْكَ، وَاعْطَاءُ مَنْ حَرَمَكَ» (۱)

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در یکی از سخنرانیهایش فرمود: می‌خواهید شما را از بهترین اخلاق دنیا و آخرت آگاه سازم؟ عفو از کسی که به تو ستم کرده

ص: ۲۱۷

و پیوند با کسانی که با تو قطع رابطه کرده‌اند، نیکی به آن کس که بر تو بدی کرده، و بخشش به آن کس که محروم ساخته است.

طبق این حدیث که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را در مجمعی از مسلمانان بعنوان یک درس عمومی بیان فرموده (تعبیر به خطبه گواه این معنی است) بهترین اخلاق این جهان و آن جهان «گذشت» و «دفع سیئه به حسنه» است؛ و از این چهار جمله که در حدیث ذکر شده، سه جمله مربوط به دفع سیئه به حسنه و تنها یک جمله مربوط به عفو و گذشت می‌باشد.

۲- عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (الْبَاقِرِ) عَلَيْهِ السَّلَامُ: «ثَلَاثٌ لَا يَزِيدُ اللَّهُ بِهِنَّ الْمَرْءَ الْمُسْلِمَ إِلَّا عِزًّا: الصَّفْحُ عَمَّنْ ظَلَمَهُ، وَاعْطَاءُ مَنْ حَرَمَهُ، وَالصَّلَةُ لِمَنْ قَطَعَهُ» (۱)

سه چیز است که برای مسلمان غیر از عزت نمی‌آورد: گذشت از کسی که به او ظلم کرده، و بخشش به کسی که او را محروم ساخته، و پیوند با کسی که از او بریده است.

در حدیث فوق نیز سه کار وسیله عزت و قدرت شمرده شده که دو قسمت آن مربوط به دفع سیئه به حسنه و یک قسمت مربوط به عفو و گذشت می‌باشد.

اشتباه نشود، عفو و گذشت را هرگز نباید با تسلیم در برابر دشمن ستمگر اشتباه کرد، چه اینکه تسلیم نشانه ناتوانی و فقدان شخصیت و ذلت است، اما گذشت نشانه بزرگواری و شخصیت می‌باشد؛ عفو و گذشت

ص: ۲۱۸

همیشه در مسائل شخصی است، در برابر کسی که انسان قدرت بر انتقام از او دارد، نه در مسائل اجتماعی و حقوق جامعه، حتی اگر گذشت در مسائل شخصی و حقوق فردی سبب جرأت طرف گردد در چنین مواردی نیز گذشت صحیح نیست.

۴- ترک خشونت

توسل به خشونت در حل مشکلات اجتماعی- بخصوص مشکلات جهانی و بین‌المللی- یکی از مهمترین عوامل تصادمها و کشمکشهای سخت و حوادث خطرناک و ناگوار است.

توسل به خشونت حس کینه‌توزی را در دلها برمی‌انگیزد و آتش انتقام را روشن می‌سازد.

توسل به خشونت نه تنها تأثیری در تخفیف بحرانها و مشکلات ندارد، بلکه غالباً بحرانها را تشدید می‌کند و بر حجم مشکلات می‌افزاید و بسیاری از مشکلات دنیای امروز نیز از همینجا ناشی می‌گردد.

توسل به خشونت هیچ‌گاه مقرون به صرفه نیست و دائماً به قیمت گزافی تمام می‌شود و مرتکبین آن باید غرامت سنگینی به‌خاطر آن بپردازند.

ولی این عمل با تمام عیوب و خطرات و عواقب شومی که دارد نخستین راهی است که به نظر هرکس برای حل مشکلات می‌رسد. دلیل آن هم این است که توسل به راههای مسالمت‌آمیز و ترک خشونت جنبه عقلایی دارد و اعمال خشونت جنبه احساساتی، و این را می‌دانیم که رشد و تکامل عقلانی انسان آخرین مرحله رشد اوست در حالی که دوران تکامل

ص: ۲۱۹

احساس پیش از آن می‌باشد. غالب مردم در مرحله احساس زندگی می‌کنند و تحت تأثیر آن می‌باشند. دوران کودکی دوران پرورش احساسات است و با یک مطالعه دقیق در وضع انسانهای کنونی و اجتماعات روشن می‌شود که از نظر عقلانی و اخلاقی غالباً سنین کودکی را طی می‌کنند و به همین دلیل، بیشتر طرفدار خشونت و اعمال زور و قدرت می‌باشند. ولی این راه اگرچه از نظر مطالعات عادی، نخستین راهی است که جلب توجه می‌کند، از نظر ارزش در آخرین مرحله قرار دارد و توسل به آن تنها در صورتی تجویز می‌گردد که تمام طرق دیگر بسته شود. یک فرد یا ملت رشید برای حل مشکلات اجتماعی خود بسیار کم به این طریق متوسل می‌گردد چون غالب مشکلات را از راههای مسالمت‌آمیز و با نیروی تفکر و اخلاق می‌توان حل کرد.

اسلام اهمیت فوق‌العاده‌ای به این مسأله حیاتی داده و اخبار فراوانی از پیشوایان بزرگ اسلام درباره نقش «رفق» (۱) در زندگی بشر وارد شده و با عبارات گوناگون نتایج آن را بر شمرده‌اند و پیروان خود را به آن دعوت نموده‌اند، در کتب اخبار ما بابتی تحت عنوان «رفق» دیده می‌شود که متضمن احادیث فراوانی است. شاید برای پی‌بردن به منطق اسلام در این زمینه ذکر چند حدیث زیر کافی باشد:

۱- عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «أَنَّ فِي الرَّفْقِ الزِّيَادَةَ وَالْبِرْكَهَ وَمَنْ يُحْرَمُ

۱- رفق نقطه مقابل عنف و خشونت است.

ص: ۲۲۰

الرَّفْقُ يُحْرَمُ الْخَيْرَ» (۱)

در رفق و مدارا زیاده و برکت است، و کسی که از مدارا و نرمش محروم باشد از خیر محروم خواهد بود. در این حدیث صریحاً می‌گوید: هرگونه خیر و برکتی در رفق و ترک خشونت است و کسانی که متوسل به خشونت می‌شوند از هرگونه خیر و برکتی محرومند؛ و این منطقی، اهمیت این موضوع را در زندگی انسانها کاملاً روشن می‌سازد.

۲- عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «لَوْ كَانَ الرَّفْقُ خَلْقًا يُرَى مَا كَانَ مِمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ شَيْءٍ أَحْسَنَ مِنْهُ» (۲)
اگر مدارا مجسم می‌شد، مخلوقی از آن نیکوتر نبود.

در این حدیث، ترک خشونت زیباترین چهره‌های اخلاقی شمرده شده، و مفهوم آن این است که خشونت زشت‌ترین چهره‌ای است که روح انسانی ممکن است به خود بگیرد.

۳- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «مَا اضْطَحَبَ اثْنَانِ إِلَّا كَانَ أَحَدُهُمَا أَجْرًا وَأَحْبَهُمَا إِلَى اللَّهِ إِزْفَقَهُمَا بِصَاحِبِهِ» (۳)
از دو نفر، آن کس که نسبت به دیگری رفاقت و مدارایش بیشتر باشد، اجرش زیادتر و در نزد خدا محبوبتر است.
در این حدیث بزرگترین اجراها و محبوبترین مقامها در نزد خداونداز

۱- مجلسی، بحار الانوار ۷۵ / ۶۰.

۲- مجلسی، بحار الانوار ۷۵ / ۶۳.

۳- مجلسی، بحار الانوار ۷۶ / ۲۶۸.

ص: ۲۲۱

آن کسانی که در زندگی طرفدار رفق و مسالمت و نرمش هستند شمرده شده است.

۴- عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ قَسِمَ لَهُ الرَّفْقُ قَسِمَ لَهُ الْإِيمَانُ» (۱)

کسی که نرمش نصیبش شده، ایمان نصیبش گردیده است.

مرحوم فیض کاشانی در کتاب «وافی» در یکی از احادیث این باب، ارتباط «رفق» را با «ایمان» چنین تفسیر می‌کند:

توسل به خشونت چه بسیار که زمام اختیار و کنترل اعصاب را از انسان می‌گیرد، و چنین کسی ممکن است هر خطایی حتی کلمات کفرآمیز از او سرزند.

این ارتباط را می‌توانیم از طریق دیگر نیز تفسیر کنیم و آن اینکه خشونت غالباً سرچشمه بدبینی و سوء ظن به خلق خدا و از آن منتهی به خالق می‌گردد، و هیچ کدام از اینها با کمال ایمان نمی‌سازد؛ به عبارت دیگر افراد خشن همواره دوستان کمتری خواهند داشت و کار آنها تدریجاً به انزوای اجتماعی می‌گردد، و انزوای اجتماعی سرچشمه سوء ظن به خلق و خالق است و این با ایمان سازگار نیست.

۵- عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ الرَّفْقَ لَمْ يُضَعْ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا زَانَهُ وَلَا نُزِعَ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا

شأنه» (۲)

رفق و نرمش با هرچه همراه باشد آن را زینت می‌دهد و از هر چیز جدا شود

۱- کلینی، کافی ۱۱۸/۲.

۲- کلینی، کافی ۱۱۸/۲.

ص: ۲۲۲

نازیبایش می‌سازد.

طبق این گفتار حکیمانه، رفق و مسالمت همه چیز را زینت می‌بخشد؛ و خشونت هر چیز و هر کار و هر شخص را نازیبا نشان می‌دهد.

۶

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ رَفِيقٌ يُحِبُّ الرَّفْقَ وَيُعْطِي عَلَى الرَّفْقِ مَا لَا يُعْطِي عَلَى الْعُنْفِ (۱)

خداوند دارای رفق و مداراست، و رفق را دوست دارد، و آنچه بخاطر رفق می‌بخشد بخاطر عنف و خشونت نمی‌بخشد.

در این حدیث رفق و مسالمت از صفات خداوند شمرده شده است.

موضوع مهمی که یادآوری آن در اینجا نهایت لزوم را دارد این است که بسیاری از دشمنان اسلام می‌کوشند به اسلام قیافه خشونت آمیز بدهند و غزوات اسلامی را بهانه ساخته و دست به سمپاشی می‌زنند با اینکه تنها مطالعه روش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در همان غزوات و طرز رفتار او با دشمنانی که تشنه خون او بودند و سدّ خطرناکی در برابر دعوت او ایجاد نموده بودند و همچنین رفتار او با اسرای جنگی و با اقوام شکست خورده و با مجروحان میدان نبرد، خود یکی از درخشانترین فصول تاریخ اسلام و از زنده‌ترین شواهد طرفداری اسلام از مسالمت و ترک توکل به خشونت است.

و از آن مهمتر اینکه عده‌ای می‌کوشند روحانیون اسلام را - همچون روحانیون مسیحی قرون وسطی - به خشونت نسبت دهند و شاید اعمال بی‌رویه و سختگیرانه‌های بعضی از افراد کم‌اطلاع که عقل اجتماعی آنها به

ص: ۲۲۳

موازات عقل علمی آنها پرورش نیافته بهانه‌های زیادی بدست آنان داده باشد.

این دو جهت ایجاب می‌کند که ما به پیروی از آنهمه دستوراتی که درباره ترک توسل به خشونت به ما داده شده، بیش از حد مواظب حرکات خود در اجتماع باشیم و چهره واقعی اسلام را در این زمینه با رفتار مسالمت آمیز و نرمش خود نشان دهیم و رسوبات تبلیغات مسموم مخالفان را با عمل خود از مغزها بیرون آوریم... در زمینه غزوات و جنگهای اسلامی فلسفه آنها را تشریح نماییم تا «جنبه‌های دفاعی» و یا در مواردی «جنبه مبارزه آزادیبخش داشتن» آنها کاملاً روشن گردد.

باز اشتباه نشود؛ نرمش و انعطاف و رفق و عدم توسل به خشونت به معنی تسلیم در برابر زورگوییها و خشونت تبهکاران و دشمنان لجوج و خون آشام و استعمارگران و استثمارچیان نیست، بلکه همانطور که قرآن صریحاً در آیه ۲۹ سوره فتح مسیرها را مشخص ساخته است (اَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ رُحَمَاءُ بَیْنَهُمْ) در برابر دشمنان بی‌رحم، باید روشی شدید اتخاذ کرد و در برابر دوستان باید نرمش نشان داد، و همچنین در برابر دشمنانی که پس از پیروزی بر آنان احتمال ضربات جدیدی از ناحیه آنان در میان نباشد، اینجا نیز جای نرمش است.

ص: ۲۲۵

۹- راه تسخیر دلها**اشاره**

- * چه کنیم که اندرزهای ما در دل دیگران مؤثر افتد؟
- * «پی جویی حقیقت» کنیم یا پرخاشگری؟
- * عوامل مؤثر در تسخیر دلها:
- ۱- تفوق طلبی در بحث یا جدال و مرء
- ۲- ترک خودخواهی
- ۳- برانگیختن عواطف مثبت
- ۴- ایمان به گفتار خود
- ۵- اثر تقوای گوینده

ص: ۲۲۷

راه تسخیر دلها

چه کنیم که پندها و اندرزها و بطور کلی سخنان ما در دل دیگران مؤثر افتد؟

یکی از شعب «اخلاق اجتماعی» بخشی است که هدف یا لا اقل نتیجه آن نفوذ در دیگران و جلب اعتماد آنهاست در این قسمت صفات زیادی دیده می‌شود که علمای اخلاق غالباً بدون توجه به این نتیجه خاص صرفاً آنها را از نقطه نظر فضیلت بودن مورد بحث قرار داده‌اند.

این شعبه از اخلاق اجتماعی که اتفاقاً بسیار دامنه‌دار و مملوّ از ریزه کاریهای روانی است مخصوصاً برای «رهبران فکری» و از جمله «مبلغان» نهایت لزوم را دارد و بدون آن نمی‌توانند هرگز هدفهای تربیتی مورد نظر را از معلومات و کوششهای خاص اصلاحی خود بگیرند و در تلاشهای خود ممکن است مواجه با شکست بشوند.

بسیار دیده شده است افراد با فضیلت و دانشمندی بر اثر عدم آشنایی به این قسمت از اخلاق اجتماعی عمری را در انزوا بسر برده‌اند، نه مردم توانسته‌اند از افکار و علوم آنها بهره‌ای ببرند، و نه آنها توانسته‌اند موفقیت

ص: ۲۲۸

شایسته‌ای در اجتماع پیدا کنند.

بعکس افراد کم‌فضیلتی بر اثر آشنایی و بکار بستن این اصول، مقاماتی بیش از میزان شایستگی واقعی خود در اجتماع یافته‌اند. عدم توجه به این حقایق سبب می‌شود که گاهی گناه عدم موفقیت در تلاشها و کوششهای اجتماعی را به گردن عوامل موهومی از قبیل شانس و تصادف بیندازند و در واقع اگر شانس را به معنی «آشنایی به این اصول» تفسیر کنیم به حقیقت بسیار نزدیکتر خواهیم بود.

به هر حال در اینجا قبل از هر چیز ذکر چند نکته لازم به نظر می‌رسد:

۱- به حکم اینکه زندگی انسان پیوند ناگسستنی با اجتماع دارد باید به هر صورت از اصول صحیحی که موجب نفوذ در دیگران می‌شود آگاه باشد تا بتواند توجه آنها را به همکاری با خود که غرض نهایی برای زندگی دسته‌جمعی است جلب کند. عموم افراد در این قسمت یکسانند و حتی افراد عالی اجتماع از آن بی‌نیاز نیستند و بدون توجه و بکار بستن این اصول مواجه با مشکلات بزرگی خواهند شد، منتها کسانی که در این میان به نحوی از انحا وظیفه رهبری جمع کوچک یا بزرگی را به عهده دارند به شکل بارزتری احساس نیاز به این قسمت می‌کنند و رهبران روحانی و مبلغان دینی که باید در زوایا و اعماق روح و جان مردم نفوذ نمایند از همه بیشتر به آن نیازمندند.

بنابراین چنین نتیجه می‌گیریم که این بخش از اخلاق اجتماعی کاملاً جنبه عمومی دارد نه جنبه صنفی و مخصوص به دسته معین.

۲- موضوع مهمی که توجه به آن در اینجا کمال لزوم را دارد این است

ص: ۲۲۹

که اگر ما تصور کنیم راه نفوذ در افکار دیگران تنها از طریق آشنایی بر استدلال قوی و غیر قابل انکار در هر موضوع و یا موشکافی در ذکر محاسن و معایب امور مورد نظر است، سخت در اشتباه خواهیم بود، زیرا استدلال هر قدر قوی و منطقی باشد تنها با بخش «خود آگاه» روح انسان سر و کار دارد در حالی که بخش مهم روح مرحله «ناخود آگاه» یا «نیمه آگاه» است که نفوذ در آن تنها از طریق استدلال ممکن نیست (۱). حتی طرق استدلالی غالباً موقعی به نحو کافی مؤثر خواهد بود که با توجه به این اصول القا گردد، این از یک سو؛ از سوی دیگر هرگز آن صمیمیتی که از طرف افراد مورد نظر برای یک رهبر لازم است با اقناع عقل و فکر آنها حاصل نمی‌گردد بلکه باید عواطف آنها را به سوی اهداف خود بسیج کند تا پیوند لازم را برای رهبری کسب نماید.

۱- روانشناسان برای ذهن انسان سه مرحله مختلف قائل شده‌اند:

ص: ۲۳۰

۳- استفاده از بحثها اگر بخاطر این باشد که دیگران را در راه منافع شخصی خود بکار اندازیم و با نفوذ در فکر آنان نیروهای آنها را به یغما بریم، مسلماً مذموم و نمونه روشنی از استعمار خواهد بود؛ اما اگر بخاطر هماهنگ ساختن نیروها در طریق یک هدف عالی اجتماعی و یا بخاطر اصلاح و تربیت فرد صورت گیرد، ممدوح و از شرایط نخستین یک رهبری صحیح می‌باشد.

بنابراین طرز عمل و بکاربردن این اصول اخلاقی تقریباً در همه جا یکسان است، تنها تفاوت در نتیجه و برداشت از آن می‌باشد.

۴- برای نفوذ در دیگران قبل از هر چیز آگاهی و آشنایی به اصول روانشناسی و روانکاو و ورود به زوایای روح انسان بطور کلی و روح فرد مورد نظر بخصوص لازم است. بعضی ذاتاً با داشتن ذوقهای خاصی به این اصول کم و بیش آشنا هستند، کما اینکه عده‌ای نیز بر اثر احتیاج و تجربه، تدریجاً از آن آگاه شده‌اند، ولی بسیاری از افراد ناچارند این اصول را بعنوان درس فراگیرند و بکار برند.

۵- اشتباه نشود، تنها آشنایی به طرق تأثیر و نفوذ در دیگران کافی نیست، چه بسا افرادی که از نظر علمی در این زمینه آگاهی کافی دارند ولی نمی‌توانند آنها را درست بکار بندند، بکار بستن این اصول نیاز به تمرین و آمادگی کافی دارد یعنی باید بصورت «ملکه اخلاقی» درآید تا بتوان از آن نتیجه رضایت‌بخش گرفت.

۶- از مطالعه شرح حال پیغمبران بزرگ خدا مخصوصاً پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه هدی علیهم السلام بخوبی استفاده می‌شود که این بزرگواران

ص: ۲۳۱

برای تحقق بخشیدن به اهداف تبلیغی و تربیتی خود از بسیاری از این اصول استفاده می‌کردند و خود سرمشق بزرگی برای این قسمت از اخلاق فاضله اجتماعی بودند.

طرز برخورد آنان با مردم چنان بوده که به سرعت آنها را به سوی خود و تعلیمات عالی خود جلب و جذب می‌نمودند، عده‌ای میل دارند به همه این امور رنگ اعجاز بدهند در حالی که چنین نیست، اگر ما هم سنت و روش آنها را در برخورد با دیگران بکار بندیم به سرعت می‌توانیم در آنها تأثیر بگذاریم و در اعماق روانشان نفوذ کنیم.

قرآن درباره پیغمبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می‌گوید:

وَيَقُولُونَ هُوَ اذُنٌ قُلٌّ اذُنٌ خَيْرٌ لَّكُمْ (۱)

می‌گویند: او آدم خوش‌باوری است، بگو: خوش‌باور بودن او به نفع شماست.

و در جای دیگر می‌فرماید:

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ (۲)

به (برکت) رحمت الهی در برابر آنان (مردم نرم و (مهربان) شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می‌شدند.

باز می‌فرماید:

لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ

۱- سوره توبه (۹) آیه ۶۱.

۲- سوره آل عمران (۳) آیه ۱۵۹.

ص: ۲۳۲

بِالْمُؤْمِنِينَ رِئُوفٌ رَحِيمٌ (۱)

به یقین، رسولی از خود شما به سویتان آمد که رنجهای شما بر او سخت است و اصرار بر هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان، رئوف و مهربان است.

به خواست خدا بعداً خواهیم دید که «اذن» (خوش‌باور) بودن یعنی احترام به گفته‌های دیگران گذاشتن و بی‌جهت ابراز عدم اعتماد به آنان نمودن، و همچنین نرمش و ملایمت و مهربانی و دلسوزی در حق دیگران و مشکلات آنها را مشکل خود تلقی نمودن چه اثر عمیقی در نفوذ در افکار دیگران دارد.

همچنین در سیره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌خوانیم: «همیشه آغاز به سلام می‌کرد، و اگر کسی او را برای کاری معطل می‌نمود او صبر می‌کرد تا وی منصرف گردد، و هنگامی که دست به دست کسی می‌داد او را رها نمی‌کرد تا وی اقدام به جدایی کند، افراد حتی کودکان را به «کنیه» (بهترین نامها نزد عرب) صدا می‌زد، و هرگز در میان جمع یاران بصورتی که بر دیگران برتری داشته باشد نمی‌نشست...» (۲)

اثر هریک از این امور اخلاقی برای تحت تأثیر قرار دادن دیگران نیز بخواست خدا در بحثهای آینده روشن خواهد شد.

۷- ناگفته پیداست که در این بحث- مانند همه بحثهای اجتماعی و هدفی- هرگز نباید از وسائل و طرق غیر صحیح برای رسیدن به مقصود، که نفوذ در دیگران است، استفاده نمود، بنابراین تنها طرقی باید ارائه داده

۱- سوره توبه (۹) آیه ۱۲۸.

۲- سوره توبه (۹) آیه ۱۲۸.

ص: ۲۳۳

شود که هم خود صحیح باشد و هم به منظور نیل به هدف صحیحی مورد استفاده قرار گیرد.

پی‌جویی حقیقت‌کنیم یا پرخاشگری و جدال؟

چرا از مباحثات خود نتیجه نمی‌گیریم؟

امور زیر را همه به هنگام مباحثه با دیگران کراراً دریافته‌ایم:

- ۱- زیاد دیده‌ایم که پس از ساعتها گفتگو هیچ‌گونه موفقیتی در پیشرفت مذاکرات بدست نیاورده‌ایم در حالی که به عقیده ما مطلب کاملاً واضح و قابل قبول بوده، ولی طرف از پذیرفتن آن سرباز زده است.
- ۲- بسیار دیده شده که طرف ما پس از مباحثات فراوان در عقیده خود راسختر و متعصب‌تر شده است!
- ۳- بسیار می‌شود که پس از مباحثه طولانی احساس می‌کنیم که در دل خود آن صفا و صمیمیت گذشته را نسبت به طرف نداریم و نسبت به او کینه و نفرت بی‌دلیلی احساس می‌کنیم!
- ۴- تاریخ مباحثات و مناقشات مذهبی و مکتبهای سیاسی نشان می‌دهد که از نیروهای فراوانی که در راه اثبات یک عقیده یا یک مکتب بکار رفته و کتابهای زیاد با زحمات و هزینه‌های فراوان تهیه شده بسیار کم بهره گرفته شده است.
- ۵- بسیار دیده شده که مذاکرات علمی که در یک محیط صمیمانه آغاز گردیده منجر به نزاعها و گاهی گلاویز شدن افراد و یا ضرب و جرح آنها

ص: ۲۳۴

شده با اینکه ظاهراً میان «ضرب و جرح» و «بحث علمی» هیچگونه رابطه‌ای وجود ندارد و هرگز یکی را بوسیله دیگری نمی‌توان ثابت نمود!

۶- بسیار دیده‌ایم که طرف مقابل، پاسخی در برابر منطقی‌نرومند ما نداشته و ساکت شده، اما با این حال زیر بار آن مطلب نرفته و در برابر آن خاضع نیست و یا از آن تنفر دارد!

اینها حقایقی است که غالب افراد که با مباحثات علمی، اجتماعی، سیاسی و غیر آن سروکار دارند کم و بیش در آزمایشها و رویدادهای زندگی آن را درمی‌یابند و بسیار قابل دقت می‌باشد.

چرا چنین است؟ برای اینکه این بحثها به منظور پی‌جویی از حقیقت نبوده، بلکه بخاطر غلبه و پیروزی بر حریف صورت گرفته است، و میان این دو فرق بسیار است اگرچه در ظاهر یکی می‌باشند.

هدف از تحقیق و پی‌جویی حقیقت، این است که چیزی را به کسی که ندارد بدهند، بدون اینکه چیزی از او بگیرند، یعنی تعلیمی به او بدهند بدون اینکه شخصیت او را درهم بشکنند؛ اما هدف مشاجرات و جدالهای به ظاهر منطقی این است که افتخار و غرور و شخصیت را از طرف بگیرند و عواطف او را جریحه‌دار سازند، در برابر تعلیم دادن چیزی که شاید در نظر او یا در واقع چندان مهم و جالب نباشد.

بنابراین جای تعجب نیست اگر در برابر آن مقاومت نشان دهد و از آن متنفر باشد، لذا روانشناسان می‌گویند:

۱- ممکن است با مشاجره و جدال کسی را منکوب کرد ولی هرگز موافقت صمیمانه او را بدست نخواهیم آورد.

ص: ۲۳۵

۲- هرگز نادانی را به قوه منطق و بصورت جدال نمی‌توان متقاعد نمود.

۳- بهترین وسیله برای پیروزی در بحث، احتراز از بحث است، اصولاً بحثهایی که بصورت کشمکش یا هجوم و دفاع و به تعبیر عادی «جر و بحث» درمی‌آید کمتر ممکن است اثر قابل ملاحظه‌ای در جلب موافقت باطنی افراد از خود بگذارد و اینکه می‌بینیم طرف مقابل مقاومت به خرج می‌دهد نشانه این است که چیزی از شئون خود را در خطر می‌بیند؛ و گرنه در برابر آموختن مطلبی به کسی مقاومت منفی نشان دادن معنی ندارد.

بحثهایی که طرف را تحریک می‌کند و به مقاومت وامی‌دارد ممکن است به یکی از طرق زیر صورت گرفته باشد:

۱- بحثهایی که آمیخته با تحقیر طرف یا عقاید او باشد، مثل اینکه گفته شود: نظر شما هیچ منطقی نیست، عاقلانه نیست، احدی با آن موافق نمی‌باشد، از مثل شما این سخن دور است و یا عجیب است!...

۲- بحثهایی که در برابر فرد ثالثی صورت گیرد که طرف از وی مقید باشد (و مردم غالباً از یکدیگر مقید هستند).

۳- بحثی که طرز ادای آن صورت تعلیم داشته باشد در صورتی که طرف بحث، شاگرد او محسوب نگردد و یا لااقل خودش درباره خود چنین وضعی را قبول ندارد.

۴- بحثی که پیروزی در آن نشانه برتری و تقدم گوینده باشد و روح «برتری طلبی» طرف مقابل را بکوبد.

۵- بحثی که مفهوم آن تخطئه بعضی از اعمال گذشته یا امروز طرف، یا

ص: ۲۳۶

یکی از نزدیکان و دوستان یا افراد مورد علاقه او باشد.

۶- بحثی که بر اثر تلقین محیط یا پدر و مادر و مانند آن جزء زیربنای افکار او شده و برای او اصالت پیدا کرده است. در تمام این موارد برای نفوذ در فکر و روح طرف مقابل، هرگز نباید از شیوه‌های بحثی متداول استفاده نمود بلکه باید از راههایی استفاده شود که مطلقاً از جر و بحث به‌دور باشد.

عوامل مؤثر در تسخیر دلها

۱- تفوق طلبی در بحث یا جدال و مرء

در تعلیمات اسلام دقت زیادی روی نحوه بحث با مردم مخصوصاً با افراد جاهل و کم‌اطلاع شده است و از بحثهایی که جنبه «پی‌جویی حقیقت» در آن نیست تحت عنوان «جدال و مرء» نهی شده است، حتی در بعضی موارد از مطلق بحث جلوگیری شده است.

قرآن مجید می‌گوید:

وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ (۱)

با اهل کتاب جز به روشی که از همه نیکوتر است مجادله نکنید.

و در جای دیگر می‌فرماید:

وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ (۲)

۱- سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۴۶.

۲- سوره نحل (۱۶) آیه ۱۲۵.

ص: ۲۳۷

و با آنها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن!

در این دو آیه بحثهایی که عنوان «شیوه نیکو» و «احسن» نداشته باشد نهی شده است و منظور از «الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» همان بحثهایی است که جنبه دلسوزی دارد و آمیخته با محبت و ادب و عطف است و هیچگونه اثر سوء یا منفی در طرف ایجاد نمی‌نماید. حتی در پاره‌ای موارد خداوند رسماً به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم دستور می‌دهد که در برابر پرخاشگریهای مخالفان بکلی سکوت اختیار کند و مطلقاً وارد بحث- بحثی که سرانجامش جدال و لجاجت است- نشود:

وَأَنْ جَادُلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱)

و اگر آنان با تو به جدال برخیزند، بگو: خدا از کارهایی که شما انجام می‌دهید آگاهتر است.

در احادیثی که از طرق عامه و خاصه رسیده، با تعبیرهای گوناگون لطیفی که از روی یک سلسله نکات روانی پرده برمی‌دارد از این کار نهی شده است:

۱- قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «ذَرُوا الْمِرَاءَ فَإِنَّهُ لَا تَفْهَمُ حِكْمَتَهُ وَلَا تُؤْمِنُ فِتْنَتَهُ» (۲)

از مجادله بپرهیزید زیرا حکمت آن فهمیده نمی‌شود و از فتنه آن ایمنی نیست!

۲- وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «لَا يَسْتَكْمِلُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَدَعَ الْمِرَاءَ»

۱- سوره حج (۲۲) آیه ۶۸.

۲- مجلسی، بحار الانوار ۲/ ۱۳۸.

ص: ۲۳۸

وَأَنَّ كَانَ مُحِقًّا» (۱)

هیچکس حقیقت ایمان را تکمیل نمی‌کند مگر اینکه ترک جدال نماید هرچند حق با او باشد.

۳- قَالَ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ لِإِيْنِهِ: «يَا بُنَيَّ أَيَاكَ وَالْمِرَاءَ فَإِنَّهُ لَيْسَتْ فِيهِ مَنَفَعَةٌ وَهُوَ يُهَيِّجُ بَيْنَ الْأَخْوَانِ الْعِدَاوَةَ» (۲)

سلیمان بن داود به پسرش گفت: پسرم! از جدال پرهیز زیرا سودی در آن نیست و آتش دشمنی را بین برادران برمی‌انگیزد.

۴- عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «مَا ضَلَّ قَوْمٌ بَعْدَ هُدًى كَانُوا عَلَيْهِ إِلَّا أَوْتُوا الْجِدَلَ» (۳)

هیچ ملتی پس از راهیابی گمراه نمی‌شوند مگر اینکه از راه جدل وارد شوند

۵- عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَا كَمِيلُ! أَيَاكَ وَالْمِرَاءَ فَإِنَّكَ تُغْرِي بِنَفْسِكَ الشُّفَهَاءَ إِذَا فَعَلْتَ وَتُفْسِدُ الْأَخَاءَ» (۴)

ای کمیل! از مرء پرهیز که به دست خود جاهلان را بر ضد خود می‌شورانی و برادری را نابود می‌سازی.

در روایات بالا آثار سوء بحثهای آمیخته به جدال و پرخاشگری مورد بررسی دقیق قرار گرفته و از آنها استفاده می‌شود که:

۱- همان مدرک، روایت ۵۳.

۲- مجلسی، بحار الانوار ۱۴ / ۱۳۴.

۳- ابن ماجه، سنن ابن ماجه ۱ / ۴۷.

۴- مجلسی، بحار الانوار ۷۷ / ۲۷۰، روایت ۱.

ص: ۲۳۹

۱- جدال در بحث بیهوده است و از آن نتیجه‌ای عاید نمی‌گردد (چون با جریحه‌دار نمودن عواطف طرف، او را به مقاومت وامی‌دارد).

۲- جدال با ایمان کامل سازگار نیست (زیرا جدال نشانه کبر و تفوق طلبی است و هرگز کبر با ایمان که روح آن تسلیم و خضوع در برابر حق است سازش ندارد).

۳- جدال موجب بروز فتنه و جلب عداوت و دشمنی است (زیرا هرکس در برابر در هم شکستن شخصیتش حساس و سختگیر است).

۴- جدال موجب گمراهی است (چون حس لجاجت و خودخواهی و تعصب را برمی‌انگیزد و با آن چهره حق را می‌پوشاند).

۵- جدال اگر با جُهَال صورت گیرد آنها را به شکستن حریم شخصیت انسان تشویق می‌کند و در برابر او جسور می‌سازد (زیرا هنگامی که حیثیت خود را در خطر ببینند حریمی را که در حال عادی در برابر دانشمندان، محترم می‌شمرند فراموش خواهند کرد). برای رهایی از همه این خطرات بزرگ، اسلام دستور می‌دهد که از بحث و گفتگوهایی که جنبه پرخاشگری و مخاصمه و جدال دارد پرهیزند، حتی برای اثبات حق نیز از این طریق استفاده نگرند.

معنی «جدال» و «مراء»

«جدال» در لغت به معنی مخاصمه، و «جدل» به معنی شدت خصومت آمده است.

و اما «مراء» در اصل آنچه‌ان که در «قاموس اللغه» تصریح شده به

ص: ۲۴۰

معنی گرفتن شیر از پستان آمده است.

و از عبارات بعضی دیگر از لغویین چنین برمی آید که «مری» در اصل به معنی دوشیدن شیر و سپس به تناسب آن به معنی وسیعتر یعنی مطلق استخراج اطلاق شده و از آنجا که در بحث و جدل نیز هرکس می‌خواهد منظور دیگری را استخراج نماید این کلمه (بصورت باب مفاعله ممارات) اطلاق می‌گردد و اطلاق بر شک و تردید نیز به همین مناسبت است.

روی هم رفته از نظر لغوی فرق زیادی میان «جدال» و «مراء» نیست ولی گاهی میان این دو فرقهایی گذارده‌اند:

۱- «مراء» برای اظهار فضل و کمال است، اما «جدال» به منظور تحقیر طرف مقابل انجام می‌شود.

۲- «جدال» در مسائل علمی، و «مراء» اعم از آن است.

۳- «جدال» به حملات ابتدایی و تعرضی در بحث گفته می‌شود، ولی «مراء» جنبه تدافعی دارد (۱).

۲- ترک خودخواهی

کسی که می‌خواهد در روح و افکار دیگران نفوذ کند هرگز نباید اصرار داشته باشد که حقایق را بعنوان «فکری منتسب به او» بپذیرند بلکه بعکس باید کوشید حقایق را بطور مطلق و حتی بصورت فکر طرف بازگو نمود؛ دقت کنید.

۱- علامه مجلسی، بحار الانوار ۷۳ / ۳۹۹.

ص: ۲۴۱

زیرا می‌دانیم هرکس به افکار مولود خود- مانند فرزندان جسمی خود- عشق می‌ورزد و دلیل عشق و علاقه در هر دو مورد یکی است، افکار او مانند فرزندان او جزیی از وجود او محسوب می‌شوند و عشق به آنها شعاعی از عشق به ذات است که ریشه‌دارترین غرایز انسان را تشکیل می‌دهد؛ و بعکس، افکار دیگران، همچون فرزندان دیگران، نسبت به انسان بیگانه‌اند و طبعاً نمی‌توانند علاقه او را به خود جلب کنند- سهل است- گاهی حس رقابت او را نیز برمی‌انگیزند.

بنابراین پذیرفتن واقعیهایی که راه وصول به آنها از مسیر فکر خود انسان باشد برای او بسیار آسانتر و گواراتر است زیرا «عقل» و «عاطفه» در این موارد در یک جهت واقع می‌شوند و بعکس در صورتی که به شکل یک موجود بیگانه وارد محیط جان او گردند چه بسا تضاد و کشمکشی میان «عقل» و «عاطفه» او روی دهد، کشمکشی که نتیجه آن در بیشتر اشخاص پیروزی عاطفه است، عقل می‌خواهد آن فکر را بخاطر صحیح بودنش بپذیرد، اما عاطفه آن را بیگانه و متعلق به دیگری می‌داند و از پذیرفتن آن می‌خواهد خودداری کند.

ذکر این نکته نیز ضرورت دارد، اگر منظور ما راستی پی‌جویی حقیقت باشد، نه پیروزی شخصی در بحث، چه مانعی دارد طرف چنین تصور کند که اصل فکر یا تکمیل آن از خود اوست؟! اگر منظور ما قبول اصل «فکر» است، چرا باید اصرار داشته باشیم حتماً بعنوان «فکر ما» مورد قبول واقع گردد؟!

آزمایشهای فراوانی که روی افراد صورت گرفته بخوبی نشان می‌دهد

ص: ۲۴۲

که استفاده از این روش غالباً برای نفوذ در افکار دیگران پیروزی درخشانی به همراه داشته است. برای تحقق بخشیدن به این هدف باید اصول زیر را بکار بست:

۱- باید سعی نمود قسمتی از مطلب گفته شود و بقیه را خود طرف با راهنمایی گوینده دریابد، یعنی در حقیقت باید نقش گوینده نقش رهبری فکری و به ثمر رسانیدن استعدادها و سؤالها مطالب بصورت بحثهای مورد مطالعه طرح گردد و پاسخ نهایی که در حکم تصمیم نهایی روی مسأله است با طرف مقابل باشد.

۲- باید سعی نمود با ذکر استفهامها و سؤالها مطالب بصورت بحثهای مورد مطالعه طرح گردد و پاسخ نهایی که در حکم تصمیم نهایی روی مسأله است با طرف مقابل باشد.

۳- باید از استناد مطالب به خود- مخصوصاً با عباراتی شبیه «پیش از من کسی این نظر را اظهار نکرده» و امثال آن- شدیداً احتراز جست.

۴- باید اگر تصریحات یا اشاراتی در سخنان طرف راجع به مطلب مورد نظر بود آن را صریحاً یادآور شد و به آن استناد جست، حتی اگر در سخنان خود او نبوده باشد ولی در سخنان کسی که مورد علاقه و احترام اوست مانند پدر، استاد، بزرگ فامیل و دوست صمیمی او، بوده است آن را یادآوری نمود.

قرآن مجید که سمبل عالی یک گفتار مؤثر و نافذ است و نفوذ آن در افکار مردم آنچنان خارق العاده بود که «سِجَر» ش خواندند، غالباً از همین روش استفاده می کند و در استدلالات خود در برابر مخالفان و مشتبهان همین طریقه را بکار می بندد و با جمله‌هایی از قبیل:

ص: ۲۴۳

ءَالَهُ مَعَ اللّٰهِ (۱)

آیا معبودی با خداست؟

مَنْ اِلٰهَ غَيْرِ اللّٰهِ (۲)

کدام معبود غیر از خداست؟

هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللّٰهِ (۳)

آیا آفریننده‌ای جز خدا هست؟

و همچنین جمله‌هایی از این قبیل:

اَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْاَرْضِ فَتَكُوْنُ لَهُمْ قُلُوْبٌ يَعْقِلُوْنَ بِهَا (۴)

آیا آنان در زمین سیر نکردند تا دل‌هایی داشته باشند که با آن درک کنند.

مسائل مختلف را طرح می‌کند و قضاوت نهایی را به عهده شنوندگان می‌گذارد و از وجدان خود آنها در طرح و حل مسائل استمداد می‌جوید.

۳- برانگیختن عواطف مثبت

همانطور که در بحث سابق نیز اشاره شد باید همواره کوشید که در طرح مسائل زمینه‌هایی پیش نیاید که عقل و عواطف در دو جناح متضاد قرار گیرند بلکه بعکس باید کوشید که حتی عواطف در طرح مسائل بی تفاوت نماند بلکه در همان سمت قرار گیرد که عقل قرار گرفته است، تا قدرت

۱- سوره نمل (۲۷) آیه ۶۱.

۲- سوره قصص (۲۸) آیه ۷۲.

۳- سوره فاطر (۲۴) آیه ۳.

۴- سوره حج (۲۲) آیه ۴۶.

ص: ۲۴۴

کشش عقل را- همانند قدرت جاذبه ماه در جزر و مد که گاهی بخاطر همسو بودن با نیروی جاذبه خورشید افزون می‌گردد- بیشتر کند و برای نیل به این مقصود باید از طرق زیر برای برانگیختن عواطف استمداد جست.

۱- نام هر کس مطبوع‌ترین کلمه و موزون‌ترین نغمه‌ها برای اوست، باید از ذکر نام او با احترام برای برانگیختن عواطفش استمداد جست و در میان نامها آنچه بیشتر مورد علاقه و موجب احترام اوست باید انتخاب کرد. در روایات نیز داریم که انسان را در پیش روی او باید با «کنیه» نام برد^(۱) (کنیه، احترام آمیزترین اسامی در نزد عرب است).

در حالات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز نقل شده که او هر کس را به بهترین نام صدا می‌کرد و حتی برای کسانی که کنیه‌ای نداشتند خود او کنیه مناسبی انتخاب می‌فرمود.

۲- باید به افراد مجال داد نخست سخنان خود را بگویند و با کمال دقت به سخنان آنها باید گوش داد. این عمل پیش از هر چیز نشان می‌دهد که شخص به راستی پی‌جوی حقیقت است، بعلاوه دلسوز نیز هست و برای افکار طرف مقابل احترام و شخصیت قائل می‌باشد؛ و هریک از این امور سهم مؤثری در برانگیختن مثبت عواطف او دارد.

و از همه اینها گذشته هر کس بطور طبیعی تمام نیروی خود را قبل از هر چیز متمرکز در بیان عقیده و استدلالات خود می‌نماید و تمام فکرش این

۱- حرّ عاملی، وسائل الشیعه، جلد ۸، باب ۵، از ابواب احکام العشرة.

ص: ۲۴۵

است که آنچه را در مغز خود دارد آشکار سازد و مسلّم است که در چنین موقعی هیچگونه آمادگی برای پذیرش حرف دیگران ندارد، بنابراین بیان مطالب و ذکر استدلال‌ها پیش از آنکه او تخلیه کامل گردد، درست به این می‌نماید که در زمین پر از خار و خاشاک بخواهیم بذرافشانی کنیم.

و از همه گذشته بسیار می‌شود که افراد عقده‌هایی دارند که با ذکر مطالبشان گشوده می‌شود و بصورت یک فرد عادی آماده شنیدن حرف حق درمی‌آیند. در حالات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه هدی علیهم السلام نیز می‌خوانیم که آنها کاملاً مجال سخن به طرف می‌دادند.

۳- ابراز اشتیاق به آنچه مورد علاقه اوست و سخن گفتن از آنها در تحریک عواطف افراد سهم بسزایی دارد. در حالات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌خوانیم گاهی که با بعضی از یاران تنها می‌شدند از مسائل خانوادگی و همسر و فرزندان و آنچه مورد علاقه آنها بود سؤال می‌کردند.

۴- موارد قابل تحسین یا قابل قبول گفتار طرف را باید یادآور شد و از آن با اهمیت مناسب خود یاد نمود تا روح وی آماده پذیرفتن نقاط ضعف و اشتباه گردد.

۵- دلسوزی عملی، به معنی واقعی، یکی از مهمترین عوامل برانگیختن عواطف دیگران و آماده ساختن زمینه فکری آنان برای پذیرش مسائل اصولی است. آنها اگر دلسوزی عملی از گوینده‌ای ببینند ممکن است سخنان او را حتی اگر استدلال‌ها آن کاملاً مورد قبول آنان نباشد بپذیرند و فکر و فهم خود را تخطئه کنند و به خود بقبولانند که نظرات او صائب و هرگونه پیشنهاد او به نفع آنان می‌باشد.

ص: ۲۴۶

اگر سخنان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با آن استقبال عجیب مواجه می‌شد یک دلیل آن این بود که هرکس او را دلسوز واقعی خود تشخیص می‌داد تا آنجا که عدم گرایش بعضی از مردم به راه حق بصورت عقده مهلکی در وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خودنمایی می‌کرد:

فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسْفًا (۱)

گویی می‌خواهی بخاطر اعمال آنان خود را از غم و اندوه هلاک کنی اگر به این گفتار ایمان نیاورند. و در سیره آن حضرت می‌خوانیم:

«وَلَا يَأْتِيهِ أَحَدٌ حُرٌّ أَوْ عَبْدٌ أَوْ أَمَةٌ أَلَّا قَامَ مَعَهُ فِي حَاجَتِهِ» (۲)

هرکس نزد او می‌آمد، چه آزاد و چه برده و کنیز، همراه او برمی‌خاست و برای انجام کارش به او کمک می‌نمود. ۶- طرز یادآوری اشتباهات باید آنچنان باشد که اگر عواطف طرف را به نفع گوینده برانگیخته نکند، لا اقل جریحه‌دار هم ننماید، به همین دلیل باید تا آنجا که ممکن است اشتباهات را از طریق غیرمستقیم تذکر داد. داستان معروف تعلیم وضو دادن امام حسن و امام حسین علیهم السلام به پیرمردی که وضو درست نمی‌گرفت یکی از لطیفترین و روشنترین نمونه‌های «روش غیرمستقیم» است. عباراتی از قبیل «آیا فکر نمی‌کنید اگر چنین باشد بهتر است؟» «آیا

۱- سوره کهف (۱۸) آیه ۶.

۲- مجلسی، بحار الانوار ۱۶/۲۲۶.

ص: ۲۴۷

بهرتر این نیست که چنین کنیم؟» و «من گاهی کار خود را به این صورت انجام می‌دهم» و مانند اینها همه عباراتی است که می‌تواند اشتباهات را بطور غیر مستقیم یادآور شود و نتیجه عالی از آن عاید گردد.

۷- هرگز نباید حس لجاجت کسی را بی‌جهت برانگیخت و اگر درباره موضوعی که مورد اصلی بحث نیست اصرار دارد یا از چنین موضوعی انتقاد می‌کند، بجای مخالفت باید با او در انتقاد یا تعریف و دفاع از آن بطور صحیح هماهنگی شود، این عمل او را کامل خلع سلاح کرده و دعوت به تفکر بیشتر می‌کند.

مثلاً اگر ما می‌خواهیم کسی را بسوی اسلام دعوت کنیم و ببینیم او درباره مسلمانان و وضع آنها تفکر منفی دارد و روی آن سخت ایستاده است نباید از وضع مسلمین زیاد دفاع کنیم بلکه خود ما نیز با او هماهنگ شده پاره‌ای از انتقادات اصولی را ذکر کنیم (البته بدون زیاده‌روی و افراط) و سپس مطلب اصلی خود را گرفته دنبال نماییم، مسلماً زودتر به نتیجه خواهیم رسید.

۴- ایمان به گفتار خود

جمله معروف «سخنی که از دل برخیزد بر دل نشیند» در حقیقت بیان یک واقعیت دقیق و لطیف روانی است که در طریق نفوذ در دیگران می‌توان بعنوان یک اصل اساسی از آن بهره برداری نمود.

زیرا می‌دانیم زبان و گفتار ترجمان فکر و عقیده است، این را هم می‌دانیم که ارزیابی گفتارها بوسیله مقیاس ایمان گوینده به آن تعیین

ص: ۲۴۸

می‌گردد، چه اینکه ایمان عمیق یک فرد متفکر، به یک مسأله، حاکی از ریشه‌دار بودن آن مسأله و مطالعه وی و قدرت استدلالاتی که به آن منتهی شده می‌باشد.

بنابراین جای تعجب نیست که میزان ایمان شنونده نسبت به یک سخن با میزان ایمان گوینده ارتباط نزدیک داشته باشد. ممکن است کسی مطلبی بگوید ظاهراً بسیار عالی و خوب ولی از لحن او پیدا باشد که خودش به آن چندان ایمان ندارد، مطمئناً این وضع، چنین فکری را در شنونده بوجود می‌آورد که باید در این مطلب به ظاهر عالی خللی وجود داشته باشد ولی بعکس اگر مطلبی که ظاهر آن چندان قابل قبول نباشد از کسی که اهل فکر است صادر شود و قراین چنان نشان دهد که او ایمان قاطع و راسخی نسبت به این سخن دارد این وضع حس کنجکاوی و دقت افراد را نسبت به آن برمی‌انگیزد و آنها را نسبت به سخن مزبور خوشبین می‌سازد.

این موضوع نیز قابل دقت است که ایمان نداشتن به یک مطلب چیزی نیست که انسان بتواند با گفتارهای تصنعی آن را بکلی بیوشاند بخصوص اینکه سخن- بر خلاف بسیاری از اعمال- مملو از ریزه‌کاریهایی است که روح احساسات و فکر گوینده خواه‌ناخواه از خلال آن تجلی خواهد کرد.

و اگر می‌بینیم عمل شخص به گفته خود یکی از عوامل مهم تأثیر سخن شمرده شده آن هم بخاطر خاصیت درون‌نمایی عمل است زیرا سخن ممکن است نشانه عقیده نباشد اما عمل شخص غالباً نشانه عقیده و اعتقاد اوست.

ص: ۲۴۹

۵- اثر تقوای گوینده

اینکه می گویند:

«لَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ، بَلِ انْظُرْ إِلَى مَا قَالَ»

به گوینده نگاه نکنید، به سخن نگاه کنید.

مطلبی است که اجرای کامل آن در قدرت هیچکس نیست زیرا بالاخره هرکس سخن را مولود وجود گوینده می داند، سخن از نظر ابزار مادی همان تغییر شکل در انرژیهای وجودی انسان است انرژی شیمیایی در سلولها به انرژی مکانیکی تبدیل می شود و انرژی مکانیکی به انرژی صوتی.

و از نظر محتویات و مصالح معنوی مولود افکار، تربیت، محیط، معلومات و صفات و حالات معنوی می باشد.

بنابراین هر سخن همیشه رنگ گوینده را دارد و صفات گوینده اعم از روحانیت و معنویت، یا صفات زشت و بد او را همراه می آورد و به همین دلیل سخنی که از یک فرد با تقوا صادر می گردد تمام دریچه های روح انسانی در برابر آن گشوده می شود و تمام وجود انسان از آن استقبال می کند.

و بعکس سخنی که از فرد ناپاک و فاسدی سر می زند با عکس العمل منفی ناخود آگاهانه از طرف شنونده مواجه می گردد و دریچه های روح بر روی آن بسته می شود.

ص: ۲۵۱

۱۰- رابطه اخلاق و تربیت

اشاره

- * تربیت چیست؟
- * قرآن و تربیت
- * «شخصیت» و «منش»
- * رابطه تربیت و شخصیت
- * عوامل تشکیل دهنده شخصیت

ص: ۲۵۳

رابطه اخلاق و تربیت

مهمترین مسأله‌ای که هر انسانی با آن روبه‌رو است مسأله تربیت است. بلکه اگر تربیت را با مفهوم وسیع آن در نظر بگیریم باید گفت: هدف آفرینش همه موجودات جهان هستی، تربیت می‌باشد.

تمام کوشش‌های پیامبران الهی، دانشمندان و مردان بزرگ تاریخ، نیز مصروف همین مسأله شده است و برای ساختن اجتماعی انسانی، آباد، امن و آرام و بالاخره خوشبخت و سعادت‌مند نیز راهی جز «تربیت صحیح» و بسیج همه نیروها و امکانات در این راه نیست.

در بحث‌های اخلاقی نیز هدف نهایی، پس از تشریح و توضیح همه ملکات اخلاقی نیک و بد، علل پیدایش و گسترش آنها و راه تحصیل اخلاق نیک و مبارزه با رذائل همین مسأله «تربیت» می‌باشد.

تربیت چیست؟

عده‌ای از روانشناسان تربیت را «آمادگی برای تحصیل حق و قبول مسئولیت در آینده زندگی» می‌دانند.

ص: ۲۵۴

در حالی که بعضی دیگر تربیت را عبارت از «آشکار کردن استعدادها و به فعلیت رسانیدن قوای درونی به منظور نیل و هدف معین» معرفی کرده‌اند.

بعضی دیگر مانند «جان دیوئی» روانشناس معروف، تربیت را «تجدید نظر در تجربیات گذشته و تشکیل مجدد آنها به منظور اینکه این تجربیات معنی بیشتری دهد و فرد را برای هدایت تجربیات آینده آماده سازد» دانسته‌اند (۱).

به عقیده ما ممکن است تعریفهای سه‌گانه بالا را ناظر به یک حقیقت دانست که در واقع تعریف سوم، اصل آن حقیقت است؛ و تعریف اول، مقدمه آن؛ و تعریف دوم، نتیجه آن محسوب می‌گردد.

ضمناً برای روشن شدن تعریف سوم این توضیح لازم است که اعمالی که از انسان سر می‌زند دو گونه است:

۱- اعمال تربیتی.

۲- اعمال عادی و بدون هدف و تربیت.

در قسم دوم، انسان چگونگی روابط علل و معلول را یا اصلاً نمی‌داند و یا حد و حدود آن را نمی‌شناسد مثل اینکه کسی درست نداند که چگونه باید کلید یک چراغ برق یا یک کارخانه را زد تا آن چراغ روشن و کارخانه شروع به کار کند و بدون اطلاع و آزمودگی قبلی انگشت روی کلید یا کلیدهای مورد نظرش می‌گذارد، اما پس از اینکه روابط این علت و معلول

۱- علی شریعتمداری، اصول تعلیم و تربیت، با تلخیص.

ص: ۲۵۵

را بخوبی دریافت و در تجربیات گذشته خود تجدید نظر نمود و آنها را مجدداً تشکیل داد، به منظور اینکه معنی و مفهوم وسیعتری از آنها دریابد و او را برای هدایت تجربیات آینده آماده سازد این عمل یک عمل تربیتی خواهد بود و نتیجه آن این است که مثلاً برای روشن کردن یک چراغ فوراً سراغ کلید آن می‌رود بدون اینکه در بیراهه‌ها سرگردان شود.

قرآن و تربیت

کلمه تربیت در اصل لغت به معنی بالا- بردن و نمو دادن، از ماده «ربو» به معنی علو پیدا کردن می‌باشد، و به نظر می‌رسد که استعمال این کلمه در معنی مورد نظر زیاد قدیمی نباشد و لذا در قرآن کلمه تربیت برای تفهیم این معنی به کار نرفته است ولی به جای آن تعبیرات دیگری مانند «تزکیه» و «اخراج از ظلمت به نور» دیده می‌شود.

مثلاً دو آیه زیر در واقع یکی اشاره به «تربیت تکوینی» و دیگری اشاره به «تربیت تشریحی» است:

۱- (هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) (۱)

او کسی است که بر شما درود و رحمت می‌فرستد و فرشتگان او (نیز) برای شما تقاضای رحمت می‌کنند تا شما را از ظلمات (جهل و شرک و گناه) به سوی نور (ایمان و علم و تقوا) رهنمون گردد.

ص: ۲۵۶

می‌دانیم صلوات خداوند بر بندگان همان رحمت و برکات اوست، و صلوات فرشتگان هم در اینجا به نظر می‌رسد رحمت و برکاتی باشد که بوسیله ملائکه (مُیَدَّبَرَاتِ امْرَأًا) بر بندگان نازل می‌گردد که همه جنبه تکوینی دارد و در هر صورت هدف آنها خارج ساختن از ظلمت گمراهی به نور هدایت است.

۲- (هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِّيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) (۱)

او کسی است که آیات روشنی بر بنده‌اش (محمد) نازل می‌کند تا شما را از تاریکیها به سوی نور برد. در آیه فوق- که اشاره به تربیت تشریحی می‌باشد- نیز هدف، اخراج از ظلمت به نور شمرده شده است. از دقت در این تعبیر چنین استفاده می‌شود که انسان به هنگام عدم تربیت به شخصی می‌ماند که در تاریکی و ظلمت مطلق قرار گرفته باشد، چنین کسی دارای نیروها و استعدادها گوناگونی هست اما قدرت ندارد آنها را رهبری کند و برای رسیدن به هدفی جهت‌گیری نماید، نه می‌تواند راه مشخصی را در پیش گیرد و نه خود را به مقصد برساند. ولی وقتی تحت تربیت قرار گرفت مانند این است که از ظلمت به نور درآمده باشد، نور وسیله پرورش و نمو و بروز استعدادها، وسیله رهبری و جهت‌گیری و هدف‌یابی است و به این تربیت تمام مفاهیم و معانی تربیت

۱- سوره حدید (۵۷) آیه ۹.

ص: ۲۵۷

در این تعبیر جمع است.

شخصیت و منش

واژه «شخصیت» از واژه‌هایی است که تنها در محیط بحث‌های علمی و روانشناسی و اخلاقی بکار نمی‌رود بلکه توده مردم نیز در سخنان روزانه خود همواره روی آن تکیه می‌کنند و تقریباً هر کس معنی آن را- اجمالاً- می‌داند ولی با اینهمه، تعریف دقیق و روشن و تفصیلی کلمه «شخصیت» کار دشواری است و به همین دلیل روانشناسان امروز تعاریف بسیار مختلفی برای آن نموده‌اند و عجیب اینکه به گفته یکی از روانشناسان صدها تعریف برای این کلمه از طرف دانشمندان شده است که هر کدام از زاویه خاصی این مفهوم پیچیده را مورد مطالعه قرار می‌دهد.

از میان تعریف‌هایی که برای آن شده تعاریف زیر را می‌توان مورد توجه قرار داد:

۱- «شخصیت: مجموع تمام تأثیرهایی است که فرد در جامعه دارد»، و عبارت دیگر «شخصیت هر فرد همان تأثیر اجتماعی اوست» (۱).

اشکال این تعریف و امثال آن، تنها از این نظر نیست که وجود شخصیت را در افرادی که اثر اجتماعی ندارند (مانند افراد منزوی و گوشه‌گیر، یا از کار افتاده) انکار می‌کند، بلکه بیشتر از این نظر است که شخصیت در این تعریف تنها جنبه «عملی» دارد نه «وصفی» در حالی که معمولاً شخصیت

ص: ۲۵۸

جزو کیفیات روحی شمرده می‌شود.

۲- «شخصیت: کیفیت عمومی رفتار فرد است که در عاداتهای مشخص، فکر و تعبیر، امیال، طرز عمل و فلسفه زندگی او آشکار می‌گردد».

این تعریف که از «مارکویس» روانشناس معروف نقل شده گرچه اشکال انکار شخصیت را در افراد منزوی ندارد ولی از این نظر که به شخصیت جنبه فعلی یا انفعالی و خلاصه تأثیر و تأثر خارجی داده است، با آن شریک است.

۳- تعریف دیگری که از طرف عده‌ای از روانشناسان عنوان شده این است که: «شخصیت: نظم داخلی انگیزه‌ها، انفعالات، ادراکها و یادآوریهاست که روش انسان را در رفتار معین می‌کند».

این تعریف چون به جنبه درونی و وصفی شخصیت توجه دارد از اشکالات گذشته خالی است؛ ولی اگر بگوییم: «شخصیت عبارت است از مجموعه صفات و حالات و روحیاتی که دارای ارزش انسانی است و می‌تواند مبدأ آثار خارجی فردی و اجتماعی ارزشمندی گردد» به مفهوم واقعی نزدیکتر خواهد بود.

منش: بسیاری از روانشناسان «منش» و «شخصیت» را به یک معنی استعمال کرده‌اند و هر دو را حاکی از یک واقعیت می‌دانند، ولی بعضی از روانشناسان اخیر میان این دو اصطلاح تفاوت قائل شده‌اند و اصطلاح «منش» را برای جنبه‌های اخلاقی و ملکات فاضله و رذائل، انتخاب نموده‌اند؛ بعبارت دیگر منش برای ارزیابی شخصیت با مقیاسهای اخلاقی

ص: ۲۵۹

یعنی خوبی و بدی است در حالی که شخصیت را معرّف تمام کیفیات روحی و اخلاقی و عقلی و عاطفی و حتی بدنی می‌دانند. البته در نامگذاری و جعل اصطلاح، گفتگو و ایرادی نیست مخصوصاً از طرف اهل هر فن نسبت به فن خود ولی از نظر ریشه لغت در فارسی متداول امروز این دو کلمه یک واقعیت را می‌رساند.

زیرا شخصیت، مجموعه صفات و کیفیاتی است که انسان در پرتو آن «شخص ویژه‌ای» می‌شود که با دیگران تفاوت خواهد داشت. و «منش» که در اصل از کلمه «من» گرفته شده نیز همین معنی را می‌رساند، اگرچه در استعمالات معمولی و در کتب لغت به معنی «سرشت»، «خو» و «طبیعت» نیز آمده است.

رابطه تربیت و شخصیت

«شخصیت» را هر طور معنی کنیم رابطه بسیار نزدیکی با «تربیت» به هر معنی که باشد، دارد.

در واقع تربیت از دو حال خارج نیست: یا وسیله شکوفا شدن شخصیت ذاتی افراد (بنابر اینکه شخصیت را بطور استعداد و بالقوه در همه کس قائل باشیم)، و یا وسیله‌ای برای ایجاد آن است (در صورتی که همه یا قسمتی از شخصیت انسان را ایجاد بدانیم)؛ و در هر دو صورت ارتباط نزدیک با تربیت دارد.

مطالعه درباره شخصیت انسانی که بر اثر حوادثی از اجتماع انسانی به‌دور افتاده‌اند و در میان حیوانات از کودکی پرورش یافته‌اند و حالات

ص: ۲۶۰

حیرت‌انگیز آنها و ضعف فوق‌العاده ادراکات آنان، حتی عدم آمادگی کافی برای پرورشهای جدید انسانی یکی از بارزترین دلایل ارتباط شخصیت و تربیت است.

و نیز تفاوت آشکار ملت‌هایی که از تمام جهات تقریباً در شرایط و سطح مساوی قرار داشته‌اند ولی یکی از آنها بر اثر برخورداری از وجود یک رهبر لایق به سرعت از دیگران فاصله گرفته و گامهای بلندی بسوی تکامل برداشته است، نشانه دیگری از نقش تربیت در وضع فرد و اجتماع است.

تفاوت واضح افراد مشابهی که در محیطهای مختلف پرورش یافته‌اند و یا یک فرد بر اثر قرار گرفتن در دو محیط مختلف و مانند اینها، همگی دلیل بر این است که شخصیت و تربیت، رابطه فوق‌العاده نزدیکی دارند و انسان را به یاد گفته دانشمندی می‌اندازد که می‌گوید: «کودکانی را به دست من بسپارید و بگویید آنها را با هر روحیه‌ای مایل هستید پرورش دهم و بار آورم: شجاع، ترسو، سخاوتمند، بخیل و...».

عوامل تشکیل دهنده شخصیت

عواملی که در تشکیل شخصیت انسان مؤثرند بسیار زیادند و شاید احصای آنها کار آسانی نباشد، ولی مهمترین آنها عبارت است از:

۱- آفرینش (ساختمان جسمی و روحی).

۲- وراثت.

۳- ترشحات غده‌ها.

۴- تغذیه.

ص: ۲۶۱

- ۵- محیط زندگی خانوادگی.
 - ۶- وضع زندگی اجتماعی (کسب و پیشه، وضع شهر و کشور، دستگاه‌های تبلیغاتی، حکومت، وضع اقتصادی و...).
 - ۷- آموزش و پرورش.
 - ۸- هم‌نشینان و دوستان (همسایگان، شرکا، هم‌مدرسه‌ای‌ها و همسفرها و...).
 - ۹- تلقینها (از طرف خود و دیگران).
 - ۱۰- مطالعات و غذاهای فکری.
 - ۱۱- حوادث پیش‌بینی نشده.
 - ۱۲- اراده و خواست خود انسان و کوششهای او.
- شاید محتاج به یادآوری نباشد که بخاطر ارتباط نزدیکی که میان شخصیت و تربیت وجود دارد و در گذشته به آن اشاره شد همه عوامل بالا را نیز از یک نظر می‌توان عوامل تربیتی نامید.
- بررسی موضوعات دوازده‌گانه فوق، خود علم مستقلی را تشکیل می‌دهد که می‌توان آن را تحت عنوان «انسان و مسائل تربیتی» مورد بررسی قرار داد، امید است در فرصت دیگری این توفیق نصیب گردد.
- «وَأَخِرُ دَعْوَانَا انِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
 ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:
www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳-۲۳۵۷۰۲۳ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور
 کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی
 جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل
 و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق
 روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱
 ۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید
 ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده
 است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار
 شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،
 هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی
 اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از
 پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال،
 خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی
 همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش
 از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند
 آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

